



اثر استاد محمود فرشچیان



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال
+ جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
+ امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
+ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

(408) 332-5885

شان انصاری

مشاور سرمایه گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در پی آر یا

با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com

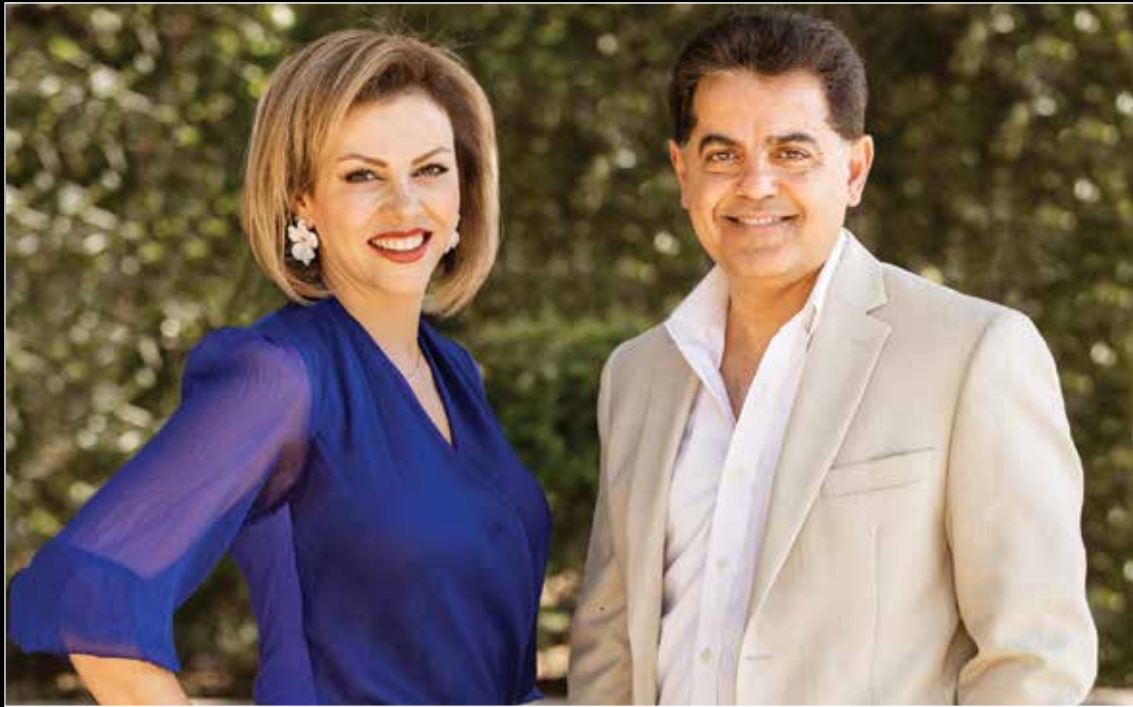


DRE #01088988

SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره و مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی اریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه با همکاری سحر بینش



Sahar Binesh, REALTOR®

(408) 348-9197

Sahar.Binesh@Compass.com
DRE: 02061674

Shawn Ansari, REALTOR®

(408) 529-4574

Shawn.Ansari@Compass.com
DRE: 01088988

Expertise You Need, Results You Can Count On



SOLD - Represented Seller
Portola Valley



SOLD - Represented Seller
Saratoga



SOLD - Represented Seller
Santa Clara



SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

COMPASS

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(800)525-6060

وکیل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408) 298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408) 278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

چهره آشنای نظریه‌های توطئه درباره واکسن

جان لی - برگردان: هامون نیشابوری

برد زیرا تصور می‌کرد این واکسن باعث تغییر دی‌ان‌ای مردم می‌شود. به رغم تازگی و ماهیت پیچیده این روایت‌ها، آنها برایم کاملاً آشنا هستند.

کار من به عنوان فولکلورشناس مطالعه روایت‌ها درباره بیماری‌ها است: شایعات، افسانه‌ها و لطیفه‌هایی که به شکلی غیررسمی در دوران همه‌گیری و دنیاگیری انتشار پیدا می‌کنند. این روایت‌ها در همه‌گیری‌های مختلف تکرار می‌شوند و در طول زمان برخی از خصوصیات آنها ثابت باقی می‌مانند هر چند برخی جزئیات تغییر می‌کنند تا با بیماری یا شرایط جدید هماهنگی پیدا کنند.

همانطور که آندره‌آ کیتا (Andrea Kitta)، فولکلورشناس، به تفصیل نشان داده است جنبش ضد واکسن بیانگر دغدغه‌هایی یکصد ساله درباره ایمنی، کارآمدی و کنترل حکومتی و همچنین بازتاب باورها و اعتراض‌های دینی و فلسفی مبنی بر «غیرطبیعی» بودن واکسن است. دو مضمون مشترک در این روایت‌ها این است که واکسن‌ها به دریافت‌کننده آن آسیب می‌زنند، منجر به پیامدهایی می‌شوند که از حالت پیشرفت آزادانه بیماری بدتر است، و مواد تشکیل‌دهنده واکسن‌ها مشکوک است. برای مثال، روایت‌هایی درباره این که واکسن‌ها عامل شیوع اوتیسم هستند ادعا می‌کنند که تزریق واکسن ام‌آر‌آ سیستم

بسیار پیشتر از آن که برای نخستین بار واکسن کووید ۱۹ ساخت فایزر/بیون‌تک به بدن کسی تزریق شود شبکه‌های اجتماعی مملو از گمانه‌زنی و هراس‌افکنی شده بود. به همراه پرسش‌های بجا درباره



ایمنی، کارآمدی، و سرعت تاریخی در تولید واکسن، نظریه‌های توطئه نیز مطرح بودند، نظریه‌هایی مبنی بر این که این واکسن ایمن نیست، برای سلامتی مضر است و خودش محصول یک توطئه است. برخی مدعی بودند که این واکسن دی‌ان‌ای را تغییر می‌دهد یا باعث ابتلای فرد به کووید ۱۹ می‌شود. برخی دیگر می‌گفتند که این واکسن حاوی میکروچیپ است که احتمالاً توسط بیل گیتس کار گذاشته شده و از طریق فناوری نسل پنجم شبکه تلفن همراه (5G) به آنتن‌های مخابراتی متصل است و امکان پایش و کنترل جمعیت را فراهم می‌آورد. این روایت‌ها بی‌وقفه تکرار می‌شوند و بر جهان واقعی تأثیر می‌گذارند. در ویسکانسین، داروسازی در طول تعطیلات عمداً ۵۷ شیشه حاوی واکسن را از بین

عصبی را از پا در می‌آورد و نسبت به سمی بودن تیومرسال، ماده نگهدارنده موجود در واکسن‌ها، هشدار می‌دهند. روایت‌های کنونی درباره کووید ۱۹ نیز دربرگیرنده نگرانی‌های مشابهی درباره آسیب دیدن یا تغییر یافتن دی‌ان‌ای و زمزمه‌هایی درباره میکروچیپ است.

جزئیات روایت‌ها درباره کووید ۱۹، هر چند ریشه در گذشته دارند اما بازتاب‌دهنده دغدغه‌های اجتماعی گسترده معاصر نیز هستند. تردید عمومی در خرید مواد غذایی اصلاح‌شده ژنتیکی به همراه دغدغه‌هایی درباره ماهیت فناوری‌های مهندسی ژنوم مانند کریسپر (CRISPR)، احتمالاً در شکل‌گیری روایت «دی‌ان‌ای تغییر یافته» تأثیر داشته است به ویژه با توجه به بدیع بودن فناوری به کار رفته در این واکسن یعنی mRNA. خشم روزافزون ناشی از آشکار شدن جاسوسی حکومت‌ها و شرکت‌ها از شهروندان عادی، مانند اعتراض‌های عمومی پس از افشاکری‌های ادوارد اسنودن و رسوایی کمبریج آنالیتیکا، با روایت «میکروچیپ» مرتبط است.

از دیگر جنبه‌های نظریه‌ها توطئه مربوط به کووید ۱۹ گستردگی دامنه آنهاست به طوری که افراد و نهادهای بسیاری در مظان اتهام قرار می‌گیرند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۲۲۱-۸۶۲۴-(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳-(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	اخبار
صفحه ۵	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وش)
صفحه ۶	تاریخ طنز در ادبیات فارسی (حسن جوادی)
صفحه ۷	بر گرفته از کتاب روشنگران ایران (ایرج پارس نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹	آگهی
صفحه ۱۰	بر خورد علم و دین (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	سده جشن پیدایش آتش (هما گرامی فره وش)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	اخبار
صفحه ۱۶	دنیای سینما (سعید شفا)
صفحه ۱۷	نوشته، پوزخند (عزت گودرزی)
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشت‌های بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	اخبار
صفحه ۲۲	اخبار
صفحه ۲۳	آگهی
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	جمهوری بیاز (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸	آده (مهشید امیرشاهی)
صفحه ۲۹	آگهی
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	گیا / گیاه (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	چرا مدیتیشن؟ (مریم سالاری)
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	نیازمندها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	حکایت رضا (میلاد رضایی کلانتری)
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	رسوم دیرینه ایرانی را پاس بداریم (لیلی استقلالیان)
صفحه ۳۹	به ما مربوط نیست... (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	پالتوی حنائیم (رسول پرویزی)
صفحه ۴۲	اخبار
صفحه ۴۳	اخبار
صفحه ۴۴	بچه های طلاق (ادوارد تایبر)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	تا نظر شما چه باشد
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	دنباله مطلب
صفحه ۴۹	دنباله مطلب
صفحه ۵۰	دنباله مطلب
صفحه ۵۱	دنباله مطلب
صفحه ۵۲	دنباله مطلب
صفحه ۵۳	دنباله مطلب
صفحه ۵۴	دنباله مطلب
صفحه ۵۵	دنباله مطلب
صفحه ۵۶	دنباله مطلب
صفحه ۵۷	دنباله مطلب
صفحه ۵۸	دنباله مطلب
صفحه ۵۹	دنباله مطلب
صفحه ۶۰	انگلیسی



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ *Funeral Services* ◆ *Immediate Need* ◆ *Pre Planning* ◆ *Burial Services* ◆ *Cremation Services*



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ *Prearranging freezes the cost at today's prices* ◆ *Payment plans are available*

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه؛ فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

دستفروش‌های مترو، مسافران بی مقصد

افرا آزاد



داداشم گفت برو مترو که زیونت باز شه. برای روابط اجتماعی اینجام. داداشم سخنرانہ. سخنرانی‌های انگیزشی برگزار می‌کنه. اینهاش اینم بیچ‌شه. آگه می‌خوای فالوش کن.»

خوراکی‌های مترویی
«نون خرمایی ۷، شیرمال ۴ ... بیا که آخرشه.»
این را خانمی چادری

می‌دهد تا از ترکیه برایش بفرستد و با اینکه پول بار هم می‌دهد، باز برایش به‌صرفه‌تر است: «اگر جنسم رو از بازار تهران بگیرم فقط لیبل تُرک دارن و کیفیت‌شون افتضاحه. من باید جنس خوب بیارم چون دوباره دیده می‌شی و آگه جنس بد دست مشتری بدی، اعتبارت زیر سؤال می‌ره. علاوه بر اون، می‌دونی این‌جا تو مترو لااقل روزی صد تومن دستت رو می‌گیره، ولی شرکت‌ها آگه خیلی بخوان خوب پول بدن، حقوق وزرات کار رو می‌دن که اونم هیچیه.»

گیتاریست واگن‌ها

صدای موزیک ما را به طبقه بالای مترو می‌کشاند. محمد دانشجوی رشته موسیقی است. کالایی برای فروش ندارد و ساز و آوازش منبع درآمدش است. شاعر است و کتاب شعرش را هم چاپ کرده، اما برای خرج تحصیلش در واگن‌ها می‌خواند و می‌نوازد. توی جعبه گیتارش از اسکانس هزار تومانی تا ده هزار تومانی به چشم می‌خورد. می‌گوید مردم موسیقی را دوست دارند ولی خانم‌ها بیشتر از آقایان پول می‌دهند و برای این حرفش استدلال جالبی دارد: «آقایون میان بیرون که پول بیرون داخل خونه ولی خانوما پول از خونه بیرون میان.» به نظر می‌رسد درآمدش به نسبت همکاریانش بهتر است و بعضی روزها تا ۳۰۰-۴۰۰ هزار تومان هم درآمد دارد. محمد قبلاً که در یک قنادی کار می‌کرده، زمانی برای تمرین و درس نداشته و به‌ناچار سراغ این کار می‌آید تا وقتش در اختیار خودش باشد. شش روز در هفته از حوالی ظهر تا ۹ شب ساز می‌زند و بعد به خانهای که در آن تنها زندگی می‌کند بازمی‌گردد تا به تمرین‌هایش برسد. کارش را دوست دارد چون مردم موسیقی را دوست دارند: «بعضی خانوما گیر می‌دن که چرا اومدی تو واگن خانوما، ولی خود مردم ازمون دفاع می‌کنن و میگن بره معتاد بشه خوبه؟ ولی آگه یه نفر هم اعتراض کنه من دیگه تو اون واگن نمی‌زنم.»

مثل وردی تکرار می‌کند و از کنار ریل عبور می‌کند. از شرایط کار ناراضی است. می‌گوید هر چقدر درمی‌آورد خرج کرایه خانه‌اش می‌شود. جنس‌هایش زیر چادرش پنهان است شاید برای همین کمتر گرفتار مأمورها شده. پسر جوانی به گفت‌وگو می‌پیوندد. پسر ساندویچ می‌فروشد و معتقد است همکار خانمش فروش بیشتری دارد. پسر بچه‌ای به جمع اضافه می‌شود. او هم ساندویچ می‌فروشد. خانه‌شان گلشهر کرج است و صبح به صبح با پدرش ساندویچ‌هایی را که مادرش آماده کرده می‌آورند توی مترو و تا ظهر می‌فروشند. حالا هم که مدرسه‌ها به دلیل کرونا تعطیل است، با خیال راحت‌تری دستفروشی می‌کند. خانم چادری می‌گوید سود روزانه‌اش صد تومان است اما پسر جوان اعتراض می‌کند که: «همیشه هم این طور نیس. یه وقتایی مشتری میاد میگه پول نداره بعدا می‌ریزه به حساب، ولی میره و دیگه هیچ خبری از پول نمی‌شه. اون‌قدر این بلا سرم اومده که طرف بیاد بگه بچه‌ش از گشنگی داره می‌میره هم بهش جنس نمی‌دم.» ولی همکار خانمش می‌گوید: «برای منم زیاد پیش اومده ولی من دلم می‌سوزه. پاش بیفته بازم نسبه می‌دم.»

از ترکیه تا واگن‌های مترو

تکتم لیسانس مدیریت جهانگردی دارد. دستکش می‌فروشد و مترویی کرج را برای کار انتخاب کرده، چون هم خلوت‌تر است و هم کمتر مأمور دارد. تکتم با ۱۴ سال سابقه کار و بیمه، دستفروشی را به‌صرفه‌تر می‌داند. شرکت‌های زیادی را برای کار امتحان کرده، اما یا پولش را خورده‌اند یا بیمه‌اش نمی‌کرده‌اند. بعد از سرخوردگی از پیدا کردن کار، به دستفروشی رو آورده: «دستفروشی بهتر از کار تو شرکتی هست که هزار تا آقابالاسر داشته باشی و باید در خدمت‌شون باشی و تازه کارای دیگه هم ازت بخوان.» تکتم جنس‌ها را گزینشی انتخاب می‌کند و به دوستش سفارش

«ایستگاه صادقیه، مسافرین محترم ایستگاه پایانی می‌باشد. لطفا پس از توقف کامل قطار را ترک نمایید.» اینجا ایستگاه پایانی است، اما برای دستفروش‌ها هیچ ایستگاهی ایستگاه پایانی نیست. آنها در همه‌همه مسافران عجول و سرگشته همیشه متمایزند، با چرخ‌دستی‌ها و ساک‌های سنگین می‌بینی که یا ایستاده‌اند منتظر قطار بعدی و یا زیر آن تکه از ایستگاه مترو که سقف ندارد، نفسی تازه می‌کنند و آماده می‌شوند برای سفر بعدی‌شان. این گزارش در یک روز آلوده زمستانی گرفته شد. از حدود سی نفر درخواست مصاحبه کردیم، پنج شش نفر اطمینان نداشتند و پاسخ رد دادند، سه نفر با ترس و احتیاط پاسخ‌های کوتاه دادند و بقیه، با خوشرویی و البته امید به آن‌که شاید این مصاحبه تأثیر مثبتی بر کارشان داشته باشد با ما همکاری کردند.

از تولید تا دستفروشی

نیما بچه سنندج و متولد ۶۷ است اما مَسُن‌تر به نظر می‌رسد. لیسانس ادبیات دارد. او از معدود کسانی است که

دستفروشی برای روابط عمومی پسر، هجده ساله است. روی شلوار مشکیش نقش یک اسکلت سفید است و انگشت‌هایش پر از انگشتری‌های عجیب و غریب. برای او دستفروشی در حکم یک کلاس درس است. یک ماه بیشتر نیست که وارد این کار شده و تا دو سه ماه دیگر خودش را از این کار بازنشسته می‌کند: «من کارم یه چیز دیگه‌س. من طراح سایتیم.»

کامران پورشمسی
متخصص و مشاور در امور خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams
Experienced Professional Realtor
Residential, Commercial,
Property Management



Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478

◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می‌توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties
با در دست داشتن لیست کامل خانه‌های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000
Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200
1630 W. Campbell Ave., Campbell, CA 95008

تخت نه کارول و نهصد هزار روپی ارزش داشته است. من بایستی ارزش این پول مغولی را برای شما شرح دهم تا هنگامی که در بقیه این نامه از این پول سخن می گویم ابهامی برای شما ایجاد نکند. یک کارول معادل است با یکصد هزار روپی و یک معادل است با یکصد هزار روپی و یک روپی طلا به اندازه سیزده روپی نقره است و یک روپی نقره ارزش سی و هشت سول پول فرانسوی را دارد.

دوم آنکه ایرانیان ده هزار سرباز برای کومک به پدر بزرگ محمداشاه، عموی جهانگیر و بر تخت نشاندن او اجبر کرده و در اختیار او گذاشته بودند و امپراتوری مغول هنوز جبران این خسارت ایران را بابت مخارجی که برای مساعدت به او کرده بوده است، نکرده است.

سوم آنکه امپراتور هیچگاه بنا بر تعهدی که داشته است در آخرین جنگ هایی که ایران با ترکان کرده است به ایران یاری و امداد نکرده است و به علت این عدم یاری، ایران متحمل تلفات بسیار شده است.

چهارم آنکه امپراتور برخلاف حقوق مردمان، سفیران را توقیف کرده و حتی اعتنا نکرده است که به نامه هایی که وی برای او نوشته است پاسخ دهد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

تصمیمی که برای جنگ با دشمن گرفته بود او را آگاه سازد. امپراتور این تصمیم را پذیرفت و در شب بعد تمام مقدمات کار آماده شد تا در آغاز صبحگاه جنگ کنند ولی امپراتور که آن شب را در سرای خود بسر برده بود به اندرز خواجگانی که مانند خود او ترسو و کم دل بودند گوش فراداد و تغییر عقیده داد و فرمانی را که به آصف جاه داده بود لغو کرد و او را از جنگ کردن برحذر داشت.

این نقض فرمان، آصف جاه را ناامید ساخت زیرا می دید که سپاه او با بیچارگی نابود خواهد شد، بنابراین مصمم شد که فقط با ده نفر از افسران خود به پیش نادرشاه برود. نادرشاه که نشسته بود، به محض ورود او برخاست و گفت: «ببینید من چقدر شما را محترم می دارم که برای احترام شما از جای بر می خیزم، دوستی من نسبت به شما کم نشده است، بنشینید». آصف جاه پس از آنکه بنا بر رسم معمول سه بار تعظیم کرد، نشست و نادرشاه بشرح شکایات خود و موضوعاتی که موجب شکوه او از شاه مغول شده بود پرداخت. نخستین شکوه او آن بود که محمدشاه به ناحق تختی را که تیمور موسس سلسله مغول سابقا از ایران برده است، نزد خود نگاه داشته است. این



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش چهل و دوم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

دیدن کردند. تجربیات زیاد او در جنگ و دلیری آزمایش شده او همه دل ها را به هیجان آورد. سردار کل سپاه مغول بزرگ که نادر شاه می خواست با وی روبرو گردد و پیمان صلح منعقد کند، چنین بود. نظام الملک اکنون بیشتر به آصف جاه معروف است و من از این پس همین نام را بکار خواهم برد. گفتم آصف جاه که کاردانی سپاهش را می شناخت می ترسید که مبادا در غیبت او آنها را وحشتی فرا گیرد و فرار کنند، بنابراین پیشنهاد شاه ایران را نپذیرفت و «کاموردی خان» و «سیمول خان» و چند تن دیگر از امیرانش را تشویق کرد که مردانه از سنگرهای خود خارج شوند و در پی او بیایند تا با دشمنی که می گفت می خواهد آنها را در زیر پای اسبان خود خرد کند، بجنگند. سردارانش به او وعده دادند که در همه جا او را پیروی خواهند کرد. وی پیش امپراتور رفت تا از

رفتاری چنین فرمانبردارانه و غیرمنتظره موجب شد تا در دربار فراموش کنند که وی طاغی بوده است. امپراتور از آن پس با او بر سر مهر آمد و به عناوین افتخاری او افزود و همه نواب ها و سوباه ها در آن شبه جزیره از سورت گرفته تا دماغه کومورن تحت انقیاد او درآورد. شاید در تمام این کارها بنا بر مصالح سیاسی عمل کرد و به او چیزهایی را داد که می ترسید بزور از او بگیرند.

نظام الملک با اینکه اغلب امپراتور و بستگان و دوستانش او را به دربار دعوت می کردند، هرگز نخواست دوباره به دربار بازگردد. سرانجام در موقعیت ناگواری که مملکت دچار آن بود به درخواست های مکرری که از او می کردند تسلیم شد و با سپاه خود به سپاه امپراتور در دهلی ملحق گشت. شاهزاده از او پذیرایی بسیار خوبی به عمل آورد و اشخاص درستکار دربار با خوشحالی از او

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

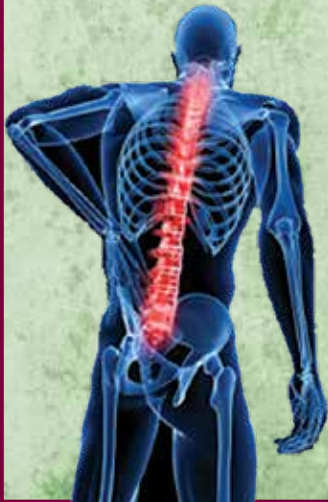
تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.



- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050

تاریخ طنز در ادبیات فارسی

بخش آخر
دکتر حسن جوادی

در ادبیات فارسی اکثر «هزلیات» شعرا اشعاری هستند که به مطایبه و شوخی درباره مسائل جنسی گفته شده اند، و فکری که خود به خود از ذکر کلمه «هزل» و «هزلیات» به ذهن فارسی‌زبانان می‌آید محدودیتی به هزل می‌بخشد که در طنز یا «Satire» نیست. در فصل سیزدهم قابوس نامه می‌خوانیم: «و اما هزلی که گویی جدآمیخته گوی و از فحش بپرهیز و هر چند مزاح بی‌هزل نبود، اما تا حدی باید که خوارکننده همه قدرها مزاح است.»

بدین ترتیب می‌بینیم گرچه گاهی هزل و هجو به صورت مترادف به کار برده می‌شد، ولی به طور کلی هزل غیرجدی‌تر بود. طنز کردن نیز در آغاز معنی طعنه زدن، تمسخر کردن و عیب جویی را می‌داد. ابوالفضل بیهقی می‌نویسد: «آنچه دیده و شنیده از احوال نوحاستگان و حرکات ایشان و سخنان با طنز که می‌گفتند باز راند.» در دوره مشروطیت که شعرا و نویسندگان تعهد فوق العاده ای نسبت به اصلاح جامعه و ارشاد مردم احساس می‌کردند، اشعار و نوشته های طنزآمیز و انتقادی زیادی بوجود آوردند و کم کم احتیاج به وجود کلمه ای که این گونه آثار را توصیف کند احساس شد. طاهرزاده صابر، شاعر و طنزنویس بزرگ آذربایجانی، با نوشتن در مجله ملانصرالدین باعث بوجود آمدن فصل جدیدی در تاریخ طنزنویسی در ممالک همجوار و خاصه ایران شد. دهخدا که در چرند پرنده و بعضی اشعار طنزش شبیه طنز ملانصرالدین بود، می‌نویسد: «صابر از شعرای خیال پرست نبود، و در مدح و ذم کس شعر نمی‌سرود، با اشخاص کاری نداشت، بلکه هنر خود را در راه اصلاح معایب جامعه و تهذیب اخلاق به کار می‌برد...» وی از مداحی و تملق متنفر بود و در جواب کسانی که می‌گفتند: صابر در قصاید غرا پیاده است، گوید من در سرودن قصاید متملقانه اقتدار ندارم، افتخارم به سرودن هجوهای مشتمل بر انتقادات اجتماعی می‌باشد:

شعر بیر گوهر یکدانه ذی قیمتدور
سالما رام وصف دروغیله اونی قیمتدن
دیرم هجو سوزوم دوغری کلایم شیرین
اهل ذوقه و ررم نشاه بو خوش شربتدن
باید توجه کرد که خود صابر کلمه «هجو»

خود را تماشا کنید!»
در اینجا دادن یک تعریف دیگر از طنز بی‌مناسبت نیست. شفیعی کدکنی در مقاله ای به نام «طنز حافظ»، طنز را به عنوان «تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین» تعریف می‌کند و مثال های زیادی از داستان های چخوف، عبید و اشعار حافظ می‌آورد که این اجتماع ضدین را که در منطق محال است توجیه می‌کند. مثلا عبید می‌گوید: خطیبی را گفتند: «مسلمانی چیست؟» گفت: «من مردی خطیبم، مرا با مسلمانی چه کار؟» می‌دانیم شرط اول خطیب بودن در جامعه اسلامی مسلمان بودن اوست و خطیب به حسابی سخنگوی همه مسلمانان هست. عبید با این بیان خود تضاد عجیب اجتماع خود را بر ملا می‌کند که در عین حال انتقاد طنزآمیزی است از روزگار عبید. شفیعی مثال هایی از حافظ می‌آورد:

عیم پیوش، زنهار ای خر قه می آلود
کان پاک پاکدامن بهر زیارت آمد
یا
کرده ام توبه، به دست صنم باده فروش
که دگر می نخورم بی رخ بزم آرای
در اینجا هم «توبه» با مفهوم شرعی آن به دست «صنم باده فروش» که هم می‌تواند زیبارویی باده فروش باشد و در عین حال

اشارتی دارد بر رصنمیت یعنی معبود بت پرستان است. در هر حال همه این ها ضد شرع هستند و به صورت شگفت آوری حافظ اجتماع ضدین را یک جا گرد آورده است. مثال دیگری از حافظ این بیت مشهور است:

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد برد
قصه ماست که در هر سر بازار بماند
و یا

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است
در ضمن شفیعی که به محتوای طنز حافظ و اینکه انتقاد از ریاکاری مذهبی یکی از مؤلفه های عمده طنز او را تشکیل می‌دهد، نظر دارد و می‌گوید: «کوشش حافظ برای تصویر هنری اجتماع نقیضین در ساخت جامعه، و نشان دادن این که یکی از دو سوی این تناقض را عنصری از عناصر مذهب تشکیل می‌دهد، بازگشتش به جنبه سیاسی شعر اوست. شعر حافظ، در تاریخ ادبیات ایران، ضمناً، سیاسی‌ترین شعرهاست.»

در اینجا بهتر است یک بار دیگر به استعمال کلمه «طنز» نظری بکنیم و ببینیم آیا برای این انتقادی که حافظ می‌کرد، کلمه «طنز» را به کار می‌برده است یا نه؟ در دیوان حافظ این لفظ فقط یک بار به کار رفته است:

دنباله مطلب در صفحه ۵۸



دکتر فرانک پورقاسمی

متخصص و جراح پا

♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Hammer Toe, Bunion, Callus, Corn
♦Foot related diseases
♦Heel Pain & Ingrown Toe Nail
♦Sports Medicine & Injuries
♦Diabetic Foot Care
♦Ankle Arthroscopy
♦Pediatric Foot Conditions
♦Flat Feet & Orthotics
♦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

های هدایت را منتشر کرده است (۵) درباره تاریخچه این یادداشت ها و واکنش هدایت در قبال خطابه تقی زاده می نویسد: «صادق هدایت... از مطالب این سخنرانی سخت رنجیده خاطر شد و بسیاری از نکات آن را توهینی به ایران و زبان فارسی شمرد. خوب به یاد دارم که در آن زمان، با همه دلبردگی و بی اعتنائی که به همه چیز داشت، از این نکته ها با هیجان فراوان گفتگو می کرد و از من می خواست که در جواب آن خطابه و دفاع از زبان فارسی رساله ای بنویسم و اصرار می ورزید که این کار بر عهده توست.

من در آن زمان عازم سفری دراز بودم. خانه و زندگی را از هم گسیخته و کتابخانه خود را به انبار ریخته بودم. عذر مرا با او در میان گذاشتم که نه فرصت و مجالی دارم و نه به کتاب و یادداشت دسترسی. صادق هدایت چنان به شور آمده بود که عذر مرا نپذیرفت و اصرار کرد و سرانجام برعهده گرفت که با من یاری کند و هرچه می تواند از منابع و مراجع فراهم بیاورد و در دسترس بگذارد تا من کار این رساله را به پایان برسانم. شوق و دل بستگی او به این کار چنان بود که من نتوانستم به صراحت جواب رد بدهم و وعده کردم که اگر مجالی باشد این کار را انجام بدهم. دنباله مطلب در صفحه ۵۷

حدس زده است. شواهدی که از اشعار شعرا می آورد اغلب یا تحریف شده و یا برخی از آن شعرا اطلاع کافی در زبان نداشته و فقط برای اظهار فضل لغات مشکل را استعمال کرده اند، یا طبق لهجه محلی خود و یا به علت تنگی قافیه آن را مسخ نموده اند. بسیاری از لغات عجیب و غیرمانوس زبان های بومی و محلی نقل شده و رونویس کنندگان در مغشوش کردن این نسخه هیچ کوتاهی نکرده اند. به طور تصادف لغات فارسی و پهلوی با معنی صحیح دیده می شود ولی با وجود نقایص بالا فرهنگ نامبرده یکی از اسناد معتبر لغات فارسی به شمار می رود. «۳» با همه نکته های انتقادی هدایت، «لغت فرس» اسدی به عنوان نخستین لغت نامه فارسی در بر گیرنده شواهد شعری از شاعران قدیم ایرانی همچنان قابل اعتبار مانده است.

درباره ایران و زبان فارسی: «درباره ایران و زبان فارسی» عنوان یادداشت هایی است از صادق هدایت که در پاسخ خطابه سیدحسن تقی زاده در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی نوشته است. این خطابه نخستین بار در پنجم اسفندماه ۱۳۲۶ با عنوان «لُزوم حفظ فارسی فصیح» ایراد شد، سپس در مجله یادگار، با همین عنوان، به چاپ رسید. «۴» پرویز خانلری، که سال ها بعد یادداشت

بر گرفته از کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی

بخش دوازدهم

دکتر ایرج یارسی نژاد



آن روزگار به کار می رفته اما معنی آن بر مردمی که با گویش محلی خود، (زبان فهله، پهله و پهلوی) سخن می گفته اند، آشکار نبوده فراهم آورد.

اسدی در لغت فرس کوشیده در پی معنی هر لغت شاهدهی برای آن از شاعران فارسی زبان پیش از خود به دست دهد. درین فرهنگ واژه ها برحسب حروف آخر مرتب شده تا خواننده شاعر بتواند آنها را در قافیه شعر خود به کار برد. هدایت با آشنایی با واژه های زبان پهلوی از «لغت فرس» به درستی چنین انتقاد می کند: «برخی از لغات که تحریف شده و یا طبق اصول و قاعده لغوی به مناسبت اختلاف زبان و یا لهجه های بومی تغییر یافته است.» «۲»

هدایت در این زمینه نمونه هایی از «لغت فرس» را می آورد و سرانجام می نویسد: «از مطالعه لغت فرس چنین بر می آید که مولف چندان تبحری در لغت و اشتقاق آن نداشته و معنی خیلی از لغات را به قرینه

در پیرامون لغت فرس اسدی: از یادداشت های انتقادی هدایت است بر کتاب لغت فرس اسدی به تصحیح عباس اقبال آشتیانی که تیزبینی و فهم درست هدایت را در درک معانی دقیق واژه های کهن فارسی نشان می دهد.» «۱»

لغت فرس یا فرهنگ اسدی تالیف اسدی طوسی شاعر حماسه سرای قرن پنجم هجری و سراینده گرشاسپنامه به شیوه فردوسی است. اسدی این فرهنگ را برای آن گروه از مردم ایران تدوین کرده که هرچند زبان شان مانند زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر فارسی بوده، اما به گویش بومی خود سخن می گفتند و شعر می سرودند. این گروه از مردم برای دریافت معانی اشعار و گفته های سخنوران خراسان نیاز به لغت نامه داشتند. ظاهراً اسدی فرهنگ خود را برای رفع نیاز این گروه تدوین کرده است و می خواسته واژه نامه ای از کلماتی که در نظم و نثر فارسی

دوک و دپر (پرتلند، اورگان)

DUKE & DAPPER (Portland, Oregon)

Elegant Decorative Textiles For Your Home & Office

♦ کوسن های تزئینی و قطعات پارچه ای تزئینی برای اتاق نشیمن و خواب ♦ انواع Table Mat در اندازه های مختلف و با طرح های ابتکاری برای پذیرایی شام و عصرانه ♦ تشکچه های نوزاد و تشک های بازی برای نوپایان ♦ انواع پارچه ها و دستمال های زیبا برای آشپزی و شیرینی پزی ♦ انواع بقچه های مدرن-کلاسیک برای عروس، سفر و جهیزیه ♦ انواع روفرشی ها با کیفیت بالا برای پیک نیک و بازی کودکان



روتختی بزرگ نخی تمام طبیعی با طرح "درخت زندگی" قلمکاری هندوستان با رنگهای زنده و شاد



سری عروسکهای پارچه ای "چانکیر" به شکل حیوانات گوناگون برای اتاق کودک و نوزاد



تیبیل متهای شاد و ابتکاری برای مهمانیهای عصر



کوسن های بزرگ و کوچک برای خانه و دفتر کار از نفیس ترین پارچه های اروپایی و آمریکایی با دوخت عالی

(971) 221-6443

در صورت تماس تلفنی (۱۱ صبح تا ۳ بعد از ظهر) لطفا پیام بگذارید.

dukeanddapper.etsy.com

برای خرید و سفارشات به سامانه فوق مراجعه فرمایید.

شادمان از اینکه خانه دوستم را دزد زده و او انگشت به دهان که مگر می شود دزد بیاید و خانه او نزنند! بگذریم. انقلاب که شد خیلی شاد بود ولی غصه مرا هم می خورد که «دیدنی گفتم برو دنبال یک کار بی درد سر!» و من هم گفتم: «اگر هر کاری را بخواهی درست انجام دهی درد سر هم به دنبال دارد.» او که گویا با مرحوم بازرگان از دوران دانشکده آشنائی داشت مسئولیتی را قبول کرد اما این کار چندان نپایید و گوشه نشین شد. هرچه تلاش کردم که با او تماس بگیرم، حتی تلفنی از او نداشتم که گپی دوستانه با هم بزنیم، تا اینکه چند هفته پیش دوستی خبر داد که مهدی چند سال است که زبان بریده به کنجی نشسته و حرف نمی زند و اصلا حوصله حرف زدن ندارد.

چندین روز طول کشید تا یک روز بالاخره جواب داد و من شاد شدم که رفیق پنجاه ساله دارد با من گپ می زند. خیلی حرف زدیم. از دوران دانشگاه و دوستانی که رفتند و دوستانی که ماندند و من که شوخی ام گرفته بود و یادم بود که وقتی می گفتم شامیتی عصبانی میشد و می گفت به من توهین نکن، گفتم: «چطوری شامیتی؟!» و او زیر لب گفت: «به شاه توهین نکن.»

ای می گشت مدام می گفت: «چرا نباید ایران آلمان بشود.» او اگر چه در تظاهرات شرکت نمی کرد ولی روح و روانش به دنبال کسی بود که می آید و او و مملکت را نجات می دهد.

یک شب که با چند دوست رفته بودیم به یک رستوران و خوراک لوبیا و آبجو می خوردیم شروع کرد به دلکک بازی که «مثلا تو که افسر آگاهی هستی بگو چکار کنیم دزد خانه ما را نزنند!» منم راحت به او گفتم: «اموال خودت را بچسب و دزد را بدنام نکن.» گفت: «مثلا چه جوری؟» گفتم: «حتی در اطاق ها و توالت و آشپزخانه را قفل کن، چرا اگر دزد سارق روز باشد می خواهد زودتر هرچه دم دست هست بردارد و برود. اگر جواهر و پولی داری نه تو فریزر یخچال بلکه ته یخچال چون سنگین است بهتر است پنهان کنی.»

از قضای روزگار یک هفته بعد به من زنگ زد که «بیینم، تو دزدها را فرستادی به آپارتمان ما؟» خنده ام گرفت. گفتم: «میتی جان شوخی نکن!» گفت: «دزد آمده طبقه پائین ما را زده. طبقه بالا را هم زده اما فقط در آپارتمان ما را باز کرده.» از او پرسیدم: «در اطاق ها را قفل کرده بودی؟!» گفت: «آره.» و من



شامیتی

اسمش گذاشتم شامیتی. او فریاد می زد که «به من فحش خواهر و مادر بده ولی نگو شامیتی.» و من چون متوجه شده بودم که تنها راه ساکت کردن او همین شامیتی گفتن است، هر دفعه به محض دیدارش می گفتم: «چطوری شامیتی؟!» و او سرپایش خشم می شد و فریاد می زد که «خفه، هرچه دلت می خواد بگو اما نگو شا می تی» و بعدها که کمی مودب تر شده بود، وقتی می گفتم: «چطوری شامیتی?!» می گفت: «به من توهین نکن.»

سال ها بعد که او را در فرودگاه کرمان دیدم گفت برای یک شرکت که کار معدن داشت کار می کرد و خیلی گرم احوالپرسی کرد. به او گفتم: «آقای مهندس هنوز هم طرفدار کارگر هستی؟!» گفت: البته که هستم، اما به نظر من کارگر ایرانی را باید زد تو سرش تا زندگی اش خوب کرد.» گویا کارگران خیلی اذیتش کرده بودند. چند سالی از دیدارمان گذشت و من به تهران منتقل شدم و از قضای روزگار شدم افسر آگاهی و میتی را هم یافتم. دیگر هر دو مان دوست صمیمی شده بودیم و او هم دیگر دست از سیاست بازی برداشته بود اما هنوز از اوضاع کشور انتقاد می کرد. یکبار هم شرکتش او را به آلمان فرستاد. وقتی برگشت خیلی ناراحت بود که چرا ایران مثل آلمان نیست. اگر چه رفاقت ما همچنان برقرار بود اما او همیشه به دنبال نجات دهنده

مشهدی ها به مهدی می گویند می تی و من هم در دوران دانشکده پلیس رفیقی یافتم که نامش مهدی بود و دانشجوی هم بود، منتها دانشجوی فنی. ما همدیگر را در آپارتمانی که چند دانشجوی اجاره کرده بودند، پیدا کردیم. او پسر خوبی بود اما خیلی جوشی و انقلابی و به من هم به چشم حقارت نگاه می کرد. وقتی مرا می دید می گفت: «چطوری مزدورا!» و من نمی دانستم به او چه بگویم و اصلا نمی دانستم مگر دانشجوی پلیس مزدور را هم می شود! اما باید جوابی به او می دادم و تهمت های ناموسی به او می زدم. هر شورش که در دانشگاه می شد مهدی جزو سردهسته ها بود و بعد که من به آپارتمان می رفتم با آب و تاب تعریف می کرد که «بالاخره ما پوزه شماها را به خاک می مالیم.»

او این حرف ها را هم می گفت و عقده اش را روی من خالی می کرد. کم کم با من دوست شد و شروع کرد به نصیحت کردن که «این چه شغلی هست که می خواهی انتخاب کنی! همش مردم را باید کتک بزنی. اصلا ول کن. کنکور امتحان بده و بیا دانشگاه.» و من هم در جواب می گفتم: «اینقدر چرت و پرت نگو.» و همینطور هر دفعه ما با هم سر این موضوع درگیری داشتیم.

او به جای جاوید شاه، چاپید شاه می گفت که من یکی دوبار به او پریدم، اما فایده ای نداشت. او گوئی پدر کشتگی با شاه داشت و من که می دیدم او از شاه متنفر است،

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

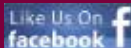


کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

ماهنامه پژواک

با درج آگهی در ماهنامه پژواک، پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624

نشریه برگزیده

ایرانیان شمال کالیفرنیا



دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت



Jeffrey Zinder

وکالی سابق شرکت های بیمه
با بیش از ۶۰ سال تجربه



Ali Moghaddami

Maintaining the highest level of Professionalism & Integrity.

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute
- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

Free Consultation

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

در جهان علم، برخلاف دنیای دین، پدیده مرگ رویدادی طبیعی و قابل پیش بینی در نظر گرفته می شود. از دیدگاه دانشمندان علوم طبیعی در پدیده مرگ - به ویژه مرگ طبیعی در دوران سالخوردگی - هیچگونه رمز و رازی وجود ندارد و هیچ نشانی از اندیشه های «فوق طبیعی» یا «آن جهانی» در مرگ انسان دیده نمی شود. از نظر دانشمندان پدیده مرگ به همان اندازه طبیعی است که پدیده تولد. تمامی جانداران از آغاز پیدایش پدیده زندگی بر روی زمین، در پایان دوران زندگی خود با مرگ روبرو شده اند. مرگ انسان در واقع مرگ مغز اوست، زمانی که مغز انسان به هر دلیلی از کار می افتد یا می میرد، انسان به مرگ دچار می شود، و از آنجا که روان انسان یا آنچه در دین ها «روح» نامیده اند دیگر به وسیله مغز تولید نمی شود مرگ انسان پایان زندگانی او به صورت نوع انسان خواهد بود.

دانشمندان علوم طبیعی نیز به مانند روحانیان دین های بزرگ، انسان را جاودانی یا ابدی می دانند. اما تفاوت بزرگ جاودانی بودن انسان از دیدگاه دانشمندان با ابدی بودن او از نظر روحانیان در این است که دانشمندان انسان را «جاودان این جهانی» و روحانیان او را «جاودان آن جهانی» می دانند.

بر اساس نظریه «جاودانگی این جهانی» انسان پس از روبرو شدن با مرگ نابود نمی شود و به فنا یا عدم نمی پیوندد، زیرا مفهوم هایی چون «فنا» یا «عدم» در جهان طبیعت معنایی ندارند. در کل جهان هستی که آن را «طبیعت» می نامیم نه چیزی به عدم می پیوندد و نه نابود می شود. انسان پس از مرگ تغییر شکل می دهد یا دگرگون می شود. ذرات بدن انسان مرده، پس از گذشت قرن ها، هزاران و میلیون ها سال در حال تجزیه و دگرگونی خواهند بود و به ذرات دیگری تبدیل می شوند. این ذره ها که در دوران زندگی انسان یک پارچه و با هم بودند در طبیعت پخش می شوند و تا زمان بی نهایت بخشی از طبیعت جاودان خواهند بود. هر انسانی پیش از آن که به صورت نوزاد به دنیا آید هزاران میلیون سال - تا بی نهایت در گذشته های دور - جزیی از عالم هستی بوده و به همین ترتیب پس از مرگ نیز تا زمان های بی نهایت در آینده جزیی از عالم هستی خواهد بود. از دیدگاه دانشمندان علوم طبیعی نظریه های مربوط به «عالم ارواح»، «جهان اشباح» و وجود موجوداتی که از آنان با نام فرشته یا جن یاد می شود نظریه هایی خیالی، افسانه و بی اساس شمرده می شوند.

دنیاه مطلب در صفحه ۵۴

برخورد علم و دین

دکتر احمد ایرانی
بخش دهم



به بدن انسان مرده باز می گردد. به این ترتیب مرگ جسم انسان پایان زندگی او نیست. دنیای «جهان دیگر» سرشار از «ارواح» و «اشباح» است و زمانی که پس از مرگ، روح انسان از زندان تن بیرون می رود به جهان فرشتگان، جن ها و سایر «موجودات غیبی» می پیوندد. از نظر مومنان دین هایی که به زندگی روح پس از مرگ انسان باور دارند پدیده مرگ اسرارآمیزترین، وحشتناک ترین و ناشناخته ترین رویدادی است که در پایان زندگانی انسان روی می دهد.

روحانیان دین های گوناگون با بهره برداری از اعتقاد مومنان به جاودانگی روح و باور آنان به این که مرگ نه تنها پایان زندگی نوع انسان نیست بلکه آغازی شکفت انگیز، ناشناخته و اسرار آلود است بیم و امیدی بسیار نیرومند درباره چگونگی «آن جهان» یا «جهان دیگر» پدید می آورند و بنیاد بسیاری از منافع خود را بر اساس این بیم و امید بسیار نیرومند بنا می کنند.

پدیده مرگ در دین و در علم

در دین های بی خدایی، چند خدایی و تک خدایی و به ویژه در دین های جهانگیر سامی، پدیده مرگ انسان به عجیب ترین، هراس انگیزترین و پرمز و رازترین پدیده انسانی تبدیل شده است. ترس بی پایان از مرگ و «جهان دیگر» که پس از پایان زندگی زمینی در انتظار انسانی که باورهای نیرومند مذهبی دارد از جمله ویژگی های مومنان به این عقیده است. پدیده مرگ در اعتقادهای پیروان دین های گوناگون و به ویژه دین های خاورمیانه ای به شدت به دلهره، هراس و بیم و امید آغشته است و ابر سیاهی از اندیشه های فوق طبیعی یا آن جهانی آن را در خور پوشانیده است. ریشه «مرده هراسی» یا ترس شدید از مرده را باید در همین باور جستجو کرد. بر اساس باورهای بسیاری از دین های بزرگ جهانی، پس از مرگ «روح» انسان از بدن خارج می شود، به زندگی ادامه می دهد و بار دیگر

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقض قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری ابر قدرت ها»

تاراجگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



ملت های ایران و
خاورمیانه در آتش
کشمکش های
تاراجگران نفت
در خلیج فارس

این ندای اطلاعاتی نویسنده کتاب است که دردهای اجتماعی ملت های ایران و خاورمیانه را به تصویر می کشاند و با زبان ساده برابر با قوانین بین المللی، راه چاره و رهایی از ظلم و تجاوز را با پیشنهادات کامل اعلام می کند.

DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عبارهای مختلف و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!

*We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair*

**WE BUY
GOLD**

*One of the largest
selection of Rolex Watches*



Certified Pre-Owned Rolex Watches

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)*

No Interest if Paid in Full within 12 months

On qualifying purchases made with your Synchrony Luxury Credit Card. Interest will be charged to your account from the purchase date if the promotional purchase is not paid in full within the promotional period. Minimum monthly payments required.

Apply Today!

(408) 241-3755

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**

خواندند و آرزوی گریز دیو سرما و سختی و فرارسیدن روزهای گرم و شاد را می کردند. در کتاب جهان فروزی دکتر فره وشی در مورد جشن های تاریخی سده نقل است که در زمان مرد آویج که برپایی سنن قدیمی ایران بسیار پایبند بود و به زنده کردن تمام آداب قدیم ایران قبل از حمله اعراب می پرداخت در چنین جشنی بر دو جانب زاینده رود دستور فراهم آوردن پشته های خار و آتش زدن و افروختن آنها و برپایی آتشی بزرگ را به مناسبت سده فرمان داده بود و خوانی بزرگ آراسته و همه مردم را به مهمانی برپایی سده دعوت کرده بود و بسیاری از سرداران و بزرگان ایرانی این رسم را به رغم حکومت های دست نشانده خلفا و اعراب و تعصب ایرانی زدایی آنان باشکوه برپا می داشتند. هنوز هم مردم ایران این جشن را بزرگ می دارند و زرتشتیان ایران زمین، آن را در جای به جای آن سرزمین برپا می دارند و با خواندن سرودهای مقدس بر گرد آتش مقدس با آرزوی در امان ماندن سرزمینشان از چشم زخم اهریمن به رقص و پایکوبی می پردازند.

نقل قول دیگری در وجه تسمیه سده است که از روز دهم بهمن ماه که جشن سده برگزار می شود و پایان چله بزرگ و سرمای بزرگ است تا پایان اسفند ماه پنجاه روز و پنجاه شب است که این شب و روز که روی هم عدد صد می شود می تواند وجه تسمیه سده باشد. در هر حال آنچه که از آیین های ایران قدیم برجا مانده همه نمایانگر این است که غم و اندوه پدیده ای اهریمنی و شادی و سرور ره آوردی اهورایی بوده، به همین مناسبت هر بهانه ای را برای برپایی مجالس جشن و شادی مغتنم می داشتند و از سوگ و اندوه گریزان بودند.

اهریمنی بود و در واقع برپا داشتن این آتش و برگزاری جشن سده نوعی رسم مذهبی برای بیرون کردن اهریمن توسط نیروهای اهورا بود. در زمان ساسانیان محل مخصوصی را به نام کاخ سده برای این کار و افروختن آتش و رقص و پایکوبی مردم به گرد آن در نظر گرفته بودند و خود مردم همزم و همیشه آتش افروزی این جشن را فراهم می کردند و چون آتش سده را می افروختند بر گرد آن به رقص و پایکوبی مشغول می شدند و بر این باور بودند که این آتش مقدس و گرما بخش سرمای وجود اهریمن و یورش و حمله او را از مردمان می گرداند و دوری می کند.

روایت دیگری در مورد وجه تسمیه «سده» باقی است که از دهم بهمن



تا نوروز پنجاه روز باقیست و تا زمان برداشتن غله که مساله ای حیاتی بوده و زندگی مردمان به آن پیوند داشته و این برداشتن غله معمولاً در اواخر اردیبهشت ماه بوده عده ای معتقد بودند که از دهم بهمن تا زمان برداشتن غله صد روز باقی می ماند و این آتش را که نماد دور کردن نیروهای اهریمنی و برپایی نیروهای ایزدی و دسترسی به برکت و غله حیات بخش زندگی بوده جشن می گرفتند و به گرد آتش، آتش نیایش می



سده جشن پیدایش آتش

البته در داستان های قدیم ایران سده را به کیومرث و آدم نیز منسوب می کنند اما آنچه که به یقین نزدیک تر است انتساب آن به هوشنگ شاه است. اما چگونگی پدید آمدن سده و وجه تسمیه آن چیست در این مورد چندین روایت داریم که آنها را بیان می کنم.

پدید آمدن آتش و دست یابی به آن یکی از بزرگترین و مهم ترین پدیده های زندگی انسان هاست و آتش در میان همه اقوام بشری مقامی بلندترتبه دارد.

پدید آمدن آتش در بین اقوام مختلف بشری اسطوره ها و صورت های گوناگون دارد. از فرو افتادن سنگی آسمانی و به آتش کشیده شدن جنگلی پر درخت و شناسایی آتش تا پدیداری آذرخشی فروزان در آسمان تا آتشفشان ها و گازهای منابع نفتی زیرزمینی و غیره و غیره. در اسطوره های ایرانی چنین آمده است که هوشنگ شاه پیشدادی نوه طهمورث به طور اتفاقی به این پدیده شگرف هستی دست یافت و آن به این صورت بوده است که روزی هوشنگ شاه با همراهان برای شکار به بیابان رفته بود در آنجا ناگهان ماری در پیش پای هوشنگ شاه سر برآورد، هوشنگ برای کشتن مار سنگی از زمین برداشت تا بر سرش بکوبد و او را بکشد، سنگ بر سنگی دیگر خورد و جرقه ای از این برخورد به وجود آمد و این جرقه به خاشاک خشک بیابان در گرفت و هوشنگ و اطرافیان وی با شگفتی بر این پدیده ارزشمند دست یافتند. در شاهنامه آمده است که:

نشد مار کشته ولیکن ز راز

پدید آمد آتش از آن سنگ باز
هوشنگ از یافتن این پدیده، فراوان شادمان شد و دستور داد که آتشی بزرگ برافروزند و در آن شب گرداگرد آن آتش به شادمانی و پایکوبی پرداختند و آن را سده نام نهادند که وجه تسمیه آن را شرح خواهم داد. در شاهنامه آمده است که ز هوشنگ ماند این سده یادگار.

روایتی در این مورد می گوید که ایرانیان قدیم سال را به دو قسمت تقسیم کرده بودند فصل گرم که هفت ماه طول می کشید و از اول فروردین تا اول آبان ماه بود که آن را تابستان بزرگ می گفتند و فصل سرد از اول آبان ماه تا آخر اسفند ماه بود که کلا پنج ماه بود. روز سده دهم بهمن ماه بود که از شروع زمستان و فصل سرما یعنی از اول آبان ماه تا دهم بهمن صد روز می گذشت و این زمان سردترین زمان زمستان بود و روز صدم که ده بهمن بود سده نام داشت و برای راندن اهریمن سرما آتشی بزرگ می افروختند و گرداگرد آن به جشن و پایکوبی می پرداختند. سرما پدیده ای اهریمنی و ساخته دست اهریمن بدکنش بود و آتش پدیده ای اورمزدی و فرستاده اورمزد در برابر گزند سرمای

واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:

حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی

تالیف: دکتر احمد ایرانی،

کارشناس ترجمه

لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶

بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار

Ahmad Irani

201 Glenwood Cir., Apt. 319

Monterey, CA, 93940

ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک، کسب و خدمات

خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(۴۰۸) ۲۲۱-۸۶۲۴



برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های فوریه و مارس ۲۰۲۱

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc



جشن میلاد حضرت فاطمه (س)

پنج‌شنبه ۴ فوریه ۲۰۲۱ ساعت ۸ عصر



جشن میلاد حضرت علی (ع)

پنج‌شنبه ۲۵ فوریه ۲۰۲۱ ساعت ۷ عصر



جشن مبعث رسول گرامی اسلام (ص)

چهارشنبه ۱۰ مارس ۲۰۲۱ ساعت ۷ عصر

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت ما بروید: www.iccnc.org

کلیه جلسات مرکز تا اطلاع ثانوی از طریق Zoom برگزار می‌شود.

- ۱- **درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش** شامل "شرح دفتر نخست مثنوی" (۶ عصر یکشنبه‌ها)، "شرح کیمیای سعادت امام محمد غزالی" (شنبه ۶ فوریه و ۶ مارس، ساعت ۶ عصر) و "قرآن و انجیل" (جمعه ۱۹ فوریه و ۱۹ مارس ساعت ۶ عصر).
- ۲- **دعای کمیل و خطبه‌های نماز جمعه: دعای کمیل؛ پنج‌شنبه‌ها از ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ عصر، و خطبه‌های نماز جمعه از ۱:۳۰ تا ۲:۳۰ عصر از سوی برادر احمد راشد سلیم برگزار می‌شود.** همچنین کلاس **شرح نامه سی و یکم نهج البلاغه** از سوی آقای **مصطفی دانشگر**، ساعت ۴ عصر شنبه‌ها.
- خدمات عمومی:** کلیه خدمات عمومی مرکز همانند عقد، ازدواج، طلاق، تشریف به اسلام، تدفین از سوی مرکز انجام می‌شود، برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن 510-832-7600 تماس بگیرید و یا با ایمیل info@iccnc.org مکاتبه کنید. همچنین با کمک افراد خیر، بودجه‌ای در نظر گرفته شد تا به افرادی که در این دوره سخت، با کسری مالی روبرو هستند، کمک‌هایی انجام شود. برای برگردن فرم درخواست کمک مالی، لطفاً به سایت مرکز مراجعه کنید. www.iccnc.org



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشریف به اسلام، و تدفین



zoom

Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. At the present time, ICCNC can provide limited services for the wash and burial services. please contact the office for details (510-832-7600)



Marriage: Islamic Marriage Ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D.C.



Divorce: The Islamic Divorce Ceremony and recitation of "Khotbeh Talagh" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of IRI.



Accepting Islam: ICCNC helps individuals interest in giving "Shahada" and accepting Islam to become Muslims. We can held it via ZOOM. ICCNC issues a certificate for this process.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc

سر گذاشتن مدافعین پرسپولیس توپ را به تور دروازه پرسپولیس دوخت که در مصاحبه بعد از بازی آقای گل محمدی همه چیز را به گردن آقای رسول پناه انداخت و از وزیر ورزش خواست که او را از کار برکنار کند. فراموش نکنید که او به وزیر ورزش دستور می دهد. آیا او در برابر خطر احساس کوچکی می کند؟ آیا فوتبال ما بیمار نیست؟ آیا آقای گل محمدی آسمان و ریسمان را بهم نمی بافد؟ این فقط یک مسابقه بود، در شهر آوردی که مالک هر دو باشگاه یک سازمان است. آیا از درپچه های بسته ای سخن گفت تا اشک همه را درآورد؟ او برای فلج حرکتی پرسپولیس همه چیز را به گردن رسول پناه انداخت. آیا او باید به داوری کار خود ببیند؟ آیا او درجه حرارتی لیگ را اندازه گیری کرده است و ناامیدانه دنبال بهانه می گردد تا آقای رسول پناه فلج حرکتی پرسپولیس را پایان بخشد. بی برنامگی و بگو و مگو هم چنان ادامه دارد. او تمرین پرسپولیس را لغو کرد و با قیافه گرفته و حق به جانب به خانه رفت.

بنجامین فرانکلین می گوید: «نگرانی، امید و تصویرهای ذهنی ما معیاری است برای سنجش کارهای ما. زمانی که نتایج و شرایط و موقعیت ها بر وفق مراد نباشد، مشکل ها آشکار می شود» **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

های قسطی زندگی می کنند، در تخت خواب قسطی می خوابند و با تلویزیون قسطی ورزش را در ورزشگاه خالی دنبال می کنند. چهار سال پیش آقای ترامپ انگشت شصت خیلی ها را بالا برد و حالا خیلی ها انگشت شصت خود را به او نشان می دهند. رئیس جمهور مغلوب گلف بازی می کند و هنوز هم از زدن ماسک خودداری می کند و بانوی اول نیز می خواهد به کشور خودش بازگردد.

بهرحال ترامپ با تمام کردن کلفتی هایی که می کرد، شوخی نیست هفتاد میلیون رای بیابوری و بازی. حالا گارد ملی در همه استان ها آماده است تا هر اتفاقی را سرکوب کند. به قول محمود درویش شاعر فلسطینی همه درب ها بروی آقای ترامپ بسته شده است. چه کسی حاضر است آن چیزی را بشنود که حاضر به شنیدنش نیست. آقای گل محمدی مربی پرسپولیس هم مثل آقای ترامپ هنوز فکر می کند که همه بر علیه او توطئه می کنند و در روزی که در بازی ره آورد تهران یعنی در برابر استقلال بازی را برده بود در وقت اضافی آن را با تساوی عوض کرد. پسر تند و تیز استقلال کاری کرد که همه را در جای خود میخکوب کرد. مهدی قاندی که اندک اندک جای پای خود را در فوتبال ایران باز می کند، آنچنان زیبا و سریع با پشت



ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com

هیچ کاری نکرد. ما هنوز هم هر روز می میریم و زنده می شویم و هر روز نیش روز پیش خود را به خاک می سپاریم تا ببینیم فردا چه خواهد شد!

بهرحال آقای ترامپ در انتخابات دوره دوم باخت، گرچه او هرگز این باخت را نپذیرفت. او و طرفدارانش هنوز هم این باخت را نمی پذیرند تا به جایی که طرفدارانش از دیوارهای کاخ سفید بالا رفتند و اوراق خانم پلوسی را در اطاقش بهم ریختند، اما گارد ملی بهرحال به کمک شتافت و همه چیز را به حالت عادی بازگرداند. یک سفید پوست گردن کلفت که صورتش را به طرح پرچم آمریکا رنگ کرده بود، در یک تصویر تلویزیونی گفت: «تمامی خارجی ها کشور مرا اشغال کرده اند.»

ویروس کرونا از در و دیوار بالا می رود، در همین لحظه ها استاک ها به شدت سقوط می کند و این آمریکایی ها را به شدت نگران می کند چرا که آنها با بورس های خیالی میلیونر می شوند گرچه در خانه

وقتی چهار سال پیش آقای ترامپ انتخاب شد تا رئیس جمهور برترین کشور جهان شود، نوشتم آیا آقای ترامپ کلاه بزرگی بود که بر سر همه رفت؟ یا در یک خستگی تاریخی او رسول نجات دهنده رای دهندگان و یا به طور کلی همه خواهد بود؟

از آن روزها چهار سال گذشته است. فراموش نکنیم دور و ور او مثل همه جا فرصت طلب هایی که به جای ذهن تیز شامه تیزتری دارند، فراگرفته بودند. مانند آقای رودی جولیان، شهردار سابق نیویورک، که همه جا در کنار او بود. می گویند در انتخابات دموکراسی آدم های انتخاب شده پوشش ناب و دموکراسی خواهانه دارند، اما در زیر آن خودخواهانی برهنه اند که هیچکس را قبول ندارند. او دیوارش را نکشید میان آمریکا و مکزیک و حالا باید فراموش کند و فراموش کردن کوشش دردناکی است. ایرانی ها امید بسیاری به او بسته بودند، اما برای آنها



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ◆ Last Will & Testament
- ◆ Living Trust
- ◆ Living Will
- ◆ Power of Attorney
- ◆ Health Care Power of Attorney
- ◆ Pet Protection Agreement

By
Appointment
Only

Notary
Public

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

San S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128



مثلث صورتی، نشان همجنس‌گرایان در اردوگاه‌های کار آلمان نازی

شایا گلدوست

ساخت تا آنها را وادار به تبعیت جنسی از هنجارهای موجود کند. بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵، حدود ۱۰۰ هزار مرد طبق پاراگراف ۱۷۵ «قانون جزایی» آلمان، به خاطر همجنس‌گرا بودن دستگیر شدند که ۵۰ هزار تن از آنها رسماً محکوم شدند. بسیاری از این مردان به زندان رفتند و حدود پنج تا ۱۵ هزار نفر به اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها فرستاده شدند. مشخص نیست که چه تعداد از این افراد در اردوگاه‌های کار اجباری به قتل رسیدند اما مورخ برجسته، «رودریگر لاتمن» معتقد است مرگ و میر همجنس‌گرایانی که به اردوگاه‌های کار اجباری تبعید شدند، ممکن است حدود ۶۰ درصد باشد.

به نقل از وبسایت «شش رنگ» در مطلبی با عنوان «سرکوب سیستماتیک همجنس‌گرایان در آلمان نازی»، در تابستان سال ۱۹۳۵، قانون‌گذاران نازی پاراگراف ۱۷۵ قانون جزایی آلمان را

۲۷ ژانویه ۲۰۲۰، روز یادبود قربانیان «هولوکاست» برای گرامی‌داشت همه کسانی که در این فاجعه تاریخی جان خود را از دست داده‌اند، نام‌گذاری شده است. هولوکاست که به یونانی قدیم یعنی «کاملاً سوخته»، یک نسل‌کشی عمدی بود که در آن میلیون‌ها انسان در جریان جنگ جهانی دوم به خاطر تعصبات نژادی و عقیدتی و افکار دگرستیزانه، توسط آلمان نازی کشته شدند.

یهودیان تنها قربانیان دگرستیزی آلمان نازی نبودند، غیرنظامیان و زندانیان جنگی شوروی، لهستانی و رومی تبارها، کولی‌های اروپای شرقی، معلولان جسمی و ذهنی، مخالفان سیاسی و همجنس‌گرایان نیز قتل‌عام شدند.

پس از به قدرت رسیدن «آدولف هیتلر» و «حزب ناسیونال سوسیالیست» در آلمان، مردان و زنان همجنس‌گرا توسط نازی‌ها مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و «گشتاپو» فهرست‌هایی از همجنس‌گرایان

«فردریش پاول» در شمال آلمان به دنیا آمد. او ۱۱ ساله بود که پدرش را در جنگ جهانی اول از دست داد و پس از مرگ مادر، او و خواهرش توسط دو خاله مسن خود بزرگ شدند. در بخشی از سرگذشت او آمده است: «در ژانویه ۱۹۳۷ توسط نیروهای «اس‌اس» گردان حفاظتی حزب نازی، به موجب بند ۱۷۵ قانون جزایی که همجنس‌گرایی را ممنوع اعلام می‌کرد، به همراه ۲۳۰ مرد دیگر در شهر «لوپک» دستگیر شدم و به مدت ۱۰ ماه زندانی بودم. نازی‌ها از بند ۱۷۵ به عنوان دلیلی برای دستگیری جمعی همجنس‌گرایان استفاده می‌کردند. در سال ۱۹۳۸ دوباره مرا دستگیر، شکنجه و تحقیر کردند.

برای امکان سرکوب گسترده‌تر اعمال همجنس‌گرایانه بازمینی و تغییر دادند. به جای اثبات دخول بین دو همجنس، دادگاه می‌توانست تعابیر بسیار گسترده‌تری از روابط همجنس‌گرایانه اعمال کند. در قانون جدید این‌گونه نوشته شد: «مردی که با مرد دیگری مرتکب اعمال ناپسند شود و یا اجازه دهد از او برای اعمال ناپسند سوءاستفاده کنند، متحمل حبس خواهد شد.» بنابراین، لژیون‌ها (زنان همجنس‌گرا) از متن قانون بیرون ماندند. بسیاری از این افراد برای قطع نسل همجنس‌گرایان، به دستور دادگاه یا به اجبار، عقیم شدند. شنیدن این روایت‌ها از زبان بازماندگان و خواندن سرگذشت آن‌ها بسیار ناراحت‌کننده و تاسف‌برانگیز است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴-۴۰۸

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما

👉 کارت سبز، ویزای نامزدی

👉 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

👉 ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

👉 تشکیل شرکت‌ها

👉 تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

وجه مشترک هر دو هم وضع بد مالی است که آنان را مجبور به حمل مواد مخدر می کند.

فیلم بعد از قسمت کوتاه نخست و آشنا کردن تماشاگر با دو شخصیت فیلم، مابقی آن، در شب اتفاق می افتد. اما به خاطر موقعیتی که «رحمانی» برای کاراکترهایش ایجاد می کند، در همین فاصله چند ساعت، آنان با حوادث بیشماری از رفتن به بیمارستان تا درخواست از پزشکی که برای پول حاضر است قوانین حرفه ای را نادیده بگیرد، درگیر می شوند. آنچه «رحمانی» با این دو شخصیت مستاصل، میان جنگل شهری بزرگ که به انسان هایش رحم نمی کند، نشان می دهد، مسایل عمیق اجتماعی و اقتصادی است که شخصیت های فیلمش درگیر هستند که آنان را مجبور می کند برای نجات خود، راهی خطرناک و پر مخاطره را انتخاب کنند. «رحمانی» با فیلمنامه محکم خود، و اخذ بازی های دیدنی از دو بازیگرش توانسته فیلمی عمیق، تاثیر گذار و دیدنی عرضه کند و از فیلم های رایج، با داستان های تکراری و قابل حدس فاصله بگیرد و فیلمی متفاوت و دیدنی برای کارنامه خود به ثبت برساند.

کارت پرواز
دو جوان ناشناس، با دو مشکل مجزا و وجه مشترک گرفتاری مالی، تصمیم می گیرند با خوردن بسته های مواد مخدر و حمل آنها به استرالیا سوار هواپیما بشوند. در ابتدای امر، دختر جوان (ندا)، بخاطر خوردن مواد حالش بهم می خورد و جوان ناشناس که او را در حین خوردن مواد در همان مکانی که دلال های مواد



فیلم «کارت پرواز»

بسته های مواد را به او می دهند تا در بدنش جاسازی کند، در سالن فرودگاه متوجه حال وخیم دختر می شود و از اینجا فیلم دیدنی و تماشایی «مهدی رحمانی» که داستان فیلم را با دو نفر دیگر نوشته آغاز می شود. مشکل جوان، دوست دخترش است که او را دیگر تحویل نمی گیرد. مشکل دختر داشتن کودکی است که پدر کودک می خواهد او را از وی جدا کند.

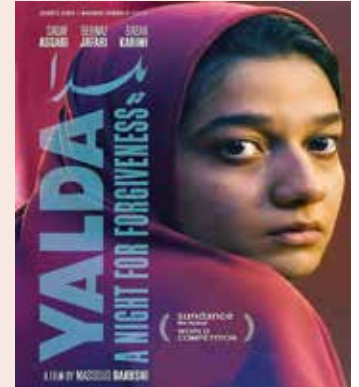
دنیای سینما

سعید شفا



یلدا

در شب یلدا، پای یک دعوی خانوادگی به یک برنامه تلویزیونی به اسم «لذت عفو» می کشد که هدفش نشان دادن طرفین دعواست مقابل هم تا شاید متهم بتواند عفو و بخشش طرف دیگر را جلب کند.



چهره «جعفر پناهی» بازی داشت. نقش تهیه کننده برنامه را هم «بابک کریمی» ایفا می کند که در فیلم های: «جدایی» و «فروشنده» ساخته «اصغر فرهادی» بازی داشت. مسعود بخشی، فیلمنامه نویس و کارگردان فیلم، فیلمسازی را با فیلم های کوتاه آغاز کرد و فیلم های تهران دیگر انار ندارد، آرایشگر بغداد، فرش ایرانی... را ساخته که مستند بوده اند. «یلدا» دومین فیلم بلند داستانی اوست. در این فیلم «بخشی» خواسته ضمن نمایش یک برنامه پرطرفدار تلویزیونی، مسائل خانوادگی را که اغلب در دادگاه ویژه مطرح می شود، با هیجانی که معمولا مجری برنامه تولید به آن دامن می زند، توأم کند و در ضمن نقبی بزند به مشکلات اقتصادی، طبقاتی، اجتماعی... که در جامعه امروز ایران مطرح است.

از آنجا که او بیشتر با سبک مستند فیلم ساخته، در اینجا هم تا حدی می کوشد با توجه به داشتن بازیگر، دوربینش نگاهی مستند وار به شخصیت های داستانش داشته باشد، و همین رفت و برگشت های متعدد میان کاراکترهای فیلم، آن را با هر پیچ و خمی که در داستان



«مسعود بخشی»

هست (مثل مخفی نگه داشتن سری که مادر مریم از همه پنهان داشته)، فیلم را که در یک محیط و فضای بسته اتفاق می افتد با هیجان توأم کند. از آنجا که هدف این برنامه تلویزیونی برای جلب و رضایت بیننده است، بالطبع با یک پایان هالیوودی هم به پایان میرسد.

حادثه ای که آنان را به استودیوی تلویزیون آورده، قتل غیرعمد شوهر مسن دختر جوانی است به اسم «مریم» که متهم است شوهرش که پدر دوست و کارفرمای اوست به همسری موقت آن مرد درآمده بود چون احتیاج به حمایت مالی داشت و مرد نیز چون همسرش برای معالجه در خارج به سر می برد، نیاز به زنی داشت تا جای خالی همسرش را پر کند. دختر مرد باید تصمیم بگیرد آیا حاضر است عفو کند یا قصاص بگیرد. از نظر دادگاه رسمی، دختر محکوم به مرگ است.

این برنامه تلویزیونی هدفش ایجاد زمینه برای روپرو شدن اشخاص و اخذ تصمیم نهایی آنان است و برای همین بینندگان بی شماری دارد و طبعاً کل فیلم در استودیوی تلویزیونی برنامه «لذت عفو» اتفاق می افتد.

نقش دختر جوان و همسر مرد را «صدف عسگری» که معمولا در فیلم های کوتاه مثل: گمشده، روزهای زرد، امتحان... بازی می کند و این نخستین فیلم بلند اوست، ایفا می کند که چهره و فرم بازی اش تقریبا در تمام این فیلم ها مشابه هم بوده و اینجا هم همان چهره غم زده و مظلوم را تکرار می کند. نقش دختر مرد مقتول را «پنهان جعفری» بازی می کند که در فیلم «سه

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008



نشوید و خود من از این اتفاق متأسف شدم.» با اینکه هنوز نمی دانستم جریان از چه قرار است سعی کردم دکتر را آرام کنم و بعد موضوع اشتباه ترجمه ای را برایش شرح داد. گفتم: «آقای دکتر مسئله مهمی نیست اگر ایرانی ها مقاله را بخوانند متوجه می شوند که منظور از «Hot mint» نعناع داغ است. برای خارجی ها هم زیاد مهم نیست.» برای اولین بار با لحن تندی که هرگز از او نشنیده بودم گفتم: «عترت خانم یعنی چه «زبان فارسی وطن من است». من هیچ اشتباهی را ولو اینکه سهوی باشد قبول نخواهم کرد. فکر کنید سی سال بعد یک ایرانی زاده شده در اینجا این مقاله را بخواند و بخواند برای آتش رشته یا هر آش دیگری نعناع داغ درست کند، بعد هاج و واج بماند که حالا Hot mint را چطور درست کنم یا از کجا تهیه کنم.» دکتر از اینکه کار از کار گذشته بود خیلی ناراحت بود و متأسفانه مقاله چاپ شده بود و راهی برای اصلاح آن نبود.

و غلوط را خوب تشخیص می دهم و متأسف می شوم. آنکس هم که انگلیسی را خوب می داند، می خواهد به دیگران پز سوادش را بدهد و طوری جملات را بهم می بافد که برای بقیه فارسی زبانان مفهوم نباشد. بیسوادهایی هم مثل بنده با زحمت و جان کندن و از بچه ها کمک گرفتن و دیکشنری ورق زدن برای اینکه از قافله عقب نمانند چند جمله خنده دار و بی ربط سرهم می کنند و بخورد خوانندگان فیس بوک می دهند. تبریکات تولد با انگلیسی دست و پا شکسته آنقدر مضحک است که انسان به جای خنده گریه اش می گیرد. دنباله مطلب در صفحه ۵۴



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهرخند

عترت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

زبان فارسی وطن من است!

آشپزی ایرانی را مستقیماً برای خودش می فرستادم و بلافاصله تلفن می کرد و اظهار رضایت می کرد. یک آقای آمریکایی در ایرانیکا کار می کرد که فارسی را از بنده بهتر می فهمید و بهتر می نوشت. دکتر یارشاطر مقالات مرا به او می داد که اصلاحات آخر را انجام بدهد. من مقاله آش رشته را برای دکتر فرستادم. برای نعناع داغ به انگلیسی واژه ای پیدا نکردم. دکتر مقاله را به آقای آمریکایی داده بود و او نعناع داغ را Hot mint ترجمه کرده بود.

هفته بعد تلفن زنگ زد دکتر یارشاطر بود با صدائی که کمی هم آمرانه بود گفت: «عترت خانم در مقاله آش رشته شما در مورد «نعناع داغ» اشتباه بزرگی روی داده که باید به شما تذکر بدهم که بعداً متعجب

اولین بار دکتر یارشاطر را در سال های دانشجویی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دیدم. تازه از اروپا بازگشته بود. استادی بود جوان و خوش لباس و خوش تیپ که دختران دانشجوی دانشکده ادبیات برای دیدنش صف می کشیدند. او استاد مستقیم من نبود چرا که من دانشجوی رشته فلسفه و علوم تربیتی بودم و او استاد رشته ادبیات و زبان فارسی. با او در اینجا آشنا شدم. من افتخار دارم که سهم کوچکی در نوشتن و معرفی و طرز تهیه غذاهای ایرانی در ایرانیکا را داشته ام.

روزی دوست عزیز در گذشته ام دکتر حمید محاهدی به من تلفن کرد و گفت: «دکتر یارشاطر دنبالت می گردد. تلفن منزل را به او دادم که با تو تماس بگیرد.» ارتباط ما بدین طریق پایه گرفت. مقالات

هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408) 559-7864

Cell: (408) 771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 6:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with

DOORDASH - GRUBHUB

منطقه فضول آباد

مامان لنگه کفش منو ندیدی؟

خونه و زندگی با حساب و کتاب خیلی خوبه. مرتب بودن یک خونه خیلی هم از خیلی جهات دُمش به پول وصل نیس. میگین نه برین بعضی از زندگی های ساده اما خوش آیند را نگاه کنین، بعد حق بدین که خونه قانون می خواد، نظم می خواد، سلیقه می خواد. اگه به این جور خونه ها بری، همه این حرفارو می بینی و قبول داری. حالا بذارین به خونه های ناجور، در هم برهم یا به قولی قاراشمیش سری بزنینم. همه چی معلوم میشه و بیادمون میاد زندگی قشنگ یعنی چه.

♦ بعضیا از دور هم که به خونه شون نگاه کنی حالت گرفته میشه از بس اونجا آت و آشغال و بی سلیقهگی می بینی.

♦ بعضیا تمام درهای اتاقاشون جیر جیر می کنه و به قفل و کلید درستی نداره.

♦ بعضیا معلوم نیس توی خونه شون چه خبره. یه کاسه، بشقاب، لیوان، دیگ و... سالم و بی عیب ندارن.

♦ بعضی خونه ها از در که وارد میشی پشت در سیصد جفت کفش و دم پای می بینی و بوی کفش و پا میاد.

♦ بعضیا اگه تو خونشون یه شب بمونی می بینی یه تخت سالم، یه لحاف تشک مرتب، تمیز یا یه پتو و متکا آبرومند ندارن.

♦ بعضیا یه جوراب هم که می خوانن پیوشن تمام کمد لباسو می ریزن بیرون چون نمیدونن جورابشون کجاس.

♦ بعضیا بچه هاشون توی آپارتمان هم فوتبال، بسکت گل کوچیک بازی می کنن و چه صداهایی از خونه شون میاد. حرفی هم بزنی میگن چیزی نیس بچه ها دارن بازی می کنن. با این کارشون ببخشی، می خوان بگن گور پدر مردم.

♦ بعضیا هزار و سیصد جور میل و صندلی بی ربط دارن اون هم تو یه وجب جا.

♦ بعضی خونه ها بی نظمی بچه ها، بیچاره کننده هست و حتی اشک آور، دنباله مطلب در صفحه ۵۴

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمان- کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



زبان فارسی و طعم سیب

چرا فقط من بگویم، شما که شیرین تر از من می دانید. زبان مادری و کتابت را، مثل خود مادر، مهربان است دل می سوزاند و هر جا برویم مراقب ماست. فقط حرف نمی زند. میاید کمک می کند.

یادتون میاد وقتی که به هر دلیل خواستیم از خانه مادری یا وطن مادری بیرون بیائیم و زندگی چندین ساله مان را یا مفت بخشیدیم یا به حراج گذاشتیم و میان رودی اشک، از خاک مان دور شدیم و آمدیم به غربت و نام مهاجر به خود گرفتیم؟! چقدر خاک بی کسی و بی هم زبانی در تن مان نشست بود؟ مگر همین زبان مادری نبود که از جایش بلند شد و خیلی زود چند تا دوست هم زبان برای مان پیدا کرد و گفت حالا راحت حرف بزنی، گوش کن. حتی مگر نگفت بخند و دیدی که نخواست روان پریشی ما را ببیند.

نمی توانیم از بدبختی و فقر عمومی بگریزیم

مدت یکصد و پنجاه سال نویسندگان جامعه سوداگری بجز چند استثناء و انگشت شمار، همیشه خیال کرده اند که میتوان با عدم مسوولیت زندگی سعادت‌مندان ای داشته باشند البته آنها زندگی کردند ولی در تنهایی مردند همانگونه که تنها زیستند... ولی ما نویسندگان قرن بیستم دیگر هرگز تنها نمی مانیم برعکس باید به این حقیقت پی ببریم که نمی توانیم از بدبختی و فقر عمومی بگریزیم تنها توجیه موجودیت ما در آن است که در حدود امکانات خویش برای آنها که زبانشان بسته است سخن بگوئیم ما در واقع باید فریاد خویش را بخاطر کسانی برآوریم که در حال حاضر رنج می کشند.

(بخشی از گفته های آلب کرمو بر گرفته از مجله معتبر کاوه شماره ۸۴)

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت

وکالی سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute



- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

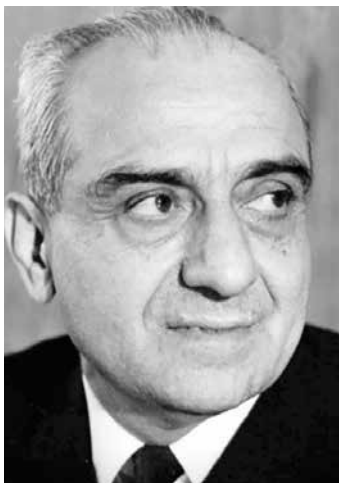
333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113



را از بلاهت تو نشان بدهد و یک وقت هم از ته دل برای این که «بورت» کرده است. آن روز این خنده دوم بود که چند لحظه‌ای به طول انجامید و بعد گفت: «پسر، این روزنامه که درآمد، خوب و بدش دیگر دست ما نیست و من الان دارم فکر می‌کنم که به فراموشی بگویم فردا درباره‌ی چه مسأله‌ای سرمقاله بنویسیم! و به سمسار بگویم خبرهایی که باید تعقیب کنیم کدام است! شما ورزشی نویس‌ها از بس توی خط خروس‌وزن و پروزن هستید. نمی‌فهمید روزنامه که درآمد یعنی کار امروز تمام شده است و باید آن را فراموش کرد. امروز مُرد، زنده باد فردا!» از آن روز، من از دکتر یاد گرفتم که بعد از نوشتن هر مطلبی فراموش کنم که چه کرده‌ام و به این فکر کنم که چه باید بنویسم. این را وقتی به آن رفیق مدعی گفتم، سری تکان داد و گفت: «برای همین است که روزنامه‌نگاری ایران این قدر عقب مانده است. شماها قیمت کار ادبی را نمی‌فهمید.»

چه می‌توانستم بگویم به این از راه‌رسیده بی‌تجربه که مثل خاله‌سوسکه وقتی بچه‌اش از دیوار بالا می‌رود، می‌گوید: «ننه جان! مادر قربان آن دست و پای بلورینت برود.»

می‌پرسید: «خوب، کجا بودیم؟» بنده مثل روضه‌خوان پشم‌چال جمله آخر را می‌خواندم و او ناراضی می‌گفت: «نه، این خوب نیست، از سر بخوان.»

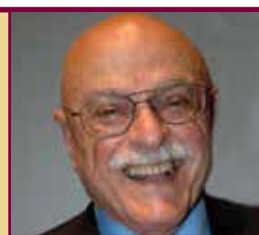
آن روزی که من درس بزرگم را از او گرفتم یک روز سنگین شلوغ بود. از ساعت نه شروع کردیم و دکتر وسط همه کارها، از جواب تلفن غلم تا صحبت با رئیس اداره فرهنگ لارستان، و از شوخی با وزیر اقتصاد تا خنده به ریش فلان استاد ملانقطی که از مقاله دیشب فراموشی ایراد می‌گرفت، به کار تحریر و تنظیم نامه هم می‌رسید. اما بالاتر از همه این‌ها، هر بیست دقیقه، نیم ساعتی زنگی به حرف‌چینی می‌زد که اصغر آقای خوشبخت، چرا کار عقب است؟ و از صفحه‌بندی می‌پرسید که احمد آقای قهرمانی، چرا صفحه چهارم حاضر نشده؟ و از اسدالله خان ماشین‌خانه بازخواست می‌کرد که چرا مرکب دیروز کم‌رنگ بوده است؟ تمام فشارش بر سر این بود که روزنامه زودتر زیر چاپ برود و دریاید.

آن روز نزدیک ساعت دو بعدازظهر احمد آقای قهرمانی مسؤل صفحه‌بندی که متخصص خودنمایی یا به‌قول آمریکایی‌ها Show off بود، فاتحانه در اتاق را باز کرد و روزنامه خیس از مرکب و لبریز از بوی چاپ را روی میز دکتر که مشغول تلفن بود، گذاشت و پرسید: «امری نیست؟» و چون می‌دانست امری نیست، راهش را کشید و رفت. دکتر روزنامه را برداشت، نگاهی به قد و قواره آن انداخت. بعد بدون این که حتی ورق بزند تا کرد و در کشوی میز بغلش گذاشت. من با کنجکاوای پرسیدم: «آقای دکتر، این همه دلواپس روزنامه بودید، چرخ همه را چنبر کرده بودید، پس چرا روزنامه را نمی‌خوانید که ببینید چطور است؟»

دکتر مصباح‌زاده دو جور می‌خندید، یک وقت برای این که خوشحالی خود

یادداشت‌های بی تاریخ

دکتر صدرالدین الهی



یک درس بزرگ از آموزگاری بزرگوار

روز بعد از نوشتن مقاله دیروز، از آنچه دیروز نوشته‌ام بدش بیاید و دنبال مطلبی بروم که تا عصر آن روز زندگی کند و بعد فردا دوباره روز از نو و روزی از نو. از من پرسید: «یعنی تو می‌گویی مطلبی که امروز چاپ شد، باید فراموشش کرد؟»

حتماً.

این را از آن که یاد گرفته‌ای؟
- از مرشدم دکتر مصباح‌زاده.
و بعد برایش این حکایت را که در سال‌های جوانی‌ام روی داده نقل کردم. حکایت را نقل می‌کنم تا همه جوانان و میانسالان و کلانسالان روزنامه‌نگاری به‌یادگار از دکتر مصباح‌زاده داشته باشند: «در سال‌های خیلی دور یک روز دکتر مصباح‌زاده مرا به دفترش خواست که متنی را که ظاهراً قرار بود به‌صورت نامه‌ای برای کسی بفرستد با هم بخوانیم. این احضار دکتر هر وقت که بنده را صدا می‌زد چیزی بود شبیه صدا زدن محکوم به اعدام در پیش از سپیده‌دم به اتاق قاضی عسگر. یعنی باید جانت به لب می‌رسید تا طبع و سواسی و مشکل‌پسند دکتر را در کار انتخاب واژه‌ها راضی کنی.

بدتر از همه این که دکتر در خلال این صاف و صوف کردن کلمه‌ها همه کار می‌کرد جز پرداختن به متن. فرضاً به تلفن‌های مهم جواب می‌داد، به کار خبرهای روز که باید به سردبیر داده می‌شد می‌رسید، تلفنی به درزی می‌زد و غر و غر و لند که چرا باز خسروانی را انگولک کرده‌اید؟، ارفعی و باستی سفته‌های کیهان را می‌آوردند که دکتر امضا کند. بهادری چک‌های سر ماه را می‌آورد که با دکتر چک کند. دو تا کارگر که در حرف‌چینی یا ماشین‌خانه حرفشان شده بود می‌آمدند تا دعوی آنها را دکتر کدخدامنشانه حل کند. مستخدم تحریریه می‌آمد که دکتر برای زایمان زنش در مریضخانه تختی بیاید و بنده هم نشسته بودم که بقیه نامه را با او به سرانجام برسانم. دکتر هر وقت فرصتی پیدا می‌کرد

خاطره‌ای دارم از مرادم دکتر مصطفی مصباح‌زاده که دریم آمد نقل نکنم. او مرا همیشه فرزند خود می‌دانست و هنگامی که رساله دکترایش را بعد از سال‌ها چاپ کردند نسخه‌ای از آن را با کلماتی مهرآمیز به من مرحمت کرد. این یادداشت یاد و خاطره‌ای از اوست که من هر چه در این حرفه آموخته‌ام از او دارم.

رفیق نه چندان جوانی دارم در بلژیک که دستی به قلم دارد و هنوز تکلیفش را با خود روشن نکرده که شاعر است؟ نویسنده است؟ کوشنده سیاسی است؟ روزنامه‌نگار است؟ و چه بد است که آدم خود نداند چکاره است. او هر چهار پنج ماه یک بار چیزی می‌نویسد که بین یک نگاه جستجوگر سطحی و یک دید عمیق و کاوشگر سرگردان است. بعد این نوشته را چه چاپ شده و چه چاپ نشده دست می‌گیرد و راه می‌افتد که ببینید: «این منم طاووس علییین شده» و مرتب می‌خواهد از همه تصدیق تحسین بگیرد. حدود یک سال پیش مقاله متوسطی نوشته بود که نمی‌دانم در کدام نشریه چاپ شد و بدبختی بنده از همان جا آغاز شد و فکس پشت فکس و تلفن پشت تلفن که «فلانی دیدی چه شاهکاری آفریدم؟ هر که مرا دید تحسین کرد. خودم بیست و پنج بار آن را خواندم و حفظ کردم.» گاهی پول تلفن گزاف می‌داد و با صدای پر احساسی نوشته‌اش را برای بنده می‌خواند و در انتظار احسنت و آفرین بود. بالاخره یک روز به او گفتم: دوست عزیز، تو چکاره‌ای؟ نویسنده‌ای؟ نه.

- شاعری؟

نه.

- فیلسوفی؟

نه.

- پس چکاره‌ای؟

- می‌خواهم روزنامه‌نگار باشم.

آن وقت بود که بنده رودر بایستی را کنار گذاشتم و گفتم: «عزیز من، روزنامه‌نگار خوب کسی است که صبح

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده

ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624

آیا آثار هنری یک «هنرمند بی اخلاق» را باید جدا از خود او ارزیابی کرد؟

الهه رضوی

می‌دانند که این ناهنجاری لازمه نبوغ هنری و در ذات هنر است. یعنی اول آزارگری را به ناهنجاری تقلیل می‌دهند و سپس رنگ نبوغ و هنر به آن می‌زنند تا چیزی مشتمل‌کننده به چیزی ستایش‌آمیز تبدیل شود. تمایل به اعمال غیراخلاقی انگار جزئی از افسانه نبوغ هنری شده، چیزی که به ندرت قابل تعمیم به زنان هنرمند است و مخاطب این خطاهای اخلاقی هم عمدتاً زنان هستند.

باز هم در جای دیگری می‌خوانیم که این بی‌اخلاقی‌ها به عنوان انتخاب هنری فریبنده توجیه می‌شود. برای مثال، برناردو برتولوچی، کارگردان «آخرین تانگو در پاریس»، به خود می‌بالید که تصمیم گرفت بازیگر نقش اصلی این فیلم، ماریا اشنایدر، را از تمام جزئیات «صحنه بدنام گره» مطلع نکند. چون «واکنش واقعی او را می‌خواست ثبت کند نه بازی او را در صحنه». اشنایدر گفته بود: «احساس تحقیر کردم و احساس کردم که کمی مورد تجاوز قرار گرفته‌ام.»

در حالی که واکنش بخش چشمگیری از مخاطبان این است که باید هنر را از هنرمند جدا کرد، نه صنعت سرگرمی چنین خواسته‌ای دارد و نه حتی خود هنرمند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

چگونگی زندگی و خلق و خوی و شکل و شمایل‌شان نداشته‌اند، می‌شد خالق را از اثرش جدا کرد. اما حالا خالق بخشی از اثر است، درباره‌اش مصاحبه می‌کند، در شبکه‌های اجتماعی مستقیم با مخاطبان ارتباط برقرار می‌کند، به تورهای جهانی می‌رود، کارگاه و اجرای زنده و جشن امضاء برگزار می‌کند و حال و هوایش در هنگام ساخت اثر مستند می‌شود. محبوبیت آثار تا حد زیادی وابسته به همین کنش و واکنش‌های خالقان است و صنعت هنر و سرگرمی هم مصرانه همین را می‌طلبد و در همین برنامه‌ها و ارتباطات است که بخش وسیعی از آزارها به وقوع می‌پیوندد.

هنرمند آزارگر از موقعیتی که دارد برای آزار و اذیت استفاده می‌کند. کلاس آموزشی ترتیب می‌دهد و جمعیت مشتاق هنرجویان را به آنجا می‌کشاند و در خفا از چند نفرشان سوءاستفاده می‌کند. از علاقه رسانه‌ها برای خبر گرفتن و ایجاد ارتباط استفاده می‌کند و مثلاً به خبرنگاری که دنبال تهیه گزارش است آزار می‌رساند یا پروژه ساخت فیلم را به شکارگاه تبدیل می‌کند.

کم ندیده‌ایم که کارهای غیراخلاقی را نوعی ناهنجاری شخصی و اجتماعی

بی‌اعتناست، به آنچه دیده و شنیده نگاهی خنثی دارد، و اطلاع از تجاوز جنسی تغییری در قضاوت و میزان علاقه‌اش به آن هنرمند به وجود نمی‌آورد. تلاش شما برای دستکاری نگاه و قضاوت او احتمالاً برایتان طاقت‌فرساست و شاید ناممکن باشد که از او بخواهید به این ماجرا طوری اهمیت دهد که انگار برای خودش پیش آمده است. یکی از جاهایی که آدم‌ها تصمیم می‌گیرند اثر هنرمندی را تحریم کنند یا همچنان بپذیرند، همین‌جاست. اینکه آیا توان همدلی و درک چنین تجربه‌ای را دارند یا نه. اینکه نسبت خودشان با این اتفاق چیست؟ منظور این نیست که حتماً باید برایتان پیش آمده باشد تا درک کنید. شاید هرگز چنین چیزی را تجربه نکرده باشید اما بتوانید خود را جای آزاردیدگان بگذارید و در آن جایگاه یک بار دیگر به اثر خالق بی‌اخلاق نگاه کنید. آیا اصلاً توان این همدات‌پنداری را دارید؟ آیا اگر خود را جای او بگذارید همچنان بی‌طرف‌اید؟ شاید جدا کردن حساب هنرمند از اثرش از سر همین فقدان همدلی یا کسانی باشد که از او آزار دیده‌اند. اصلاً مگر می‌توان، به‌ویژه در دنیای فعلی، اثر کسی را از خودش جدا کرد؟

جایی خوانده بودم که در آزمایشی از آدم‌ها خواسته بودند که کتی به تن کنند و به آنها گفته بودند آن کت متعلق به فرد شوری مثل هیتلر است. بیشتر افراد تمایلی به پوشیدن کت نداشتند، فقط به دلیل اینکه ارتباطی بین کت و هیتلر پیدا کرده بودند. انگار اخلاق یک نفر ناخودآگاه به آثار و متعلقاتش سرایت می‌کند. اثر را بخشی از ذات صاحبش می‌دانید و حس می‌کنید که این اثر از خالق به اثر و از اثر به مخاطب منتقل می‌شود. شاید در این مورد هیچ توضیح منطقی و معقولی جز توان همدات‌پنداری با قربانیان و تجربه زیسته خودتان وجود نداشته باشد.

غیر از این احساس ناخودآگاه، دنیا به سمتی رفته که نه خود صاحب اثر و نه صنعت هنر و سرگرمی علاقه‌ای به جدا کردن اثر از خالقش ندارد. شاید صد سال پیش که وسایل ارتباطی این‌قدر گسترده نبود و فقط با آثار مواجه بودید و تنها نامی از خالقان می‌دانستید و اطلاعی از

وقتی یک هنرمند کاری غیراخلاقی انجام می‌دهد با اثر هنری او چه باید کرد؟ همچنان مخاطبش باشیم و اثر را جدا از صاحبش بدانیم یا اینکه آن را بخشی از آدمی بشماریم که دست به کاری غیراخلاقی زده و تحریمش کنیم؟ این یکی از بحث‌های بدون نتیجه من با دوستانم در این اواخر است، گرچه می‌دانم که بحثی جهانی هم هست. در اینجا نمی‌خواهم جوابی قانع‌کننده به این سؤال بدهم و مسئله را حل کنم بلکه تلاش می‌کنم که نگاه‌ها و دغدغه‌های متفاوتی را که پیرامون آن وجود دارد بررسی کنم. وقتی می‌فهمیم که خالق آثاری که همواره مخاطب‌شان بوده و ستایش‌شان کرده‌ایم دست به عملی غیر اخلاقی زده، مثلاً به آزار جنسی کسی پرداخته یا از قدرتی که به واسطه شهرت به دست آورده سوءاستفاده کرده، معمولاً دو راه پیش رو داریم. یکی اینکه اثر را جدا از خالقش بدانیم، همچنان مصرف‌کننده‌اش بمانیم و اطلاعاتی که درباره صاحب اثر به دست آورده‌ایم تغییری در قضاوت ما درباره اثر به وجود نیآورد. راه دیگر این است که قضاوت و نحوه مواجهه و استفاده ما از اثر تغییر کند و آثار او را از دایره توجه‌مان خارج و تحریم کنیم زیرا در قبال اعمال غیراخلاقی هنرمند، مسئولیتی برای خود قائل می‌شویم تا به خود و به دیگران نشان دهیم که نسبت به اعمال غیراخلاقی، هرچند از هنرمند محبوب‌مان سرزده باشد، بی‌تفاوت نیستیم.

اما انتخاب یکی از این دو راه اصلاً ساده نیست. من از صحبت با اطرافیانم و مشاهده واکنش آدم‌ها در شبکه‌های اجتماعی این‌طور می‌فهمم که تجربه زیسته ما در انتخاب میان این دو گزینه نقش مهمی دارد. دیده‌ام که همدلی و حمایت، خیلی وقت‌ها وابسته به تجربه‌های مشترک و حضور در موقعیتی است که خود یا عزیزان‌تان با آن مواجه بوده‌اید. وقتی تجربه متفاوتی از دوستان و اطرافیان دارید معمولاً واکنش‌تان با آنها یکی نیست و این تجربه فاصله‌ای بین شما و آنها به وجود می‌آورد. سخت است ببینید آدمی که به شما نزدیک است، به‌رغم اطلاع از تجربه آزاردیدن‌تان، به‌خبر تجاوز جنسی هنرمند محبوبش

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال‌ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می‌دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوریتی

♦ مدیر و مدیکل

♦ سوشیال سکيوریتی (SSI)

♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)

♦ دریافت حقوق پرستار

♦ دریافت حقوق بازنشستگی

♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکيوریتی

♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوریتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

چرا خشونت را تحمل می کنیم؟

سولماز مولوی

بیرون و من ناسزا می گفتم که یکهو طعم خون توی حلقم پیچید. محمد چنان من را کتک زد که سرم به میله های راه پله خورد و خون از زیر چادرم روی صورتم پخش شد. همسایه ها من را گرفتند و به سمت حیاط بردند. کنار باغچه حیاط ولو شدم. زن همسایه یک لیوان آب برایم آورد. داشتم خفه می شدم. آب را خوردم. روزه ام باطل شد. از آن روز ۱۰ سال می گذارد و من هنوز با محمد و با هوو زندگی می کنم. ده سال است که سر هر نمازی هر دوی آنها را نفرین می کنم. حالا محمد یک پسر دیگر هم دارد و من طلاق نگرفتم. تهدید کردم ولی طلاق نگرفتم. محمد گفت که خانه و ماشین را به اسم من می کند و من قبول کردم.»

چرا خشونت را تحمل میکنیم؟

این سؤالی است که اغلب از زنان در تحت روابط زور و سلطه پرسیده می شود. طبق نظر سنجی که سازمان حمایت از زنان ملل متحد در این مورد انجام داده است بنظر میرسد که زنان از کشورهای مختلف پاسخ های نسبتاً مشابهی به این پرسش می دهند که در زیر به مهمترین شان اشاره می کنم:

- احساس ضعف کامل در برابر وضعیتی موجود
- تهدید به مرگ
- نداشتن امیدی به بهبود اوضاع
- مورد قبول واقع نشدن از سوی جامعه
- ناامیدی از قانون و آئین های دادرسی و کیفری و بطور کلی سیستم قضائی مردانه
- از دست دادن کنترل اوضاع
- غم از دست دادن و پشت سر گذاشتن تعلقات خاطر گذشته و اطفالشان
- گروکشی و انتقام
- عدم توان روحی و جسمی و ناامیدی از یافتن دوست و همسری مناسب
- احساس مسئولیت توأم با شرم و گناه
- وابستگی های اقتصادی و نیازهای معیشتی
- خود را متهم و مقصر دانستن
- ویژگی های طبیعی و عاطفی و سرشت تکاملی ما زنان
- عدم احساس اعتماد بنفس
- توقعات و پایبندی های تسلیمی و عرفی
- ایمان کورکورانه به باورها و عقل جمعی مردان
- اما موضوع مختص به زنان نیست. قبول دارم که این زنان هستند که اکثراً در چنین گردابی غوطه می خورند ولی من مردانی را هم دیده ام که برای پول زن یا پدر زن، هر خفت و خواری را تحمل می کنند و از پول به عنوان ابزار استفاده می کنند.

نشستم. خدای من بعد از بیست سال زندگی و پنج بچه قد ونیم قد یعنی محمد من کجاست؟ محمد من که از گل نازک تر به من نمی گفت کجاست؟ یک آژانس گرفتم و راهی آدرسی شدم که روی تکه روزنامه ای نوشته بودم. خانه ای که شریک همسرم آدرش رو داده بود یک واحد از آپارتمانی ۱۲ واحدی بود. منتظر ایستادم تا یکی از آپارتمان بیرون آمد. من فوراً رفتم تو و خدا می داند با چه حالی خودم را از پله ها کشیدم بالا. در زدم. طوری ایستادم که سایه چادر مشکمی ام از پشت در معلوم نباشد. دوباره در زدم. دفعه سوم صدای یک زن را شنیدم که پرسید: «کیه؟» و من هم آرام گفتم: «منم. در را باز کن همسر محترم.» شک نداشتم که شریک و دوست قدیمی خانوادگی ما دروغ نمی گوید. زن رفت و بعد از چند ثانیه محمد در را باز کرد. من دیگر آرام نبودم. چهره محمد را که دیدم فریاد زدم. از ته دلم فریاد زدم. فحش دادم و به سر و صورت محمد کوبیدم. همسایه ها ریخته بودند

منصوره می گوید: «ماه رمضان بود و من سفره افطار را پهن کرده بودم. تازه اذان شروع شده بود و هر پنج فرزندم دور سفره نشسته بودند اما محمد هنوز نیامده بود. هر چی به موبایلش زنگ می زدم جواب نمی داد. بعد افطار زنگ زد و گفت کار واجبی پیش آمده و مجبور شده با شریکش به سمت کارخانه ای که تازه تأسیسش کرده بود حرکت کند.

فردای آن روز درست سر ظهر شریک همسرم زنگ زد و سراغ محمد را گرفت. تعجب کردم و گفتم: «مگر محمد با شما نیست؟» گفت: «نه. شاید بد نباشد کمی چشمتم را باز کنی و ببینی محمد کجاست.» شریک همسرم را خیلی سال بود می شناختم. به خوبی و درستکاری او اعتماد داشتم و سالها با همسرش دوست بودم. از او پرسیدم: «محمد کجاست؟» و او یک آدرس به من داد. خانه ما شرق تهران بود و آدرس غرب تهران، جایی حوالی خیابان بهبودی. روزه بودم و یک آن احساس کردم در حال خفه شدن هستم. کف آشپزخانه

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

Handmade Rugs, Variety of Designs (Tabriz, Naeen, Kashan & Qom)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند

از شما دعوت می کنیم که از نفیس ترین مجموعه فرش های ایرانی نو و آنتیک دیدن فرمایید!



رفوگری،
لکه و رنگ برداری،
براق شور

خرید، فروش
و
معاوضه

برآورد و
قیمت گذاری
جهت بیمه

*Wash
&
Repair*

*Buy, Sale
&
Trade-ins*

*Expert
Appraisals
for Insurance*

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051

بگمانم همه ما باید آن را بخوانیم و از آن درس بیاموزیم: «امیدوارم نامه طالبوف چنین است: که به زودی تمام پراکندهگان وطن باز به ایران بر گردند و به جای مجادله و قتال، در خط اعتدال کار بکنند، یعنی خار بخورند و بار ببرند و کشتی مشرف به غرق وطن را به ساحل نجات بکشند. بدیهی است تا پریشان نشود کار به سامان نرسد. عجیب این است که در ایران بر سر آزادی عقاید جنگ می کنند ولی هیچکس به عقیده دیگری وقعی نمی گذارد. سهل است اگر کسی اظهار رای و عقیده نماید متهم و واجب القتل، مستبد، اعیان پرست، خود پسند، نمی دانم چه و چه نامیده می شود و این نام را کسی می دهد که در هفت آسیاب یک مثقال آرد ندارد. یعنی نه روح دارد، نه علم، نه تجربه، فقط ششلول دارد.»

بیش از یکصد سال از نگارش این نامه می گذرد و الحمدلله ملت سلحشور ایران اکنون نه تنها ششلول، بلکه توپخانه ای از دروغ و یاوه و دشنام و تهمت و نامردمی با خود دارد و همه این فضایل! را به این سو آن سوی جهان می کشاند. و این پیروزی بزرگی است!

«بین صاحب! هرگچالوی خرد و کلانی حالا برای خودش قوماندان شهر و ناحیه ای است و به لت و کوب خلیق سرگرم. هر کیسه بری هم به گریان کردن خلق خدا مشغول است. و هر چوکی دار مکتبی هم به چالان کردن آتش جنگ و آدمکشی. قصه کردن حال و روز افغانستان موجب دق آوردن آدمی می شود. فقط این را بگویم که:

**هر جا که سری بود فرو رفت به خاک
هر جا که خری بود بر آورد سری**

جان تان جور است؟ = حال تان خوب است؟
بود و باش = زندگی - روزگار
هله = بر خیز - زود باش
نا جوانی = بی معرفتی
چاشته = ناهار
سر چرخ = سرگیجه
گچالو = سبب زمینی
قوماندان = فرمانده
لت و کوب = سرکوب
کیسه بر = جیب بر
چوکی دار مکتب = بابای مدرسه - فراش
چالان کردن = روشن کردن

ششلول بدان وطنی

پس از بمباران مجلس شورای ملی توسط محمد علیشاه قاجار و تبعید و کشتار بسیاری از آزادیخواهان، میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی نامه ای به مرحوم علامه دهخدا فرستاد که



از عجایب روزگار

حدود پنجاه سال پیش در زنجان یک آقای دوچرخه اش را جلوی دکان مشدی حسن گذاشت و گفت: «مشدی حسن جان! این دوچرخه اینجا پیش شما بماند بروم نیم ساعت دیگر بر می گردم.»



رفت و هرگز بر نگشت. مشدی حسن که بعدها به مکه رفت و حاج حسن شد، پنجاه سال تمام این دوچرخه را به امانت نگهداشت.

امسال پس از درگذشت حاج حسن نعلچی گر، شهرداری زنجان مجسمه او و همان دوچرخه را به عنوان «نماد امانت داری» در یکی از خیابان های شهر نصب کرد. هفته پیش دوچرخه ای که پنجاه سال نزد حاج حسن به امانت مانده بود دزدیده شد!

شازده

صدایش می کنیم شازده. از آن شازده هاست که با هر شاه و شازده و خان و کدخدایی مخالف است.

از شازده می پرسیم: «کجایی هستی؟» می گوید: در بندر پهلوی توی بیمارستان پهلوی واقع در بلوار پهلوی نبش کتابخانه

پهلوی روبروی پارک جنگلی پهلوی به دنیا آمدم. در دبستان و دبیرستان پهلوی درس خواندم. در باشگاه پهلوی فوتبال بازی می کردم و از دانشگاه پهلوی لیسانس گرفتم. در بنیاد پهلوی استخدام شدم و در کلپ پهلوی واقع در چهار راه پهلوی روبروی پارک شاهنشاهی دامادی ام را جشن گرفتم. پسرم در زایشگاه پهلوی نزدیک میدان پهلوی به دنیا آمد و در کودکستان پهلوی تاتی رفتن را آموخت و قرار بود در دبستان و دبیرستان و دانشگاه پهلوی درس بخواند که این انقلاب کوفتی از راه رسید و:

**چنان زد بر بساطم پشت پای
که هر خاشاک ما افتاد جایی**

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!

Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen. I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408) 366-2180 + (408) 253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA.95070



ناشی از احساسات منفی بستگی به مقدار غذایی است که خورده می شود. در حالتی که Binge eating ریشه پرخوری باشد، فرد به حدی غذا می خورد که دچار ناراحتی گوارشی شده و باید اضافی را استفراغ

کنترل غذا خوردن خود را در دست می گیرد. روش روان درمانی شخصیتی (Interpersonal Psychotherapy) که فرد مسئله خاصی در خود دارد که منجر به این بیماری شده است و ریشه یابی و از بین بردن آن به بیمار کمک می کند تا بر احساسات و پرخوری خود غلبه کند و سوم آموختن روشهایی که شخص می تواند تدریجاً آنها را آموخته و از آسیب رساندن به خود جلوگیری کند. این حالت معمولاً برای افرادی است که دچار روان پریشانی بوده و بیماریارانی هستند که به سختی درمان می شوند.

دارو درمانی: جهت درمانی پرخوری ناشی از احساسات منفی در حال حاضر داروی موثر وجود دارد که زیر نظر پزشک روان شناس باید مصرف شوند. Vyvanse و Topamax هر دو بوسیله FDA تأیید شده اند. داروهای دیگر ضد افسردگی برای درمان این بیماری نیز بوسیله روان پزشکان مصرف شده اند مانند (Zoloft).

روشهای کاهش وزن: گرچه بعضی بیماران از این روش نتیجه نگرفته اند ولی لازم به یادآوری است که این روش ها فقط بعد از درمان پرخوری احساسی موثر واقع می شوند گاهی هر دو روش در یک زمان انجام شده و نتیجه آن مطلوب بوده است.

و یا دفع کند ولی در حالت دوم میزان غذای خورده شده در حد متعادل بوده و مرتباً در فواصل گوناگون بدون اینکه فرد گرسنه باشد خورده می شود که ناشی از یک مسئله روانی است.

هورمون استرس یا cortisol: در هنگام استرس میزان بیش از حد هورمون کورتیزول از غده فوق کلیه ترشح می شود که باعث پرخوری و اضافه وزن می شود و چربی ها در بدن ذخیره می شوند که گاهی عوارض قلبی بوجود می آورد. هورمون استرس باعث بالا رفتن اشتها می شود و بیشتر هنگام خواب ترشح می شود و معمولاً آن را در جمع قبل از ساعت ۱۰ در خون اندازه گیری می کنند.

درمان

هدف از درمان پرخوری، ناشی از احساسات منفی، برگرداندن سلامتی فرد می باشد و شامل سه قسمت روان درمانی، دارو درمانی و برنامه های کاهش وزن می باشد.

روان درمانی: روان درمانی باعث می شود که بیماران عادت های غیرمعمول را تدریجاً ترک کنند. روان درمانی به سه روش مختلف انجام می شود. CBT در این روش بیمار تدریجاً به عادت های غیرعادی خود پی برده و تلاش در از بین بردن آنها می کند و



تازه های
دنیای پزشکی

دکتر منوچهر سلجوقیان

پر خوری احساسی (Emotional Eating)

خانم ها تا ۲٪ و آقایان تا ۱/۶٪ بیش از حد نرمال در یک وعده غذا می خورند که ریشه روانی دارد و علت آن دقیقاً معلوم نیست و متخصصین ریشه های ژنتیکی، فاکتورهای محیطی، رژیم غذایی طولانی مدت و عوامل روانی را بدون تأثیر نمی دانند.

سه عامل اصلی که باعث پر خوری می شوند به شرح زیر می باشند:

عوامل خانوادگی: ممکن است که یک زن خانوادگی از پدر و مادرها به افراد منتقل شود که باعث پر خوری گردد.

رژیم غذایی: رژیم غذایی طولانی مدت گاهی منجر به پر خوری بعد از رژیم می شود، بخصوص اگر فرد دچار افسردگی باشد. افراد علاقه به خوردن مواد شیرین ولی کم ارزش غذایی دارند.

عوامل روانی: همانطور که اشاره شد استرس، زشت بودن هیکل و لاغری و فراهم بودن مواد غذایی و در دسترس بودن آنها، فرد را تشویق به خوردن می کند و افراد احساسات منفی نسبت به کارهای خوب خود نشان می دهند.

خوردن بیش از حد مواد غذایی همراه با احساسات منفی (Negative Emotions) ناشی از یک افسردگی بالینی (Clinical Depression) دارد. تفاوت عمده پر خوری عادی و پر خوری

پر خوری ناشی از احساسات منفی یکی از روشهایی است که در بعضی افراد مشاهده می شود. احساساتی نظیر تحت استرس بودن، عصبانی بودن، ترس، غم و تنهایی و احساس بیهودگی کردن، منجر به پر خوری می شود که یک بیماری روانی است.

عوامل مختلفی باعث احساسات منفی در فرد می شوند. مشکلات روزمره که از حد معمول بالاتر می روند، و حوادث غیرقابل انتظار در زندگی منجر به خوردن از روی احساس می شود.

پر خوری (Binge eating) نیز ریشه روانی داشته و افراد در مدت کوتاهی مقدار زیادی مواد غذایی مصرف می کنند بطوری که متوجه اینکه چه می خورند و یا مزه آنها چیست نمی شوند. اغلب این بیماران تمایل دارند که این حرکت را متوقف کنند ولی نمی توانند و حتی گرسنه نیستند ولی به این کار ادامه می دهند، تا حدی که دچار ناراحتی های گوارشی می شوند. این بیماران در عین حال که از کار خود راضی نیستند ولی برای انجام آن در محل هایی می روند که افراد دیگر حضور ندارند، نظیر دستشویی ها، اتومبیل و یا دفتر کار خود. در آمریکا پر خوری بسیار مشهود است و

با درج آگهی در نشریه پژواک کسب و خدمات
خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی کنید!

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-3624



معرفی کتاب

Nutrition Topics for
Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

ناشر: شرکت AuthorHouse

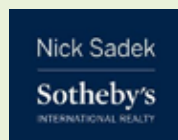
مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 + (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA



این قصه را کمابیش از زبان مادرم هم شنیده بودیم. مادر گفته بود اصرار اده به رفتن کربلا، قبل از زیارت، برای دیدار مادرش بود. چون مادر حسن، پسرش را بعد از آنکه از پیش او فرار کرد، عاق کرده بود و وقتی هم به کربلا می رفت که مجاور بشود با او روبه رو نشده بود.

و خود اده می گفت: «وقتی رسیدم خبر نکردم، سر زده وارد منزلش شدم. چشمش که به من افتاد بنای گریه رو گذاش. اون گریه کن، من گریه کن! حالا گریه نکن، کی گریه کن! تا بالاخره به خودم نهیب زدم (می گفت لهیب): پسرا تو دیگه مردی شدی، واسه چی مته زنا زار می زنی؟ مادریه رو هم آرومش کردم و تازه غده های دل (مقصودش عقده بود) وا شد. خانوم که شما باشین، سه شبانو سه روز حرف زدیم. هر چی خاک اون مرحومه اس عمر شما باشه. دیگه دیدار موند به قیومت. اگه عاقش بهم می موند و از این دنیا می رفت، روز خوش نمی دیدم. اما اشکای اون شیش داغ عاقشو شست و باطل کرد. شکر، روزیم می رسه و ته دلم چرکین نیس.»

اده آدم پر کار و دلسوزی بود. مستخدمین دیگر را به علت تنبلی مؤاخذه می کرد و از طرز کارشان ایراد می گرفت. به این سادگی ها هم کسی را نمی بخشید. بارها پیش می آمد که مادرم واسطه می شد تا اده یکی از مستخدمین را که گلدانی شکسته بود یا آشپز را که چلویش بوی دود گرفته بود، ببخشد. خلاصه شیخ علیشاه منزل بود.

اده به نظم و ترتیب پای بند بود. خواهرم را خیلی منظم بار آورده بود. همه کارش از روی ساعت انجام می شد. ساعت زنجیر داری که توی جیب کوچک جلیقه اش می گذاشت، مونس دایمش بود و جلیقه هم تابستان و زمستان تنش ساعت را از جیبش در می آورد و حکم می کرد: «وقت بازی تموم شد»، «وقت غذا»، «اگه ندوی حمومت دیر می شه»، «موقع خوابه».

خوب بود، اجازه نمی داد شب ها برایمان شعر کردی بخواند. می گفت: «در لهجه خانوما تصرف میشه!» در این موارد همیشه پرستار من بغض می کرد و من لب ور می چیدم و خودم را به دامن پرستارم می مالیدم - دوستش داشتم، به خصوص لهجه کردیش را دوست داشتم و اده برای اینکه رفع کدورت از او بکند و به من هم نشان بدهد بین زبان تهرانی و زبان کرمانشاهی چقدر فرق است، داستان سفرش را به کربلا تعریف می کرد. از راه کرمانشاه رفته بود و قاچاقچیان کرد بدون گذرنامه از مرز عبورش داده بودند: «یه روز دل به دریا زدم و رفتم خدمت خانوم. گفتم: خانوم، فرمود: بگو. عرض کردم: غلومت حسن اجازه مرخصی می خواد. فرمود: ها! حسن کجا می خوای بری؟ عرض کردم: حضرت منو طلبیده. فرمود: برو، علی یارت باشه!»

حرف های مادر را از طریق نقل قول های اده نمی شد تشخیص داد. حرف ها همه اش حرف های وزیر معارف بود. از زبان اده همه شخصیت ها به سبک قهرمان های چهل طوطی و حسین کرد و امیر ارسلان نامدار صحبت می کردند. «اونوقت، رخصت که حاصل شد بار سفر و بستم و یا علی مدد، راه افتادم. خانوم که شما باشین، رفتم دامن پیر کرمانشاهی رو گرفتم و گفتم: یا پیر، دستم به دومنت، دستمو به ضریح برسون.»

بعد صحبت های پیر کرمانشاهی را، با لهجه ای مخلوط از قزوینی و ترکی و کلیمی بازگو می کرد و اعتقاد داشت لهجه کردی را تقلید می کند. «اگه زنده اس خدا عمرش بده، اگه مرده خدا رحمتش کنه، مرد بود و پای قولش وایساد، آب دسش بود زمین گذاش و تا دس منو به ضریح نرسوند، خواب خوش نکرد، شبونه از سرحد ردم کرد. پولی که ازم گرفت از شیر مادر حلالترش باشه.» از اینکه پیر سرکیسه اش کرده بود گله ای نداشت، ولی لهج کرمانشاهی را بر او نمی بخشید.

اده

مهشید امیرشاهی

و مستخدمین دیگر برای اینکه اده حرف هایی می زد که آنها نمی فهمیدند، او را وزیر معارف صدا می کردند. حسن آقا با اینکه تظاهر می کرد از این شوخی خوشش نمی آید، باطن از لقبش شاد بود. وزیر معارف، برای اینکه کلمات را وزین تر کند، گاه آنها را به کلی تغییر می داد. در لغتنامه او «خوشه»، «شوخی» بود و «محکم»، «محکوم». به گنج لباس می گفت «اشقاق»، «برات» و «قدوم» را مشدد تلفظ می کرد. اگر می گفت «فلان مطلب ابعادی نداره»، قصدش این بود که «فلان مطلب استبعادی نداره». غالباً واوها را به الف و الف ها را به واو تبدیل می کرد. مثلاً می گفت «تان حموم» و «صابان عطری». کلمه «گریه المنظر» را فقط بر صفحه کاغذ دیده بود و وقتی راجع به دختر بی بی باجی که سالک دماغش را برده بود، صحبت می کرد می گفت «دختر گریه منظریه».

وزیر معارف دو بیت شعر هم از بر داشت، یکی:

**میهمان گرچه عزیز است ولی همچو نفس
خفقان آرد اگر آید و بیرون نرود**

هر وقت می خواست به مهمانی زیاد ادب کند، این شعر را برایش می خواند. بیت دومی که می دانست این بود:

**اظهار عجز پیش ستم پیشگان خطاست
اشک کباب باعث طغیان آتش است**

این را فقط روزهایی که چلو کباب داشتیم برای آشپزمان می خواند. هر وقت زیاد شاد بود، «سر دست یارم مخمل طوسی» را زیر لب زمزمه می کرد، ولی با همان قیافه جدی و با همان سوزدلی آن را می خواند که «بیا سوته دلان گرد هم آیم» را، و اگر کسی با روحیه او آشنا نبود، تصور می کرد که خلق تنگی و غصه ای دارد. در خانواده اده، فقط مادر حسن تهرانی بود. خود اده در قزوین به دنیا آمده بود و پدر در پدر هم قزوینی بود. اما فارسی را یک درجه غلیظ تر از تهرانی ها به لهجه تهرانی صحبت می کرد. داشتن سواد و خانواده و تمدن بود. کسانی را که به لهجه شهرستانی حرف می زدند زیاد جدی نمی گرفت. همیشه وحشت داشت مبادا ما بچه ها به علت رفت و آمد با افراد ناباب لهجه مان عوض شود. از نظر اده، افراد ناباب فقط کسانی بودند که ممکن بود لهجه ما را خراب کنند. با اینکه میانه اش با پرستار کرمانشاهی من

مادر حسن، خیاط سرخانه بود و برای خانواده های محترم و سرشناس لباس می دوخت. در واقع به اسم، خیاط سرخانه بود و در عمل، فقط برای اندازه گیری به خانه ها می رفت و بقیه کارها را در منزل خودش انجام می داد. با پولی که از این راه به دست می آورد، پسر و دخترش را بعد از مرگ شوهر اداره می کرد. از وقتی که دخترش توانسته بود سوزن دست بگیرد، پای لباس ها را کوک زده بود و از وقتی حسن خیابان ها را از یکدیگر تمیز داده بود پادوی مادرش شده بود و لباس های دوخته و آماده را می برد در خانه ها تحویل می داد. حتی وقتی که حسن خیلی کوچک بود، مادرش از یکدن گیش شکایت داشت. می گفت: «خیال میکنه از دماغ فیل افتاده. اگه پایا ننه شو ندیده بود، ادعاش می شد پسر آتر خان رشتیه.»

حسن تحمل اینکه جلو منزل بزرگان بایستد و گردن کج کند تا انعامی بگیرد نداشت. معمولاً وقتی لباس ها را تحویل می داد، پا به دو می گذاشت و منتظر صنار و سه شاهی صدقه سر نمی ماند. مادرش در این مواقع تشرش می زد، ولی حسن چاره اش نمی شد.

یک شب که مادر حسن می خواست لباس های یکی از خانم ها را بسته بندی کند و دست حسن بدهد، دید که لباس ها با قیچی لقمه لقمه شده است. بی نتیجه پی حسن گشت تا حشش را کف دستش بگذارد، حسن خانه نبود، در منزل هیچکدام از همسایه ها هم پیدا نشد.

حسن ده سالش بود که از منزل مادرش فرار کرد و خانه مادر بزرگ ما بست نشست. مادر بزرگ دوستش داشت، او را دست آبدارباشی سپرد و سفارش کرد به او مهربانی کنند. حسن جایش را در آنجا زود باز کرد. زبر و زرنگ بود و چشم و دل پاک و ذاتا آقا. بعد از مرگ مادر بزرگ، حسن همان جا در دستگاه خاله بزرگمان ماند و حسن آقا شد، و بعد که مادرم عروسی کرد و به خانه شوهر رفت، به عنوان سر جهیزیه با او روانه شد و وقتی اولین فرزند مادرم به دنیا آمد، حسن آقا لله اش شد. خواهر بزرگم که زبان باز کرد، لله اش را «اده» نامید و از آن پس همه ما او را از زبان خواهرم به این اسم خواندیم. اده چون چند کلاس درس خوانده بود، اصرار داشت کتابی و لفظ قلم حرف بزند. کلمات قلبیه را گاه به جا و غالباً نا به جا چاشنی صحبت هایش می کرد. اهل محل



Kathryn Burke
Attorney at Law

کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی و ترکی
از دفتر خدمات بین المللی



- ♦ Business & Investment Visa
- ♦ Employment Based Green Card
- ♦ Family-Based Green Card
- ♦ Deportation & Asylum
- ♦ Citizenship & Naturalization
- ♦ Fiance Visa
- ♦ Tourist Visa
- ♦ Student Visa
- ♦ Entertainment Visa



By Appointment Only

- ♦ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ♦ کارت سبز از طریق کارفرما
- ♦ کارت سبز از طریق خانواده
- ♦ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ♦ تابعیت
- ♦ ویزای نامزدی
- ♦ ویزای توریستی
- ♦ ویزای تحصیلی
- ♦ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: **(408) 909-9060**

Toll Free: **(888) 350-9060** ♦ Fax: **(408) 503-0040**

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

idents[®]

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



RANKED TOP 1% LAWYERS



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

urg & Brock. dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock. Law Offices of B

گل پیاده

پیاده به معنای پست و پایین است: (قد تو سرو چمن را پیاده می‌داند/صائب) و در مقابل، سوار به معنای بلند و بالاست: (گرد گل پیاده ز نشو و نما سوار/ صائب) گل پیاده گلی را گویند که بر روی درخت یا درختچه نرود، مانند نرگس و سوسن و بنفشه و لاله و همه گل‌های صحرايي و خودرو که بوته‌هایشان کوتاه و پست است. از سوی دیگر، سرو و دیگر درختان را که قامتی بلند دارند سوار می‌گویند. سرو کوتاه‌قد را هم سرو پیاده می‌نامند. دو بیت زیر از مولوی، دو بیت بعد از سید حسن غزنوی، دو بیت دیگر از امیر خسرو دهلوی و واعظ قزوینی و نه بیت بعد از صائب است:

چون سبزه شو پیاده، زیرا در این گلستان / دلبر چو گل سوار است، باقی همه پیاده
باغ سلام می‌کند سرو قیام می‌کند / سبزه پیاده می‌رود غنچه سوار می‌رسد
از خاک تنم چو گل پیاده‌ست / بر باد چو بوی گل سوارم
ز مه نیافت همانا گل پیاده مدد / کز آفتاب رخت هم سوار می‌خواهد
ابر دو اسبه می‌رود بهر نظاره چمن / سرو پیاده می‌شود پیش در سرای گل
هر سو گل پیاده به سیلاب آب و رنگ / نبود عجب ز پای دَر آرد سوار را
نخلی که سرکشی نکند پایمال باد / خون گل پیاده به گلچین حلال باد
عمر دراز سرو به اقبال سرکشی است / خون گل پیاده به طفلان هدر بود
شرمنده است پیش قدش در نشست و خاست / باغ از گل پیاده و سرو سواره‌اش
به خاکساری اگر پیش می‌رود ره عشق / گل پیاده ز سرو سواره در پیش است
ز افتادگی به پله عزت توان رسید / بوی گل پیاده بود بر صبا سوار
تا سرو تو را راه به گلزار فتاده / گل گشته به تعظیم تو از شاخ پیاده
کف گشاده محال است زبردست شود / که گل به شاخ سوار است اگر پیاده بود
گل پیاده او سرو را خجل دارد / اگر سوار شود در میان زین چه کند؟
ز جوش لاله و گل کز رکاب می‌گذرد / پیاده جلوه کند در نظر سوار امروز

ما که باده ز دست یار خوریم / کی چو اشتر گیاه و خار خوریم
از خرمن زمانه به کاهی نمی‌رسی / با خر بجز گیاه نباشد عطای خاک
گیا به رُستنی خودرو یا علف هرز گفته می‌شده است، با سه بیت از مولوی، نظامی گنجوی و فخرالدین اسعد گرگانی:

ای بروییده به‌ناخواست به‌مانند گیا / چون تو را نیست نمک خواه برو خواه بیا
نمک در اشعار مولوی نماد یکرنگی یا بی‌رنگی و عشق است. او در بیت بعد ادامه می‌دهد:

هر که را نیست نمک گرچه نماید خدمت / خدمت او به حقیقت همه زرق است و ریا
تو گندم کار تا هستی بر آرد / گیا خود در میان دستی بر آرد
گیا هر چند خود روید به بستان / دهندش آب در سایه گلستان
در گذشته پشت بام را از کاهگل می‌کردند که بسا حاوی بذر علف هرز بود و با آنکه باد و پرندگان بذر گیاهان را به بستر گلین بام می‌آوردند و در آنجا سبز می‌شد، با دو بیت از انوری و مولوی:

دید در جنب تو امروز که هستند همه / رنگ حلوی سر کوی و گیاه لب بام
دانه پنهان کن به کُلی دام شو / غنچه پنهان کن گیاه بام شو
دو بیت متوالی زیر از مسعود سعد و بیت بعد از امیر خسرو دهلوی است:
اگرچه همچو گیا نزد هر کسی خوارم / و گرچه همچو صدف غرق گشته تن بی کاست
عجب مدار ز من نظم خوب و نثر بدیع / نه لؤلؤ از صدف است و نه انگبین ز گیاست؟
چو گیا به خاک سودم سر خود به زیر پایت / تو چو باد برنگشتی، مدد گیا نکردی
چهار بیت متوالی زیر از باب دوم گلستان سعدی، در اخلاق درویشان، به بی‌قدر و قیمتی گیا صراحت دارد:

دیدم گل تازه چند دسته / بر گنبدی از گیاه بسته
گفتم چه بود گیاه ناچیز / تا در صف گل نشیند او نیز
بگریست گیاه و گفت خاموش / صحبت نکند کرم فراموش
گر نیست جمال و رنگ و بویم / آخر نه گیاه باغ اویم؟
صحبت نکند کرم فراموش = (گیاه می‌گوید) هم‌نشینی با گل نباید سبب فراموش شدن و به کنار رفتن کرم شود.



گیا / گیاه

(در هزار سال شعر فارسی)

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

یک دسته گل دماغ پرور

از خرمن صد گیاه بهتر

(نظامی گنجوی)

امروزه گیاه به معنای هر گونه رُستنی از خاک است که در عربی نبات و در انگلیسی Main نامیده می‌شود، ولی در هزار سال شعر فارسی گیا یا گیاه به معنای رُستنی کوچک و بی‌قدر و قیمت بوده و فقط به علف هرز و خودرو گفته می‌شده است. در چهار بیت زیر از مولوی، سیف فرغانی، حافظ و نظامی گنجوی تمایز گل و برتری آن نسبت به گیاه به روشنی نشان داده شده است، با این توضیح که در سراسر شعر فارسی، لفظ گل فقط به گل سرخ (Main) گفته می‌شده و اگر مراد گل دیگری بوده از آن نام می‌بردند:

ما شاخ گلیم نی گیاهیم / ما شیوه تَر و تازه خواهیم

اگرچه در چمن تو گل است و نیست گیا / نصیب بنده چرا ز آن چمن گیا آمد

به عشق روی تو روزی که از جهان بروم / ز تربتم بدمد سرخ گل به جای گیاه

چو ما را چشم عبرت بین تباه است / کجا دانیم کاین گل یا گیاه است

در دو بیت زیر از سعدی و حافظ، گل در برابر جمال یار همچون گیاه بی‌مقدار در مقابل گل است:

گل با وجود او چو گیاه‌ست پیش گل / مه پیش روی او چو ستاره‌ست پیش ماه

روشنی طلعت تو ماه ندارد / پیش تو گل رونق گیاه ندارد

رودکی و سیف فرغانی در دو بیت زیر تمایز نرگس را به گیاه یا گیا نشان داده‌اند:

نظر چگونه بدوزم؟ که بهر دیدن دوست / ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه

کی بنگرد به رحمت، چشم خوش تو ما را / نرگس همی نیارد اندر نظر گیا را

مولوی در بیت زیر اسلام را به ورد یا گل سرخ و ادیان پیشین را به گیا تشبیه کرده است:

هر شریعت را که حق منسوخ کرد / او گیا بُرد و عوض آورد ورد

فردوسی در دو بیت زیر گیای خُرد را در مقابل سرو بلند قرار می‌دهد و در دو بیت بعد در نوشین روان و داستان جنگ مازندران آن را متمایز از درخت آورده است:

که چون برکنند از چمن بیخ سرو / سزد گر گیا را نبوید تذرو

سرو و تذرو در ابیات بسیار با هم قافیه شده‌اند. تذرو نه بر شاخ که بیشتر در پای سرو جای داشته و می‌خرامیده است. [اگر سرو را از جای برکنند، باز سزاوار نیست که تذرو به سراخ گیاه برود.]

که دانست هرگز که سرو بلند / به باغ از گیا یافت خواهد گزند

[چه کسی فکر می‌کرد که در این دنیا چنان بزرگی به دست چنین کوچکی از میان خواهد رفت.]

ز هامون بر مرغزاری رسید / درخت و گیا دید و هم سایه دید

درخت و گیا دید و آب روان / چنان چون بود جای مرد جوان

عبید نیز سرو و گیا را همسر نمی‌داند:

گدایی با شهی همدوش کی شد / گیا با سرو هم‌آغوش کی شد

دو بیت متوالی زیر از مولوی و بیت بعد از نظامی گنجوی مضمون مشابهی دارند:

گرچه صرصر بس درختان می‌کند / با گیا تر وی احسان می‌کند

بر ضعیفی گیاه آن باد تند / رحم کرد ای دل تو از قوت ملند

صِرصر = باد سخت و ویرانگر. لندیدن = غرغر کردن.

ز بادی کو کلاه از سر کند دور / گیاه آسوده باشد، سرو رنجور

گیا یا گیاه به علف خوراک دام یا علوفه دام نیز گفته می‌شده است، با دو بیت زیر از فردوسی و دو بیت بعد از مولوی و سیف فرغانی:

چراگاه اسپان شود کوه و دشت / گیاه ز یال یلان برگذشت

بیاورد گاو از چراگاه خویش / فراوان گیا برد و بنهاد پیش

چرا مدیتیشن؟

مریم سالاری - بخش چهارم

قدرتمندی است که می تواند در دسترس تمام سنین و طبقات اجتماعی در هر کجا این کره زمین به طور رایگان قرار گیرد. از طرفی انجام این ابزار قدرتمند و قابل دسترسی و رایگان نه تنها ضرر و زیانی برای ما ندارد، بلکه اثرات بسیار مفیدی بر مغز ما می گذارد. به این جهت پزشکان امروزه برای جلوگیری و یا درمان بسیاری از بیماریها، مدیتیشن را توصیه می کنند.

چگونگی تاثیر مدیتیشن بر مغز
بیا باید همراه با هم به چگونگی تاثیر مدیتیشن بر روی امواج مغزی و هورمون استرس یا همان کورتیزول بپردازیم. آگاه شدن از چگونگی تاثیر مدیتیشن بر مغز، تشویق کننده خوبی است تا ما به مراقبه به عنوان یک درمانگر کاهش استرس نگاه کنیم و در انجام این امر، استوار و پایدارتر باشیم.

از پنج نوع موج مغزی (گاما، بتا، آلفا، تتا و دلتا)، امواج آلفا متداول ترین امواج مغزی هستند که در ابتدای مراقبه و هنگام آرام کردن ذهن و رفتن به حالت عمیق تری از سطح آگاهی و توجه به زمان حال ایجاد می شود. این امواج باعث آرام شدن سیستم عصبی و پائین آمدن فشارخون و ضربان قلب می شود و همچنین باعث کاهش هورمون استرس خواهد شد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

نشان دهیم، مغز ما به هیپوتالاموس به عنوان فرماندار مغز، دستور ترشح هورمون استرس یا همان کورتیزول را به غده فوق کلیوی می دهد. ترشح این هورمون باعث بالا رفتن قندخون (گلوکز) می شود. بدن از این گلوکز برای تولید انرژی استفاده می کند. از طرفی در زمان استرس تعداد نفس ها بالاتر رفته، ضربان قلب افزایش یافته، رگ های خونی گشاد تر شده و خون بیشتری در بدن جریان پیدا می کند. تمامی این اتفاقات در بدن رخ می دهد تا ما بتوانیم به هر موقعیت استرس زا پاسخ دهیم. حال تصور کنید اگر بدن به طور مرتب در موقعیت استرس زا قرار گیرد که به آن استرس مزمن می گویند و بدن به طور مرتب درگیر سطح بالای قندخون، بالا بودن ضربان قلب و گشادگی رگ های خونی باشد چه سرنوشتی در انتظار ماست! و در آینده دور و نزدیک با چه بیماری هایی باید دسته پنجه نرم کنیم! امیدوارم با خواندن مطالب ذکر شده، ضرورت کاهش استرس های مزمن برای شما به امری واجب و ضروری تبدیل شده باشد. خوشبختانه مدیتیشن به یکی از محبوب ترین راه های کاهش استرس در میان اقشار مختلف مردم تبدیل شده است. چرا؟

به نظر شخصی خودم مدیتیشن ابزار

ورزش و یا فعالیتی است برای داشتن بدن قوی و سالم و نیز مدیتیشن ورزشی می باشد برای مغز و همچنین تنفس های عمیق، ورزشی است برای تقویت ریه ها. ترکیب این سه در کنار هم می تواند از جمله عادت های مفید در زندگی ما باشد که باعث انعطاف پذیری ما در برابر استرس و همچنین افزایش سلامتی جسمی و روانی ما می شود.

تاثیر استرس مزمن بر سلامتی ما
امروزه در علم پزشکی ثابت شده که استرس های مزمن یکی از فاکتورهای قوی برای بسیاری از بیماری ها از جمله مشکلات قلبی، عروقی، فشارخون، دیابت، سردردهای مزمن، دردهای عضلانی و... می باشد. همان طور که در ماه قبل اشاره شد استرس واکنشی است که بدن ما برای پاسخگویی به هر نوع تقاضا و یا تهدید نشان می دهد. زمانی که ما در یک موقعیت استرس زا قرار می گیریم، چه این زمان فرار از یک آتش سوزی، زلزله، تصادف، مواجه شدن با یک خطر پیش بینی نشده، یک دعوای خانوادگی و یا هر موضوعی که لازم است ما به موقعیت پیش آمده یک واکنش

امروزه هرکس به نحوی می تواند روزانه شاهد چالش های فردی و یا بحران های بزرگ خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در زندگی خود باشد. گرچه ما همیشه نمی توانیم شرایط خود را کنترل کنیم، اما با دسترسی و یادگیری آموزش های مختلف می توان نحوه پاسخگویی به این چالش ها را تغییر دهیم. امیدوارم با مطالعه مطالب، در بخش اول تا سوم «چرا مدیتیشن» شما به چگونگی عملکرد امواج مغزی در فعالیت های روزانه، در هنگام خواب و زمان استرس آشنا شده باشید و ضرورت نگهداری از این فرماندار بزرگ بدن یعنی «مغز» به وضوح برایتان روشن شده باشد.

ورزش مغز

اگر کسی از شما سوال کند برای داشتن بدن سالم و قوی چه باید بکنم، پاسخ شما چیست؟ طبیعتاً به او پیشنهاد انجام ورزش و تغذیه سالم، آن هم به طور مدام و مستمر را خواهید کرد، که کاملاً پاسخ بجا و صحیحی است. حال اگر از شما پرسیده شود برای حفاظت از مغز خود چه باید بکنم؟ پیشنهاد شما چیست؟ من همیشه در کلاس هایم اشاره می کنم یوگا

مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس های **رایگان** یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.
در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می شود.

با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

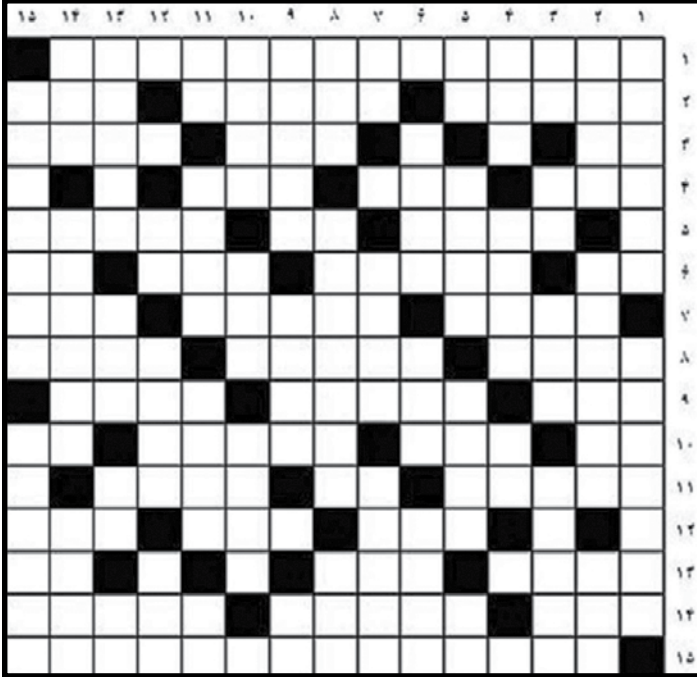
<http://mindfullyogagroup.com>

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

(408) 802-8882

حل جدول در صفحه ۴۲

جدول

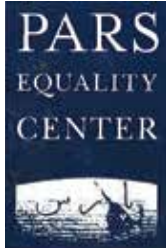


چه یکنواخت و بی روح می شود هستی

اگر که عشق نخندد... امید اگر ندرخشد

اگر نباشد شادی و گاهگاهی درد

«ژاله اصفهانی»



ارائه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم برای افراد واجد شرایط به شرح ذیل می باشد:

- ♦ تابعیت آمریکا (سیتی زن شیپ)
- ♦ ویزای مهاجرت و انجام امور کنسولی
- ♦ درخواست کارت اقامت دائم (گرین کارت) و تجدید کارت
- ♦ مجوز اشتغال
- ♦ مجوز سفر
- ♦ کمک به قربانیان خشونت (VAWA)
- ♦ درخواست معافیت از پرداخت هزینه اداره مهاجرت برای افراد واجد شرایط

گروه حقوقی مجرب ما به زبان های فارسی، انگلیسی، اسپانیایی و فرانسوی، آماده ارائه خدمت به افراد واجد شرایط می باشند.

لطفا برای تعیین وقت با ما تماس حاصل فرمایید

(408) 261-6405

(818) 616-3091

1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

4954 Van Nuys Blvd., Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A Department of Justice Recognized ♦ 501(c)3 Nonprofit Organization

عمودی

- ۱- ارز کشور مالزی- رییس آژانس دفاع موشکی پنتاگون
- ۲- نماینده رسمی- بزرگترین معدنکار مس در جهان- امر به یافتن
- ۳- طلا- عدد اول- جوانمرد- اختراع برادران (لومیر)
- ۴- تیم فوتبال یونانی- کوچک و ظریف- نت سوم موسیقی
- ۵- هرگز نه، تازی- فراوان- سبزی سالادی- تنها
- ۶- تحلیل رفته- آتش- شهری در آسیای صغیر
- ۷- بالاپوش مردان- تیرگی ها- معرب تریاک
- ۸- از رنگ ها- قانونی در رابطه با امور اقتصادی و دارایی که از سوی دولت و مجلس شورای اسلامی مصوب و در شورای نگهبان تایید شده است- از گازها
- ۹- عقیده باطنی- نامی دخترانه- حرف صریح
- ۱۰- بشارت دهنده- دیدنی ارتش- ارز مشترک دوازده کشور اروپایی
- ۱۱- میوه مربایی- این ارز به لحاظ وزن تجاری
- ۱۲- درصد کاهش یافته است- نقاش- نام ترکی
- ۱۳- مادر تازی- مسافر- فرزند عرب
- ۱۴- راه صاف- از قبایل عرب زمان جاهلیت- از حروف الفبای انگلیسی- بالا
- ۱۵- از جنس گل- راسته ای از پرندگان- خانه بزرگ
- ۱۵- ارز این کشور «بولیوار» است- این اقتصاددان معتقد است بخش هایی از اقتصاد می توانند سرمایه را جذب کنند که شرایط جذب سرمایه را داشته باشد.

افقی

- ۱- اقتصاددان لهستانی- آلمانی متولد ۱۸۷۱ و نویسنده کتاب «تراکم سرمایه»
- ۲- اسب نجیب- رییس بانک مرکزی اروپا- از میوه ها
- ۳- ساز شاکلی- نوعی پخت برنج- تازه و جدید
- ۴- قرمز رنگ- انبوهی- گندم سوده
- ۵- دعای شب جمعه- خود کارفرنگی- نگهبان اموال بی صاحب
- ۶- تنها- از غول های آلومینیومی جهان- پدر زال- حرف ندا
- ۷- داخل شدن- معشوق- زمان بی آغاز
- ۸- بخت برگشتگی- شیرین و گوارا- خواب خوش
- ۹- فرزند- تنها رود قابل کشتیرانی ایران- شخصا
- ۱۰- پشت فوتبالی- خزنده- گزنده- زن نازا- آخرین یکان
- ۱۱- مهمترین کشور مورد توجه ایران خودرو به منظور صادرات محصولات خود- خط کش مهندسی- لازم و ضروری
- ۱۲- خطی در مثلث- واحد درسی- کرسک
- ۱۳- نوزاد کودکانه- تزویر- باران اندک
- ۱۴- قدم- هم زنی- پافشاری
- ۱۵- اولین بانک خصوصی کشور

Danford Services Inc.

Certified Tax Preparer
In-person or Online

- ♦ انجام امور مالیاتی افراد و مؤسسات تجاری
- ♦ امور حسابداری و حسابرسی مؤسسات تجاری
- ♦ اصلاح ساختارهای حسابداری مؤسسات
- ♦ پرداخت حقوق و دستمزد کارکنان
- ♦ ثبت انواع شرکت ها در سراسر کشور

با توجه به معافیت های مالی مرتبط با Covid-۱۹ در مورد گزارش هزینه ها با ما مشورت کنید!

♦ Carring Out Tax Affairs Of Individuals & Businesses ♦ Complete Accounting For All Individuals & Businesses ♦ Modification Of Accounting Structures ♦ Payroll ♦ Business Registration

Reza Farshchi MS, CRTP, AFSP

مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182



reza@danfordservices.com ★ rezad@danfordservices.com

21060 W. Homestead Rd., #210, Cupertino, CA 95014

جهت پیشگیری ویروس کرونا:

رعایت فاصله گذاری اجتماعی، استفاده از ماسک و پرهیز از دست زدن به بینی، چشم، دهان و ضد عفونی نمودن دست ها



مشارکت

جهت مشارکت سهمی از زمینی به مساحت حدود ۱۰۰۰ متر مربع در شمال تهران به فروش می رسد. ۹۱۱۷-۴۲۸ (۸۳۱)

جویای کار

تدریس خصوصی درس ریاضی در مقاطع Middle School و Preschool
(۲۵۶۴-۴۳۰) (۶۵۰)

استخدام فوری

جهت کار در نمایشگاه ماشین (Dealership) به یک نفر فروشنده (Sales Person)، خانم یا آقا، با آشنایی کامل به زبان انگلیسی، در شهرهای سن حوزه-سانی ول نیاز می باشد.
(۲۷۱۷-۵۹۰) (۴۰۸)

فال ستارگان

دای

در یک مهمانی و یا محیط کار با شخص جالبی آشنا می شوید و از صحبت کردن با او به نتایج جدید می رسید که بسیار امیدوار کننده است. ذهن خود را از تنبلی و بی کاری نجات دهید. با مطالعه کتاب می توانید خلاقیت و ابتکار را بدست آورید و بر آگاهی خود بیفزایید. سوء تفاهم بر سر راهتان به وجود آمده، با گذر زمان درست می شود.

بهمن

حساسیت بیش از حد شما، راه رسیدن به هدف هایتان را برایتان دشوار می کند. از توقع تان بکاهید و با صبر و درایت مسائل را بررسی و حل کنید. باید فرز و زرنگ باشید و موقعیت ها را شکار کنید. یک سفر برایتان پیش می آید که بسیار سودآور خواهد بود. اگر در یک برنامه تجاری مشارکت می کنید، شانس با شماست و منتظر سودی که عایدتان می شود، باشید.

اسفند

شما اغلب اجازه می دهید که فلسفه بافی بر شعور عادی تان برتری پیدا کند ولی این کار می تواند این ماه شما را به دردسر بیندازد. فکر و گمان می تواند مفید و سازنده باشد اما در این ماه ممکن است شما را از مسیرتان منحرف کند. تفاوتی که با دیگران دارید را تقویت کنید و در پی این نباشید که خود را همرنگ جماعت کنید.

مهر

از اظهار نظر های خود هراسی نداشته باشید و آنچه را که می پندارید درست است، بی پرده با دوست نزدیکتان در میان بگذارید. آنها به شما کمک خواهند کرد. رابطه با فردی شما را آزار می دهد. بهتر است همیشه در پی کسی باشید که شما را کامل کند نه اینکه موجب سقوط شود. تلفن خوشحال کننده ای از راه دور خواهید داشت.

آبان

اگر بخواهید به سختی به نظرات و عقاید خود بچسبید و از آنها در مقابل دیگران پرخاشگرانه حمایت کنید فقط اوضاع را برای خودتان پیچیده تر می کنید. برای دفاع از باورهای خود با این شدت با دیگران نجنگید. یادتان باشد که به طرف مقابل تان هم فرصت دهید تا حرفش را بزند به این ترتیب می توانید زودتر به تفاهم برسید.

آذر

در این ماه برایتان آسان نیست که انرژی خود را به حرکت وادارید، حتی با وجود مسیرهای روشن سخت است که دقیقاً بدانید مسیری که اکنون در آن قرار دارید به کجا منتهی می شود. اما این ماه زمان آن نیست که انگیزه های خود را زیر سؤال ببرید، با وجود اینکه فکر می کنید که می توانید باز هم صبر کنید، این ماه یک حرکت مستقیم به سوی هدف مورد نیاز شماست!

تیر

امر خیری برای فامیلی نزدیک در پیش است که به زودی خیرش به شما می رسد و از این بابت خوشحال خواهید شد. بعضی از تصمیمات مهم را باید به زمان دیگری موکول کرد چون در حال حاضر امکان و شرایط انجام آنها وجود ندارد. با صبر و خودداری می توان به نتیجه رسید. همین روزها به یکی از آرزوهای بزرگ خود می رسید. این ماه سعی کنید تا آنجایی که ممکن است آرامش خود را حفظ کنید.

مرداد

متاسفانه دوستان و افراد دغل باز و حيله گر اطراف شما را گرفته اند، شما به خوبی از طرز صحبت کردن و رفتارشان آنها را شناسایی می کنید اما بعد از مدتی تمام سخنان شان را از یاد می برید و دوباره رابطه جدیدی را با آنها شروع می کنید. بهتر است بجای منتظر شدن برای یافتن یک موقعیت جدید، همین الان دست به کار شده و اولین قدم برای رسیدن به هدف خود را بردارید.

شهریور

این ماه اگر در محل کارتان گامی استوار و محکم بردارید بهتر می توانید کار کنید. قبل از آغاز هر پروژه جدیدی خوب است که مطمئن شوید تمام ابزار و تجهیزات را آماده کرده اید. قبل از اینکه شروع به کار کنید بیندیشید و مطمئن شوید که همه جوانب کار را در نظر گرفته اید. اجازه ندهید ندای درونیتان به شما ترس و اضطراب وارد کند که از انجام کارهایتان باز بمانید.

شروردین

اختلافی با دوست یا همسر تان پیش آمده است که زندگی عاطفی تان را تلخ می کند. ریشه های این اختلاف را باید پیدا کرد و آن را برطرف نمود. انتخاب یک برنامه یا کار جدید می تواند عواقب و مسئولیت هایی داشته باشد. اما این راه با همه سختی هایش پایان خوبی دارد. بودن در کنار دوستان و آشنایان اثر مثبتی در روحیه شما خواهد داشت. پس خود را از جمع جدا نکنید.

اردیبهشت

در این ماه چند کار بسیار مهم را با خوبی به پایان می رسانید. از بحث کردن با اشخاص مستبد و خودخواه پرهیز کنید چون نتیجه ای نخواهد داشت. از راه دور خبری به شما می رسد که مقداری ناراحت تان خواهد کرد اما می گذرد. آرامش داشته باشید، وقتی که شما در مورد دیگران قضاوت می کنید، این عمل باید منجر به قضاوت خودشناسانه هم بشود.

خرداد

وقتی مدام جلوی پایتان سنگ انداخته می شود حفظ کردن نگرش های مثبت کار دشواری است. حتی ممکن است فکر کنید برای پیروز شدن در برابر کسانی که با شما مخالفت می کنند باید سخت تر کار کنید. با همه این احوال اگر اجازه ندهید جواب های منفی حرکت تان را کندتر کند و اگر تمام حواس خود را روی نگرش نهایی تان متمرکز کنید هر چیزی امکان پذیر میشود.

زندگی در آمریکا نداشت، در لاتاری ثبت نام کرد اما برنده نشد. دوباره برای سال بعد شانسش را محک زد که جواب آن در ماه می ۲۰۱۵ اعلام شد. رضا در عصر یکی از روزهای نخستین ماه می جواب لاتاری را چک کرد که با خطای session timeout مواجه شد. ولی برای برنده نشده ها پیغام «شما انتخاب نشده اید» نشان میداد که برنده نشده اند. در حقیقت مشکل از سروری بود که جواب لاتاری را اعلام می کرد و برای همه برنده شدگان خطای session timeout نشان داده می شد. در ابتدا تصور رضا این بود که احتمالاً مشکل از اینترنت محدود شده ایران است. در ایران تکنولوژی اینترنت مانند داشتن مرسدس بنزی است که بیشتر از ۱۵ کیلومتر بر ساعت مجاز به رانندگی نیستید. اکثر شبکه های اجتماعی که کاربران آن نظری خلاف حکومت به اشتراک بگذارند و یا خبرگزاری های خارجی که اخبار منفی را از ایران خارج می کنند، با فیلتر و عدم دسترسی از طرف کاربران اینترنت در ایران مواجه خواهد شد. این محدودیتها یک شخص معمولی را وادار به دور زدن چنین تحریمهایی می کند (مانند دولت ایران که در دور زدن تحریمهای آمریکا ماهر شده است). **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

ساعت ها می نشست و بازی می کرد. سالهای بعد همینطور که زندگی ساده او به جلو پیش می رفت، روزی چشمش خورد به دیوار نوشته ای: «خداوند به هر که بخواهد، روزی بی حساب می دهد.» رضا از خود پرسید چطور ممکن است! دلش می خواست حس کند این روزی بی حساب را. به چند سال نکشید که دید همه چیز دارد. در سن جوانی، بیست و خورده ای سالگی بدون حمایت کسی و کاملاً مستقلانه درآمد قابل توجهی داشت. تقریباً چیزی نبود که بخواهد و توان پرداختش را نداشته باشد. میلیاردی نبود، ولی مطابق با ظرفیتش بی نیاز از پول بیشتر بود. به عبارتی حس بی نیازی از مال دنیا را تجربه کرده بود. این وضع تا چندین سال این چنین پیش رفت، تا اینکه در سال ۲۰۱۵ تصمیم گرفت مسیر زندگی اش را تغییر دهد. در سال ۲۰۱۳ بود که یکی از دوستان رضا به او گفت: «تو آدم خوش شانس هستی. قبلاً یکبار از لاتاری، ماشین بردی، بیا شانست را در لاتاری گرین کارت آزمایش کن.» رضا مطابق با آنچه که در زندگی خود بارها تجربه کرده بود جواب داد: «اتفاق برای افتادن به شانس و احتمالات، توجهی نمی کند، به ساعتش نگاه می کند.» با اینکه هیچ برنامه و انگیزه ای برای



حکایت رضا

بخش پنجم

Noumena: True Story of Reza

میلاد رضایی کلانتری به دلیل فروش اطلاعات حدود ۲/۵ میلیون کارت اعتباری، که منجر به ۱/۲ میلیارد دلار خسارت به بانک های آمریکایی شد، در حال سپری کردن دوران محکومیت ده ساله اش در در زندان فدرال آمریکا می باشد. بخاطر تنهایی و فرسنگ ها دوری از وطنش، به فکر نوشتن داستان زندگی به زبان انگلیسی افتاد. آنچه می خوانید برگرفته از ترجمه فارسی کتابش است.

رضا هرگز دیگر در زندگی اش چیزی از بانک برنده نشد. حتی زمانی که مبالغ بسیار بیشتری در بانک های مختلف پس انداز می کرد تا شانسش صدها برابر شود. آن اتفاق وقتی افتاد که باید می افتاد. به قول رضا اگر قرار باشد اتفاقی بیفتد، می افتد، حتی اگر احتمالش یک در میلیارد باشد و اگر قرار باشد نیفتد، نمی افتد، حتی اگر احتمال وقوعش ۹۹/۹۹ درصد باشد. در سال ۲۰۱۵، یک بار دیگر اتفاقی نشدنی برای رضا افتاد که احتمالش بسیار بعید بود. دولت آمریکا سالانه به ۵۰ هزار نفر از مردم جهان از طریق قرعه کشی، ویزای مهاجرتی می دهد که بعد از پنج سال می توانند شهروند آمریکا شوند. سالانه میلیون ها نفر در این لاتاری (قرعه کشی) ثبت نام می کنند. رضا در دومین سالی که در این لاتاری ثبت نام کرد، برنده شد. شانس این برنده شدن یک به چند هزار بود. رضا ازدواج می کند و برای آغاز زندگی بعد از ازدواج به آمریکا مهاجرت می کند. ولی در بدو ورود به فرودگاه آمریکا، رضا دستگیر و همسرش دیپورت می شود.

رضا را در دادگاه متهم به خسارت ۴/۷ میلیارد دلاری می کنند. اگرچه خود رضا معتقد است که دادستانی آمریکا زمین را از نزدیک دید و باور کرد که زمین صاف و مسطح است نه کروی شکل. (با تخم مرغی شکل). از آنچه که دیدند عکس گرفته بودند و به قاضی نشان دادند و قاضی هم می پذیرد. همانطوری که در تصاویر مشخص است، زمین مسطح است، نه کروی. بعد از اینکه تا اینجا داستان را از زبان رضا بیرون کشیدیم، دیگر تمایلی به تعریف داستان های زندگی اش نداشت. دلش نمی خواست مورد قضاوت قرار بگیرد چرا که مردم ما را مطابق با وضع کنونی مان قضاوت می کنند و در آن لحظه او یک زندانی بود. مردم دوست دارند داستان زندگی تاجران موفق، ثروتمندان، رئیس جمهورها و سلبریتی ها را بخوانند، نه یک زندانی بیگانه. برخلاف نظر دیگران که او را در

رضا در بعضی شرایط، اراده ای قوی داشت که گویا قوانین متفاوتی را تسلیم او می شد. بعضاً آنچه در ذهنش می ساخت، می شد. به عبارتی دیگر هدفی که در ذهن خود ایجاد می کرد، به رضا می رسید، تا رضا به هدف. مثلاً برایم تعریف کرد سالی که Play Station وارد بازار شده بود. دوستش PS خرید و رضا هم هوس کرد داشته باشد. دو ماه بعد برادرش از خدمت سربازی بر می گردد (همان برادری که رضا در ۷ سالگی بخاطرش دوچرخه را به آتاری ترجیح داد). و کلوپ بازی های رایانه ای باز می کند با چندین دستگاه PS. رضا هم در آن سن نوجوانی روزانه

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ◆ (408) 370-9696

عشق، هوس، نفرت

بخش چهل و شش
عباس پناهی

مرد؟ تو مثلاً برادر منی، از من، زن ضعیف، می پرسی چکار می خواهی بکنی؟ خجالت نمی کشی که ببینی که من که مثلاً ناموس تو هستم، زندان برم و اونجا هزار بلا سر خواهرت بیارند؟ بی ناموس! کاش پدرمان زنده بود و می دید که چه پرسی درست کرده. تو باید از خجالت آب بشی و بری زیر زمین با این پسر بزرگ کردنت. من که الان تلفن رو برمیدارم و همه اقوام و دوست و آشناها رو خبر می کنم تا همه بدونند که چه برادر بی غیرتی دارم.» با زری هیچ کاری نمی شد کرد. عادت کرده بود که همه چیز به نفع او باشد. حق و ناحق نمی فهمید و همه چیز حق او بود. آقا چون از تهدید زری ترسید. چون می دانست که از فردا دیگر نمی توانست جلوی در و همسایه و خویشاوندان و دوستان و آشنایان سر بلند کند. مجبور شد که وعده بدهد که من همراهت به دادگاه خواهم آمد و ضمانتت را خواهم کرد. با التماس آرامش کرد تا ببیند روز دادگاه چه پیش میاید. در روز موعود، آقای خوشمرام با ساک بزرگی که پراز پرونده های خلافتکاری های محرمی بود به دادگاه آمد. دادستان محرمی و خوشمرام را به اتاق خود دعوت کرد تا موارد مورد محاکمه را یادآوری کند.

سرحال آمدن با حالتی ملامت بار از مادر جون پرسید: «دیدیدی آخر پسر تو چه بلایی سر من آورد؟» مادر جون که آن همه درد را تحمل کرده بود نتوانست خودداری کند. گفت: «زری تو حیا نمی کنی که وکیل گرفتی و فریدون بیچاره را به زندان انداختی و سابقه اش را خراب کردی و پس از آنهم سند این خانه را به نام خود کردی و سند های آن شوهر بیچاره ات را هم که یکجا برای خود جعل کردی! حالا می خواهی پسر من از خودش دفاع نکند و اجازه دهد تو هرغلطی می خواهی بکنی و هرگ.ی می خواهی بخوری؟» و یکباره همه اهل خانه که به دورش جمع شده بودند برخاستند و رفتند و او را با پیروش تنها گذاشتند. غروب که آقا جون به خانه آمد، ناله های مظلومانه ای را که زری سر داده بود شنید. برای دلجویی و پرسش رفت که ببیند چه بلایی بر سرش آمده. زری گفت که «از دادگاه احضاریه رسیده و من باید به دادگاه بروم و می دانم که پسر تو مرا به زندان نیندازد و ابروی تو و تمام خانواده و اقوام را نبرد، دست بردار نخواهد بود.» آقا جون گفت: «حالا می خواهی چکار کنی؟» زری با خشم و نفرت پرسید: «آیا تو از من می پرسی چه بکنم؟ حاشا به غیرت، به تو آیا می شود گفت

یکی دوبار به محلی میان رم و شهر محل زندگی اش میامده و دو سه شب را در کنار هم بسر می برده اند، اما وقتی علاقه شان بیشتر می شود، بالا خره آنتونیو رضایت می دهد که محل زیستش را به دختر بگوید و از او بخواهد به آن شهر نقل مکان کند و در رستورانی که آنتونیو با یکی از دوستان قدیمش شراکتا اداره می کرد، به عنوان گارسن مشغول کار شود و الان مدتی است که در آن شهر در کنار هم زندگی می کنند. مرد فرانسوی که مدتی به دنبال دختر مورد علاقه اش می گشت بالاخره فهمید که او در رم مشغول به کار شده و به دنبال او به رم آمده و در آن کاباره به سرگشاش رفته بود و این اطلاعات را از یکی از دخترانی که سابقاً با دختر فرانسوی همکار بوده و هنوز هم در کاباره مشغول است بدست آورده، چرا که دختر فرانسوی با همکارش توسط نامه در ارتباط است. دختر که نامش ایزابل است هفته ای یکبار از خودش و کارش و محبوبش برای او حرف می زند اما بنا به سفارش آنتونیو هرگز نام شهری که در آن زندگی می کنند را ننوشته و بنابر این هیچ آگاهی از محل زندگی اش در دست نیست. فرانسوی نوشته بود که از نشانه هایی که دختر برای مرد فرانسوی راجع به آنتونیو داده است فرانسوی مطمئن بود که او آنتونیوی خودشان است که نمی خواهد کسی از زندگی اش اطلاعی داشته باشد. و در آخر، فرانسوی آرزو کرده بود که کاش این همان آنتونیوی خودمان باشد که از غصه ریکا بیرون آمده و زندگی عادی خود را ادامه میدهد. محرمی و زری خانم به دادگاه احضار شدند. وقتی حکم احضار به دادگاه به زری خانم رسید، آنچنان شک شدید به او وارد شد که به حال غش افتاد. پیروش جیغی کشید و از جیغ او همه سراسیمه به حیاط دویدند و عمه زری را دراز به دراز بر روی زمین پیدا کردند. مادر جون دستور آوردن یک استکان آب برای بهوش آوردن و یک لیوان آب قند برای سرحال کردنش را داد. وقتی بهوش آمد بار دیگر دچار تشنج شد و بیحال افتاد و بالاخره پس از تلاش های بسیار، توانستند او را بنشانند. زبانش بند آمده بود و نمی توانست حرفی را که می خواهد، بر زبان بیاورد. پس از

الیزابتا که مدت ها همراه ریکا در تهران مانده، نه به عنوان مادر برای کارینا و نه به عنوان همسر برای فرانسویکو نمی توانست خیالی آسوده داشته باشد و خرج تلفن های راه دور از تهران به رم هم بسیار سنگین بود. می بایستی نامه بنویسد و منتظر جواب نامه بماند. از فرانسویکو نامه ای دریافت کرد که برایش جالب بود. پیشتر، از فرانسویکو پرسیده بود که آیا از آنتونیو هیچ خبری دارد یا خیر؟! و فرانسویکو هم همیشه گفته بود که به هیچوجه نشانه ای از آنتونیو به جا نمانده. اما در آخرین نامه نوشته بود که «خبر جالبی از آنتونیو بدست آورده ام و این خبر به طور شگفتی آمیزی بدستم رسیده.» فرانسویکو توضیح داده بود که همکاری دارد که با یک فرانسوی دوست است. دوستی شان هم مربوط است به چند سال پیش که شغلی در یک شرکت صنعتی داشته و از طرف آن شرکت به فرانسه اعزام شده بود و با آن مرد فرانسوی دوست می شود. مرد فرانسوی دوست دختری زیبایی داشته که هر روز او را کتک میزد و بالاخره دختر از دستش خسته می شود و دوستی اش را به هم میزند و به دلیل زیبایی و اندام موزونش زود دچار وسوسه دلان کاباره ها می شود و در یکی از آن کاباره ها مشغول رقصیدن به سبک استریپ تیز می گردد. چون وجودش پول ساز بود او را به همراه چند دختر دیگر به یکی از کاباره های رم می فرستند. دختر با مردی به نام آنتونیو آشنا می شود که با او محترمانه رفتار می کرد و همین رفتار با نزاکت و محترمانه اش باعث می شود که دختر شیفته او شده، تصمیم بگیرد که از کاباره کناره گیری کند و به دنبال شغلی معمولی بگردد و امیدوار باشد که بتواند آنتونیو را به عنوان مرد زندگی اش در کنار داشته باشد. آنتونیو که در بحرانی روحی بسر می برد، مهربانی های دختر برایش آرامبخش می شود و او هم پس از مدتی دختر را به چشم یک دوست امین و قابل اعتماد می پذیرد و کم کم علاقه فی مابین بیشتر و بیشتر می شود. در ماه های نخست آنتونیو که از زندگی در رم بیزار شده بود، به شهری کوچک و دوردست رفته بود و فقط برای دیدن دختر، ماهی



زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت
علاقتمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

- ♦ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)
- ♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)
- ♦ جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- ♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور
در کلاس های زوم البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408) 829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

رسوم دیرینه ایرانی را پاس بداریم!

لیلی استقلالیان

به نسل دیگر منتقل می کنند. ♦جهیزیه (جهاز) که از طرف خانواده عروس هدیه می شود، در برخی فرهنگهای ایرانی شامل تمامی وسایل یک خانه است. این وسایل شامل فرش، مبلمان، وسایل اتاق خواب و آشپزخانه، سرویس های ظرف، قاشق، چنگال و هرگونه وسایل جزئی قابل استفاده دیگر در خانه است. جهیزیه می تواند محدود به اقلام اساسی مانند وسایل پخت و پز و وسایل اولیه خواب و خوراک باشد. بسیاری از خانواده ها در روز بعد از مراسم ازدواج یک مجلس مهمانی در منزل عروس و داماد تشکیل می دهند و اعضای خانواده اقلام مورد نیاز زوج جوان را برای آنها به هدیه می آورند.

♦سیسمونی به وسایل اولیه نوزاد اطلاق می شود که از طرف خانواده خانم باردار هدیه می گردد. این وسایل شامل وسایل خواب و تختخواب، لباس در اندازه های مختلف، شیشه های شیر، پتوهای مخصوص قنناق بچه و تشکچه های گلتیدن و بازی بچه است. بسیاری از اقلام سیسمونی برای فرزندان بعدی هم قابل استفاده خواهد بود. بسیاری از خانواده ها اولین وسایل خواب بچه را به عنوان یادگاری نگهداری کرده و به اولین نوه شان هدیه می دهند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

مورد بیش از موارد دیگر در معرض فراموش شدن هستند: خنچه هدایا در قبل از مراسم ازدواج، جهیزیه عروس، و سیسمونی نوزاد.

♦خنچه هدایا معمولاً شامل پارچه و یا پوشاک است که خانواده های عروس و داماد به یکدیگر هدیه می کنند. این هدایا در بقچه های پارچه ای زیبای دست دوز پیچیده شده، در سینی ها و یا سبدهای بزرگ قرار داده می شود و در مراسم «خنچه بران» اول از طرف خانواده داماد به خانواده عروس هدیه می شود. چند روزی بعد، هدایای خانواده عروس به خانواده داماد فرستاده می شوند. این مراسم که همراه با جشن و پایکوبی است، باعث آشنایی نزدیکتر اعضای خانواده های عروس و داماد می گردد. خنچه می تواند محدود به یکی دو قلم هدایای کوچک مانند دستمال گردن، کراوات و شال باشد. بقچه های هدیه داده شده در این مراسم معمولاً برای استفاده های بعدی از جمله نگهداری پوشاک و یا جدا کردن اقلام مختلف در چمدانهای سفر نگهداری می شوند. بسیاری از خانواده های مدرن هنوز این بقچه ها را برای تزئین پیانو و یا طاقچه بالای شومینه استفاده می کنند و از نسلی

شکستگی و تنهایی خود تنها نمی گذارد. رسوم ایرانی آیین انسان دوستی و جان پر مهر ایرانیان است. زندگی پرمشغله دنیای جدید به خصوص در خارج از کشور و برق و رنگ دنیای غرب، باعث دوری ما از این رسوم شده است. نسل های پیشینه تر هم که در ایران زندگی می کنند فرصت توضیح زیبایی ها و دلایل رسوم ایرانی را برای فرزندان خارج از کشورشان نمی یابند. نسل میانسال ایرانیهای خارج از کشور قادر به پیشنهاد کردن و پیروی از رسوم دیرینه برای نسل جوان نیستند چرا که جوانان ما انس و الفتی با این رسوم ندارند و شکل سنتی این رسوم برایشان جاذبه ای ایجاد نمی کند. و چنین است که این رسوم در خطر به فراموشی سپرده شدن هستند. چه زیبا خواهد بود اگر همچنان که نوروز را هرکجا که باشیم جشن می گیریم و پاس می نهیم، رسوم دیگر را هم زنده کنیم و به جوانانمان هم آموزش دهیم.

در میان رسوم متعددی که در فرهنگ های مختلف ایرانی وجود دارد، سه

رسوم ایرانی، سفیران عشق و دوستی اند، پیام مهر می آورند، زندگی های نوپا را پشتیبانی می کنند و هدیه های خوش آمد می فرستند. عزیزان سفر کرده به دیدار باقی را ارج می نهند و بازماندگان دل شکسته را تسلی می دهند. دید و بازدیدها پیوندهای پیشینه را مستحکم تر می کنند و مهمانیهای پاگشای بعد از مراسم ازدواج پیوندهای نو را جشن می گیرند و خنچه های هدیه و شیرینی پیش از مراسم ازدواج پیام مهر و خوش آمد می فرستند.

هدیه کردن جهیزیه عروس بار مالی شروع یک زندگی جدید را از دوش زوج های جوان می کاهد و با فراهم کردن وسایل اولیه زندگی، آنها را راهی زندگی با آرامش تر می کند.

سیسمونی نوزاد به پدرها و مادرهای جوان پیام پشتیبانی خانواده هایشان را می دهد و زندگی نوزاد را از بدو تولدش آغشته به مهر و محبت مادر بزرگ ها و پدر بزرگ ها می کند.

مراسم بزرگداشت فوت شدگان در طول مدت چهل روز، بازماندگان را با دل



Mahin Motlagh

BRE# 01320595

مهین مطلق

مشاور املاک

با بیش از ۱۸ سال تجربه درامور

خرید و فروش املاک در بی اریا، ساکرامنتو و حومه

با همکاری تیم با تجربه، منزل شما را برای فروش با بالاترین

قیمت، با هزینه ای کمتر و در کوتاهترین مدت آماده خواهیم کرد!

هدف ما رضایت کامل شماست!

CALL ME FOR

FREE no obligation home evaluation

FREE list of active properties for sale

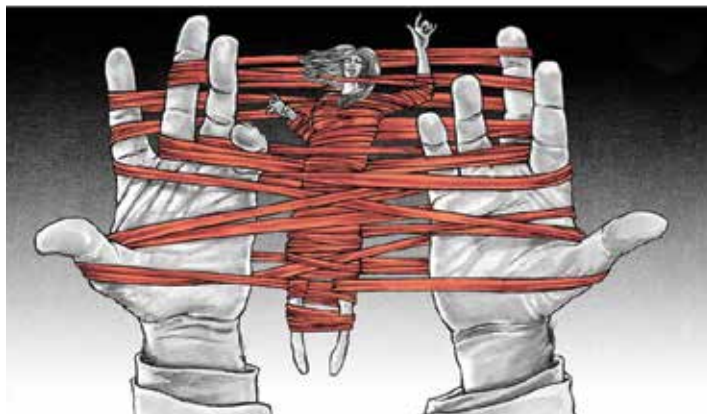
FREE Real Estate consultation & more

Specializes in helping home buyers, home sellers & investors throughout the Bay Area & surrounding since 2001

(650) 309-2700

mahinrealty@gmail.com

برای مشاوره رایگان در امور خرید، فروش و سرمایه گذاری املاک مسکونی و تجاری، دریافت لیست کامل اماکن مسکونی و گرفتن تخفیف ویژه، لطفاً با من تماس بگیرید!



مداخله در مسائل خانوادگی را نداریم.» «کتابیون» مددکار اجتماعی و مشاور یک سازمان دولتی در خوزستان است. سرنوشت مادرش او را به سمت مددکاری هدایت کرد. مادری که همواره کتک می‌خورده است.

«نوجوان بودم و می‌خواستم دامپزشکی بخوانم. اما یک روز اتفاق دردناکی افتاد که مسیر زندگی مرا تغییر داد. پدرم مادرم را ضرب و شتم کرد و او را از خانه بیرون انداخت. البته بار اولش نبود. اما بار اولی بود که من شیوه برخورد پلیس با زن‌ها را از نزدیک می‌دیدم. همسایه‌ها زنگ زدند به پلیس ۱۱۰ و آنها آمدند و مادرم را بردند داخل خانه و سعی کردند پدرم را نصیحت کنند. وقتی پدرم به دروغ مدعی شد که مادرم به او کم اعتنایی می‌کند و به او غذا نمی‌دهد و رسیدگی نمی‌کند، آنها شروع کردند به سرزنش مادرم. تصورش را بکنید، مادرم با تن زخمی و کیبود شده و لب و دهان خونی داشت به این نصیحت‌ها و سرزنش‌ها گوش می‌داد. در آن لحظه تصور کردم وظیفه آنها فقط باید حمایت از فرد قربانی باشد. مادرم احساس بی‌پناهی می‌کرد. همان جا بود که تصمیم گرفتم مددکاری بخوانم و وارد این مسیر بشوم و به مادرم و امثال او کمک کنم. از چهار سال پیش هم مادرم را از آن خانه بردم تا با من زندگی کند.»

مددکاران بی‌پشتوانه

کتابیون می‌گوید تجربه همکاری با بهزیستی را داشته و مددکاران آنجا واقعا چاره‌ای ندارند.

«اورژانس اجتماعی بهزیستی حق مداخله ندارد چون ضابط قضایی نیست. مددکار در محل حاضر می‌شود و می‌بیند که یک پدری کودکش را به شدت کتک زده. باید به مراجع قضایی گزارش کند. کودک را همان جا رها کند و برگردد. وقت‌هایی هم هست که به شدت احساس خطر می‌کنی و تشخیص مداخله فوری و ضروری می‌دهی.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

اگر موضوع خانوادگی است، بهتر است شما هم دخالت نکنید خانم، تصورش را بکنید، هیچ قانونی وجود ندارد که زن به پشتوانه آن، احساس حمایت کند یا مرد از ترس پاسخگویی به آن قانون بخواهد رفتارش را کنترل کند.»

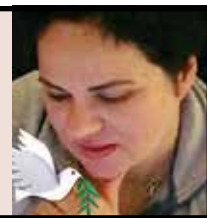
علاوه بر حمایت کم رمق قوانین خانواده، نبود خانه‌های امن در شهرستان‌ها در بی‌پشتوانگی زنانی که تحت خشونت خانگی هستند بی‌تأثیر نیست.

پدر «نوشین» یک دامداری کوچک را در شهر گچساران اداره می‌کند. مادرش ۵۷ ساله است. او از وقتی که عقلمش قد داده، یعنی از سی سال پیش تا امروز شاهد کتک خوردن‌های دائمی مادرش در خانه بوده. وقتی نوشین کودک و نوجوان بود مادرش توسط پدرش ضرب و شتم می‌شد ولی حالا او علاوه بر همسرش، از دست دو پسرش نیز کتک می‌خورد. نوشین می‌گوید درگیری والدینش در روزهای کرونا چندین برابر شده و او قادر به آرام کردن شان نیست.

«پدرم همیشه آدم خشن و غیرقابل کنترل بود. یکی از بهانه‌های دائمی کتک زدن‌هایش مزه غذاست. با این همه در گذشته چند هفته‌ای یک بار این اتفاق پیش می‌آمد اما در طول یکسال گذشته که ناچار به خانه نشینی شده، دق دل‌هایش را سر مادرم خالی می‌کند و رفتارهای خشونت آمیزش تقریبا چندین برابر گذشته شده. هفته گذشته سر سفره غذا نشسته بودیم که بی‌مقدمه و بدون هیچ درگیری لفظی یک باره به خاطر شوری غذا با مشت توی دهان مادرم کوبید و بلافاصله دهان مادرم پر از خون شد. من یک بار به عنوان ناشناس به پلیس صد و ده زنگ زدم و گفتم زن همسایه مان همیشه کتک می‌خورد. گفتند به ما مربوط نیست. ما که نمی‌توانیم بیاییم دنبالش. بهتر است بیاید توی پاسگاه و کلانتری و نسبت به همسرش اعلام شکایت کند. در آن صورت ما می‌فرستیم پزشکی قانونی و رسیدگی می‌کنیم. در بقیه موارد ما حق

به ما مربوط نیست. ماجرا خانوادگی است!

ماهرخ غلامحسین پور



به اپراتور بفهماند که در شرایط اضطرار به سر می‌برد. در کشور کانادا یک علامت خاص بوسیله انگشتان، نشانه احساس خطر است. وقتی شما حین گفت و گوی تصویری با دیگری، انگشت شصت خودتان را به داخل دست تا کرده و با هر چهار انگشت دیگر، روی انگشت شصت را بپوشانید، در واقع به فرد آن سوی تماس اطلاع می‌دهید که در خطر جدی و در معرض خشونت خانگی قرار دارید و از او درخواست کمک می‌کنید تا با پلیس تماس بگیرد.

یورونیوز نوشته در فرانسه از قربانیان خشونت خانگی خواسته شده تا به مسئولان داروخانه با گفتن رمز واژه‌ای علامت بدهند تا آنها با تماس با پلیس، این مورد را گزارش کنند. زیرا رفتن به داروخانه در این مدت محتمل‌تر و آگاه کردن مسئولان و کارکنان آن ساده‌تر است.

در ایران پلیس حتی اگر شخصا شاهد خشونت باشد، می‌گوید به ما مربوط نیست. علیرغم انکار پلیس و غیر واقعی خواندن ادعای بهزیستی، اما مدیران بهزیستی استان‌های متفاوت می‌گویند با شیوع کرونا تماس با اورژانس اجتماعی به شکل معناداری افزایش یافته است. این افزایش از چهل درصد در استان آذربایجان غربی، تا پنجاه درصد در استان اصفهان و حتی هفتاد درصد در استان فارس، طیف‌های متفاوتی را در برمی‌گیرد.

خشونت در بطن بی تفاوتی

قانون و ضابطان قضایی

«هستی» یک کاربر شبکه‌های اجتماعی است. او می‌گوید در ایران نیاز به علامت یا ایما و اشاره نیست، چون پلیس نسبت به موارد روشن و آشکاری که خودش هم شاهد باشد، واکنش نشان نمی‌دهد.

«من بارها در خیابان شاهد خشونت یک مرد نسبت به همسرش بوده‌ام. دیده‌ام که مردی زنش را کتک زده یا حتی او را روی زمین کشیده. همه ما ویدیوهایی دیده‌ایم که مردها، زن‌هایشان را با چاقو وسط خیابان تهدید می‌کنند. من خودم نزدیک میدان انقلاب مردی را در حاشیه میدان دیدم که زنش را به وحشیانه‌ترین شکلی در مقابل چشم رهگذرها کتک می‌زد. جالب است که مردم از جلوی آن صحنه می‌گذشتند و فقط نیمه‌نگاهی به ماجرا می‌انداختند. کسی واکنشی نشان نمی‌داد. من به پلیس زنگ زدم. گفتند

پایگاه اطلاع رسانی «رکنا» نوشت یک زن شیرازی که گروهان همسرش بوده با پلیس ۱۱۰ تماس گرفته و به بهانه سفارش چلوکباب و نوشابه، آنها را نسبت به وقوع خشونت خانگی مطلع کرده است.

«سلام، ببخشید رستوران بیرون بر؟ من چلوکباب می‌خواهم با نوشابه! از دیشب تا حالا چیزی نخورده‌ام و گشته‌ام.» پلیس: «آیا شما نمی‌توانید صحبت کنید و فرد دیگری در کنار شما است؟»

زن: «بله، بله» پلیس: «متوجه شدم، مشخصات و آدرس تان را بفراهمید»

آنگونه که رکنا نوشته با هوشیاری کاربر پلیس ۱۱۰، مراتب به سرعت به کلانتری حوزه استحفاظی محل مورد نظر اعلام شده و اکیپی از مأموران نیروی انتظامی جهت بررسی موضوع به منزل آن زن اعزام شده‌اند. ماجرای زنی که با رمز چلوکباب به پلیس ۱۱۰ فهمانده که در خطر است واکنش‌های متفاوتی را از سوی کاربران توئیتر برانگیخته است. گروهی این نوشته را یک کپی تقلبی از نسخه اورجینال یک ویدیوی خارجی دانسته‌اند و چند نفری هم نوشته‌اند که در شرایط مشابه با پلیس ۱۱۰ تماس گرفته‌اند اما پلیس گفته به مسائل خانوادگی ورود نمی‌کند.

اشاره کاربران به کپی تقلبی این خبر از سوی سایت خبری رکنا، توجه دادن به گزارشی است که روز بیست و یکم نوامبر سال گذشته توسط مجری شبکه «تول یازده» *Wtol.com* که یک کانال دیجیتالی وابسته به سی. بی. اس آمریکاست منتشر شد و در آن از تماس تلفنی دختر جوانی با پلیس ۹۱۱ اوراگان صحبت شد که به بهانه سفارش پیتزا به آنها فهماند که در خطر است.

شیوه اطلاع رسانی همراه با سمبل و ایهام یا اشاره خشونت خانگی در کشورهای بسیاری رایج است. معمولا پلیس اورژانس اجتماعی در این مورد آموزش کافی می‌بینند و بلافاصله بعد از دریافت کدهایی که به شرایط ویژه فرد تماس گیرنده اشاره می‌کند، نیروهای امداد رسانی به محلی که تماس تلفنی از آنجا دریافت شده اعزام می‌شوند. در برخی کشورها کد خاصی وجود دارد تا اگر فرد قربانی بعد از تماس با پلیس به علت نزدیکی با فرد آزارگر، قادر به مکالمه نباشد، با وارد کردن آن کد ویژه

با تو یکشب بنشینیم و شرابی بخوریم
آتش آلود و جگر سوخته آبی بخوریم
در کنار تو بیفتیم چو گیسوی تو مست
دست در گردنت آویخته تابی بخوریم
بوسه با وسوسه وصل دلارام خوش است
باده با زمزمه چنگ و ربابی بخوریم
سپهر از سایه خورشید قحذ کن زان پیش
کز کماندار فلک تیر شهابی بخوریم
پیش چشم تو بمیرم که چه مست است، بیا
تا به خوشباشی مستان می نابی بخوریم
صله سایه همین جرعه جام لب تست
غزلی نغز بخوانیم و شرابی بخوریم
هوشنگ ابتهاج (سایه)



بلبل آهسته به گل گفت شبی
که مرا از تو تمنائی هست
من به پیوند تو یک رای شدم
گر ترا نیز چنین رائی هست
گفت فردا به گلستان باز آی
تا ببینی چه تماشائی هست
گر که منظور تو زیبایی ماست
هر طرف چهره زیبایی هست
پا بهرجا که نهی برگ گلی است
همه جا شاهد رعنائی هست
باغبانان همگی بیدارند
چمن و جوی مصفائی هست
قحذ از لاله بگیرد نرگس
همه جا ساغر و صهبائی هست
نه ز مرغان چمن گمشده ایست
نه ز زاغ و زغن آوائی هست
نه ز گلچین حوادث خبری است
نه به گلشن اثر پائی هست
هیچکس را سر بدخوئی نیست
همه را میل مدارائی هست
گفت رازی که نهان است بین
اگر دید ببنائی هست
هم از امروز سخن باید گفت
که خبر داشت که فردائی هست
پروین اعتصامی

با کمال احتیاج از خلق، استغنا خوش است
با دهان خشک، مردن بر لب دریا خوش است
نیست پروا تلخکامان را ز تلخیهای عشق
آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است
هر چه رفت از عمر، یاد آن به نیکی می کنند
چهره امروز در آئینه فردا خوش است
برق را در خرمن مردم تماشا کرده است
آن که پندارد که حال مردم دنیا خوش است
فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را
عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است
هیچ کاری بی تأمل گرچه صائب خوب نیست
بی تأمل آستین افشاندن از دنیا خوش است
صائب تبریزی



گفتم به جابکی بپریم جان ز دست عشق
خود هیچ یاد و هوش نیاورد مست عشق
صد گونه مرهم از بنهی سودمند نیست
آن را که زخم بر جگر آمد ز شست عشق
گفتیم دل ز عشق پیرداختیم و خود
هر روز بیش می شود این جان نشست عشق
هر چند سر کشیدم ازین عشق سالها
هم زیر پای کرده مرا زور دست عشق
ایزد مگر به لطف خلاصی دهد که راه
بیرون نمی بریم ز دیوار بست عشق
ای نیکخواه عافیت اندیش خیر گوی
زین پس مکن نصیحت محنت پرست عشق
پرسیده ای که باده خورد اوحدی؟ بلی
خوردست باده، لیک ز جام الست عشق
اوحدی مراغه ای

هیچ جز یاد تو رویای دلاویزم نیست
هیچ جز نام تو حرف طرب انگیزم نیست!
عشق می ورزم و می سوزم و فریادم نه!
دوست می دارم و می خواهم و پرهیزم نیست.
نور می بینم و می رویم و می بالم شاد
شاخه می گستریم و بیم ز پائیزم نیست
تا به گیتی دل از مهر تو لبریزم هست
کار با هستی از دغدغه لبریزم نیست
بخت آن را که شبی پاک تر از باد سحر
با تو ای غنچه نشکفته بیامیزم نیست
تو به دادم برس ای عشق که با این همه شوق
چاره جز آنکه به آغوش تو بگریزم نیست
فریدون مشیری



امشب از دولت می دفع ملالی کردیم
این هم از عمر شبی بود که حالی کردیم
ما کجا و شب میخانه خدایا چه عجب
کز گرفتاری ایام مجالی کردیم
تیر از غمزه ساقی سپهر از جام شراب
با کماندار فلک جنگ وجدالی کردیم
غم به روئین تنی جام می انداخت سپهر
غم مگو عربده با رستم زالی کردیم
باری از تلخی ایام به شور و مستی
شکوه از شاهد شیرین خط و خالی کردیم
روژه هجر شکستیم و هلال ابروئی
منظر افروز شب عید وصالی کردیم
بر گل عارض از آن زلف طلایی فامش
یاد پروانه زرین پر و بالی کردیم
مکتب عشق بماناد و سیه حجره غم
که در او بود اگر کسب کمالی کردیم
چشم بودیم چو مه شب همه شب تا چون صبح
سینه آئینه خورشید جمالی کردیم
عشق اگر عمر نه پیوست به زلف ساقی
غالب آنست که خوابی و خیالی کردیم
شهریارا غزل خوانده غزالی وحشی
بد نشد با غزلی صید غزالی کردیم
شهریار

به چشمان سیاه و روی شاداب و صفای دل
گل باغ شب و دریا و مهتاب است پنداری
درین تاریک شب، با این خمار و خسته جانی ها
خوش آید نقش او در چشم من، خواب است پنداری
مهدی اخوان ثالث

حرفهای ما هنوز ناتمام...
تا نگاه میکنی
وقت رفتن است
باز هم همان حکایت همیشگی!
پیش از آنکه با خبر شوی
لحظه عزیمت تو ناگزیر می شود
آی...
ای دروغ و حسرت همیشگی!
ناگهان
چقدر زود
دیر میشود!



قصر امین پور



پالتو حنائیم!

رسول پرویزی



تابع مُد نبود. کار از جمال شناسی و جمال دوستی گذشته بود. سرما پدر صاحب بچه را درآورده بود. اگر به جای این پالتو خرقه صد پاره مولانا یا شولای لران پشت کوه هم به دستم می رسید، به دوش می گرفتم، چه رسد به پالتو کذا و کذا.

اما برادرم که بزرگ تر بود، می دانست که پوشیدن این پالتو با آن دوخت و دوز، سند مسخرگی است که به دست بچه های همشاگرد خواهد افتاد. زیر بار نرفت. چون بچه اول بود و نازش می چلید، و زورش می رسید، دو پا را در یک کفش کرد و گفت «اگر سر مرا ببرید این لباده» را نخواهم پوشید». بالاخره حرفش در رو داشت و پس از شور بسیار قرار شد برایش پالتویی دست و پا کنند. ولی چون من کوچکترم، مدتی پالتو خودم را می پوشم، بعد که کهنه! شد از آن برادرم را راستی خدا آدم را سگ بکنند و برادر کوچک خانه نکند. هر پیسی است به سر او می آورند. فرمان دیگران را باید ببرد، امر و نهی بزرگترها را بشنود. هرکس آب، چای، قهوه خواست بیآورد. در خانه را باز کند، تازه کهنه پوش همه باشد. این است معنی برادر کوچک خانه. هر دو پالتو به من تعلق گرفت باید چند سال این بار گران را بدوش کشید. خدا کریم است.

فردا پالتو را پوشیدم. بی انصاف با همه نکبتی که داشت گرمی هم نداشت. اول بار مدتی خودم را به در و دیوار گچی کشیدم، شاید دوخت تازه آن پنهان شود و گچ و خاک، غبار پیری و کهنگی بر دوخت و برش پالتو بیندازد. به عقل قاصرم اگر پالتو بدین صورت در می آمد، عیوبش پنهان می ماند. اما این صاحب مرده مثل سکه ننگ بود و پاک شدنی نبود.

بدبختی آن بود که از پوشیدن آن هم نمی شد صرف نظر نمود. مادرم و پدرم سفت و سخت اصرار داشتند که پالتو بپوشم، مبادا سرما بخورم. **دنباله مطلب در صفحه ۵۸**

مدتی پالتو بچه ها مسأله لاینحل خانه بود. پول نبود، پارچه گران بود، مزد بالا رفته بود. فکر این که می توان پالتو نو دست و پا کرد مدت ها پدرم را به تلاش انداخت. عاقبت نشد که نشد.

یکی از خواص فقر آن است که آدم اقتصاددان و گاهی هم دکتر می شود. علم اقتصاد را رعایت می کند و زندگیش را با حفظ الصحه منطبق می سازد. مادرم فوراً عالم اقتصاد شد. به فکر افتاد که عبا شتری بابا را تبدیل به دو پالتو کند. خیال می کنید که عبا نو بود؟! بابا چندین سال با آن شاه اندازی کرده بود. مدتها پیش نخ نما شده بود. رنگ اولی عبا حنایی خوب بود، ولی آن روز که متغیر و مترقی شد و به شکل پالتو در آمد، رنگ بی ربطی داشت، رنگی بین حنایی و کثافت بچه. عبا بیرون آمد و آن را به یک زن دست دوز که در همسایگی ما بود سپردند. بچه ها را نیز بردند. رنگ خیاط یک تر که انار خشک شده را به جای متر مدتی به قد و بالای ما دو نفر زد و قول داد که سه روزه هر دو پالتو را تحویل دهد.

چشمتان روز بد نبیند. بعد از سه روز پالتوها آماده شد. بد فرم، بدتر کیب و بی قواره بود. دامن آن در یک خط نبود. مثل ترازوی عدالت دادگستری ایران بالا و پایین می نمود. آستین ها بلند و کوتاه بود. شانه و ابل نداشت. یقه آن هم مثل دهن مرده، باز و بی تناسب بود. هرچه وصف کنم نمی توانید آن را در ذهن خود تصویر کنید. یک چیز مضحک و مسخره ای بود. پالتو نبود، چیزی بین عبا، طیلسان (۳) - ارخلق (۴)، ر دنتک (۵) - شئل بود. وقتی آن را می پوشیدم مثل این که در گونی سرباز رفته ام. البته، دو سه جای گونی را بخیه زده و یا خفت انداخته بودند. خودم که می پوشیدم خنده ام می گرفت. اما مادرم برای آن که دلخور نشوم از دوخت آن تعریف می کرد. از این گذشته زندگی ما

پای عابر گاه چنان لیز می خورد که وسط گل و لای، جابجا می خوابید. صدای شلپ شلپ گذرندگان از دور به گوش می رسید. چنان سرما و گل و کثافتی را شیطان هم به خواب ندیده بود. غیر از برف، سوز فضولی هم می وزید. این باد سوزناک مثل مفتشان کشف قاجاق، به همه جای آدم سر می زد. از پاچه بالا می رفت و تا جگر را می سوزاند. در این سال به مدرسه می رفتم. پشت دستهایم از شدت سرما و برف پف کرده بود و ترک ترک شده بود. صبح ها مثل حاج آقاهای بازار که پس از خوردن آش، انگشتان را می لیسند، از سرما تند و تند انگشتم را می لیسیدم و بدانها فوت می کردم.

آن سال قبل از آن که سرما خانه ما را بیاید، فقیر و تنگدستی مهمان ما بود. پدرم که قبلاً تجارت می کرد، خود را با قوانین جدید تجارتری روبرو دید. عوض تسلیم و رضا، خودسری و لجباجت کرد. مثل هر کهن دوستی، با تازگی به خصومت افتاد. نتیجه آن شد که از پا در آمد و تهی دست شد. خانه ما که روزی رنگی و جلایی داشت، پی رنگ و بی جلوه شد. دست بابا که سابقاً پر بود، از فلان امام جمعه پاک تر و تهی تر شد. سیل فقر بنیادمان را کند و با خود برد. خانه کم کم مسجد شد. روزهای اول فرش و پرده و زیور آلات به سمساری رفت. پشت سر آن تفنگ شکاری و پوتین های انگلیسی پدرم فروخته شد. این اواخر که در خانه چیز قابل ارزشی نبود، خرت و پرت ها به بیهودی های دوره گرد تحویل گردید. با این همه مادرم می کوشید بوی نامطبوع فقر به مشام برادرم و من نرسد. اما فقر مثل وبا مسری است، نمی توان آن را پنهان داشت. فقر و رسوایی دو چیزند که مستوری ندارند.

من با آن که سنی نداشتم، شامه ام از بوی نامطبوع فقر پر بود. خودم را می دیدم و با بچه های دیگر مقایسه می کردم، لباس هایم کهنه بود، شلوارها وصله داشت. کفش ها بخیه های متعدد دیده بود، لبه اش بالا آمده بود و همیشه مثل یک دشمن خونی به من دهن کجی می کرد. روزانه نداشتم، اگر داشتم ناچیز بود. البته از تنگ و تا نمی افتادم، ولی حس می کردم که کارمان خراب است. این فقر و این سرما متحداً مرا می کوفتند. عصر وقتی به خانه می آمدم چهره ام از سرما کبود بود. می لرزیدم. پالتو نداشتم و این دیگر قوز بالای قوز بود.

زمستان سال ۱۳۰۷ شیراز سخت و جانکاه بود. سرمایش تا مغز استخوان فرو می رفت. برف سنگین و بد سابقه ای افتاده بود. شیرازیان شوخ و چکه (۱)، به یاد برف زمان «صاحب اختیار» افتاده بودند. «صاحب اختیار» از حکام گردن کلفت فارس بود. زمان حکومتش خاطرات تلخ و شیرین دارد. چند ستون سنگی بد شکل و تیره و عبوس ساخت که هنوز باقی است. این ستون های سنگی را در شیراز «میل» می گویند. اما بد شکلی و وحشتناکی ستون ها و بی ذوقی سازنده آنها، شیرازیان را به شوخی واداشت و برای «صاحب اختیار» متلک ها ساختند و مضمون ها گفتند. اسم ستون ها را «دختران صاحب اختیار» گذاشتند و گاهی که مهمان های سوج به شیراز می آیند و می کوشند که حتماً کان (معدن) حُسن را استخراج کنند، حواله به «دختران صاحب اختیار» می شوند.

یادم هست بهمن نامی، تازه به شیراز آمده بود. هر روز اصرار داشت لولی وشان شهر آشوب شیراز را ببیند. کار سماجتش به وقاحت کشیده بود. به ناچار یکی از شیرازیان شوخ به وی گفت که «صاحب اختیار» دو دختر رعنا و و قوی و کشیده و راست دارد و آنقدر در وصف دختران «صاحب اختیار» داد سخن داد که مرد تازه وارد، واله و شیدا شد و هر روز دیدار دختران «صاحب اختیار» را طلب داشت و دست بر نمی داشت. تا آن که یک روز، میعاد تعیین شد و طفلک با هزار قلم آرایش تشنه دیدار یار غایب شد. اما وقتی در جلو خود دو ستون بد احم و وحشتناک دید، سخت کفری شد و نزدیک بود به قول فرنگی ها «اسکاندال» راه بیفتد. غیر از متلک ها و مضمون ها، گاهی این ستون ها به جای متر و اندازه به کار می رود و شکم مفت خوران و گردن نامردان را بدان می سنجند. حتی در سال های قدیم که برف سنگینی افتاده بود، برای آن که اندازه و مقدار آن نمایان گردد، مردم کوچه این شعر را ساختند:

به سال هفتاد

چه برفی افتاد

به حق این پیر

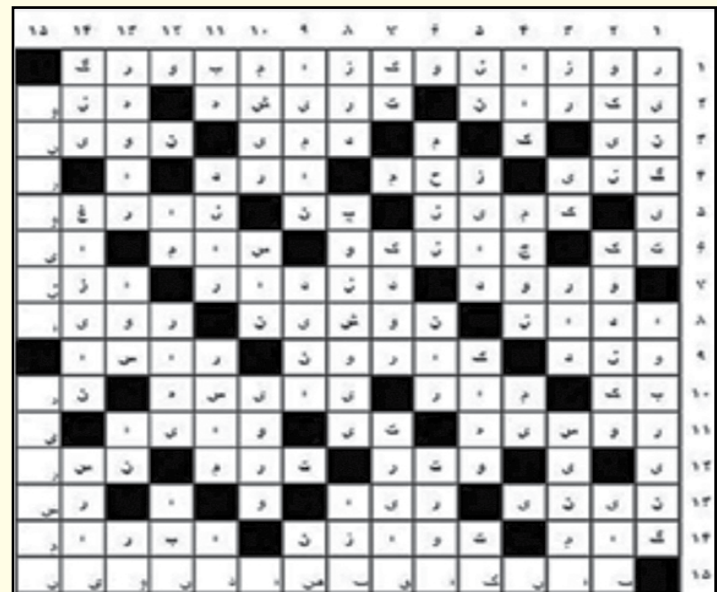
به قد این میل

برف سال ۱۳۰۷ همه را به یاد «صاحب اختیار» و ستون هایش و این شعر انداخت. تا زانو در برف می نشست. کوچه های تنگ و ترش شیراز کهن با آن قله کاری، غرق در گل و لای بود. عبور مشکل بود.

سفر بی آرزو

مانی تهرانی

«سفر بی آرزو» برای توصیف این شکل از مهاجرت گزاره مناسبی به نظر می‌رسد. منظور نقل مکان به کشور همسایه است، اراده‌ای که پشت آن بهشت یا جهنم خفته‌ای وجود ندارد. این دسته از مهاجران اغلب آواره و رانده شده یا به دنبال رؤیاهای بزرگ نیستند، بلکه شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران آنها را مجاب کرده به کوچ تن بدهند. در این جا از میان گونه‌های مختلف مهاجران ایرانی به جمعیتی از طبقه متوسط به بالای شهری می‌پردازیم که به کشور همسایه غربی یعنی ترکیه نقل مکان کرده‌اند و در آنجا خانه خریدارند. طبقه‌ای که در طول چهار دهه گذشته با اعمال ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های اجتماعی و دخالت دولت در حریم خصوصی شهروندان دست و پنجه نرم کرده و حالا هراس از آینده تیره و تار اقتصادی هم به این دغدغه‌ها اضافه شده است. از طبقه متوسط به بالا، که در طول این سال‌ها کوچک هم شده، می‌گوییم، زیرا عموماً دهک‌های پایین جامعه از شهری به شهر دیگر و یا از استانی به استان دیگر کوچ می‌کنند، طبقه مرفه هم که در ایران نگرانی چندانی ندارند و اغلب فصلی از سال را در کشورهای غربی می‌گذرانند. اما اطراف ایران کشورهای نسبتاً آزادی نظیر امارات متحده عربی، روسیه، گرجستان و ارمنستان هم وجود دارد، دلیل اشتیاق ایرانیان به ترکیه چیست؟ هر چه باشد دولت این کشور از جمله «اشتیاق ایرانیان» را غنیمت شمرده و در تاریخ



بودم کشوری اسلامی است و علاقه‌ای به آن نداشتم. برای همین به گرجستان سفر کردم و یک سالی را در تفلیس و باتومی گذراندم. گرجستان پیشرفته نبود، اقتصاد ضعیفی هم داشت، به همین دلیل کار کردن خارجی‌ها در آنجا ممنوع بود و پلیس با آن به شدت برخورد می‌کرد، اما آنجا با مردمانی خونگرم روبه‌رو شدم و برای اولین بار در زندگی طعم واقعی آزادی و آسایش را چشیدم. البته این شرایط ادامه پیدا نکرد. رئیس‌جمهور جدید که بر سر کار آمد، قوانین سخت‌گیرانه‌ای وضع کرد که عملاً تمدید اقامت من و بسیاری از ایرانیان در گرجستان ناممکن شد.»

روزنامه صبح چاپ استانبول، که ۳۵ سال قدمت دارد و از سال ۲۰۰۷ میلادی به صورت دیجیتالی منتشر می‌شود، در تاریخ ۲۱ اوت ۲۰۱۹ به نقل از مؤسسه آماری توئیک گزارش کرد که تعداد ۹۱۹ هزار و ۶۱ تن از اتباع خارجی در ترکیه زندگی می‌کنند که بیش از یک سوم آنها یعنی ۲۲۷ هزار و ۸۷۱ تن در شهر استانبول سکونت دارند. البته این آمار تعداد ایرانیان را به تفکیک مشخص نکرده است و همچنین پناهجویان را شامل نمی‌شود که کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد تعدادشان را در ترکیه ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار تن سوری و ۳۳۰ هزار تن اتباع دیگر کشورها از جمله ۳۹ هزار ایرانی اعلام کرده است.

سفر ناگزیر احمد به استانبول شرایط تازه‌ای را برای او رقم می‌زند. از اسلامی که بر خلاف شنیده‌هایش با زندگی او کاری ندارد تا پیدا کردن شغل پاره‌وقت با درآمد مناسب در رشته تخصصی خودش و آشنایی و ازدواج با مهین دختری اهل ارومیه که در یک آژانس هواپیمایی کار می‌کند. البته قانون ترکیه اشتغال اتباع خارجی را بدون دریافت مجوز ممنوع کرده اما تا موقعی که فرد شاغل مشکلی ایجاد نکند، پلیس قانون کار را نادیده می‌گیرد و بسیاری

از شاهدان عینی دلیل این چشم‌پوشی را اقتصادی می‌دانند. مجموعه این رخدادها باعث می‌شود او تصمیم بگیرد در ترکیه خانه بخرد، مثل انبوه ایرانیانی که بزرگ‌ترین گروه اتباع خارجی خریدار خانه را در ترکیه تشکیل می‌دهند.

رضا صاحب یکی از املاک‌های مشهور زنجیره‌ای که در بیش از ده شهر بزرگ ترکیه شعبه دارد، با رد صحت این خبر می‌گوید: «ایرانیان اهل بزرگ‌نمایی‌اند و دولت ترکیه هم بدش نمی‌آید به همین روش بی‌هزینه آنها را تشویق کند که بیشتر خانه بخرند. بسیاری از مشتریان ما روس و عراقی‌اند. مخصوصاً از ابتدای امسال که به دلیل شیوع ویروس کرونا مرز ایران و ترکیه بسته شده و ایرانی‌ها نمی‌توانند به ترکیه بیایند، مگر این که از طریق دوحه و با بلیت بسیار گران‌قیمت بیایند. این را هم در نظر داشته باشیم که بسیاری از ایرانیانی که در ترکیه خانه خریده‌اند، اتباع کشورهای غربی‌اند که از سرمای هوا یا سنگینی بار مالیات به ترکیه پناه می‌آورند و یا خانه‌ای می‌خرند تا برای تعطیلات و دیدار خانواده‌ای که از ایران می‌آید از آن استفاده کنند.»

بر خلاف تجربه رضا، خبرگزاری روسی اسپوتنیک در تاریخ ۲۸ مه ۲۰۲۰ به نقل از سرپیل قهرمان عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد بازرگانی دانشگاه یاشار در ازمیر گزارش کرده است که طبق اعلام مرکز آمار ترکیه، ترک استات، در فاصله ماه‌های ژانویه تا آوریل ۲۰۲۰ در دو بخش سرمایه‌گذاری املاک و مستغلات و خرید مسکن، ایرانی‌ها با خرید ۲ هزار و ۲۱ خانه مقام اول را دارند و عراقی‌ها و روس‌ها در رتبه‌های دوم و سوم قرار دارند. همچنین در همین مدت ۹۷۰ شرکت سرمایه‌گذاری در ترکیه ثبت و راه‌اندازی شد که ایرانیان در این زمینه نیز پیش‌تاز بودند. ضمن این که به دلایل تجاری بیش‌ترین سرمایه‌گذاری در هر دو زمینه در شهر استانبول انجام شده است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰



کارشان را انجام بدهند یا خانم‌های مجردی هستند که با یک مرد مسن پول‌دار رابطه گرفته‌اند و مسئول پرداخت این هزینه‌ها، آن آقای محترم است! یک جامعه‌شناس ساکن تهران در این زمینه می‌گوید: «متأسفانه فضای فکری و

بکشید اما خوشگلم کنید!

فرزانه خسروانی

خود را عمل کرده و در مجموع، هشت میلیون تومان بابت دوبار جراحی پرداخته است اما هنوز هم راضی نیست: «فکر می‌کنم می‌توانست از این بهتر شود.» از او می‌پرسیم با این همه درد، حاضری جراحی جدیدی را امتحان کنی؟ می‌گوید: «جراحی زیبایی مثل درد زایمان می‌ماند. خانم‌ها شکم اول را که فارغ می‌شوند، می‌گویند دیگر به حاملگی و زایمان فکر نمی‌کنند اما چند سال بعد به فکر بچه دوم می‌افتند. من هم شاید وقتی بهتر شوم و به چال روی لپم نگاه کنم، یادم برود و سراغ جراحی دیگر بروم.»

«پریسا» ۳۶ ساله، منشی یک کلینیک زیبایی در شمال شهر تهران است. او می‌گوید: «باوجود وضعیت نابسامان اقتصادی برای اکثر مردم، هر روز بر تعداد کسانی که تمایل به انجام جراحی‌های زیبایی دارند، اضافه می‌شود.» او البته اضافه می‌کند: «این اصلاً به این معنا نیست که این افراد مشکل مادی ندارند یا جزو طبقه متمول جامعه هستند. خیلی از کسانی که برای عمل‌های زیبایی به این‌جا می‌آیند، یا می‌خواهند قسطی

سه روز است از درد به خودش می‌پیچد. نه می‌تواند غذا بخورد و نه حرف بزند. حرف‌هایش را روی کاغذ می‌نویسد تا دهانش را کمتر باز کند. مبتلا به بیماری سختی نیست اما سه روز پیش تصمیم گرفت یک چال کوچک روی لپ سمت چپ خود ایجاد کند: «دکتر گفت جراحی ۲۰ دقیقه طول می‌کشد و با بی‌هوشی موضعی انجام می‌شود و خیلی ساده است. اما نگفتم این‌قدر درد دارد. حالا می‌گویند این درد تا ۱۰ روز بعد از انجام جراحی، طبیعی است.»

«مرجان» ۳۲ سال دارد و برای انجام این جراحی، پنج میلیون تومان پرداخته است. او جواب سوال‌های ما را از طریق پیامک می‌دهد: «دکتر به من گفت فقط قسمت‌هایی از عضله و بافت چربی را با یک وسیله از داخل لپ بر می‌دارد. گفت روش دیگری هم هست و این که آن قسمتی را که دوست داری چال بیفتد، جمع کنیم و به هم بدوزیم اما توصیه نمی‌کنم.»

این تنها جراحی زیبایی نیست که مرجان انجام داده است، او تا الان دوبار بینی

تحصیلات مناسب و یا شرایط مالی خاصی داشته باشد. چون جرات روبرو شدن با این حقیقت را ندارد، از صورت خودش ایراد می‌گیرد و احساس می‌کند دماغش بزرگ است، پشت پلکش افتاده است، چربی دور شکمش را گرفته است و...»

پریسا با بسیاری از مشتری‌های کلینیک زیبایی حرف می‌زند: «به دلیل نوع کارم در کلینیک، با خیلی از مراجعان دوست می‌شوم و با هم حرف می‌زنیم. تقریباً همه استرس دارند که بعد از عمل چه اتفاقی می‌افتد. واقعا هم اصلاً نتیجه آن قابل پیش‌بینی نیست، مثلاً جراحی بینی که از متداول‌ترین و قدیمی‌ترین جراحی‌های زیبایی به شمار می‌آید، برای یک نفر خیلی خوب می‌شود اما همان دکتر وقتی نفر بعدی را عمل می‌کند، اصلاً جراحی به صورت طرف نمی‌آید.» **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

فرهنگی جامعه به سمتی پیش رفته است که نگاه مادی و فیزیکی به هر عنصری، نگاه غالب شده است. سلبریتی‌ها، به ویژه هنرپیشه‌ها و فوتبالیست‌ها هم با ظاهر، لباس و رفتارشان نقش عمده‌ای در گسترش این فضای فکری و فرهنگی دارند.» او معتقد است در همه جای دنیا جراحی زیبایی مرسوم است اما دلیل توجه بسیار ایرانی‌ها به این نوع جراحی، «مهرطلبی» است: «جراحی زیبایی در همه دنیا امری مرسوم است اما تیبی که در کشور ما حول محور این پدیده در جریان است، به دلایل مختلفی بستگی دارد که پررنگ‌ترین آنها، مهرطلبی است. عمدتاً هم کسانی به سوی آن می‌روند که برای زندگی و آینده خودشان برنامه‌ای ندارند. طرف یک باره متوجه می‌شود که در ۳۲ سالگی قرار دارد بدون این که شغل،

مریم سالاری

مری یوگا

یوگا رقص بین‌رهای و تسلیم است. یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

با توجه به شرایط موجود کلاس‌ها به طور رایگان از طریق زوم (Zoom) بر گزار می‌شود. برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

<http://mindfullyogagroup.com>

MINDFUL YOGA Group



با انجام یوگا شما می‌توانید:

- ♦ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ♦ قبول وضعیت جسمی و روحی ♦ بالا بردن نیروی تفکر ♦ شناخت انرژی‌های درونی ♦ تعادل بین چاکراها ♦ هماهنگی بدن، فکر و روح ♦ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

♦ Therapeutic Yoga ♦ Chair Yoga

(408) 802-8882

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس‌ها با ما تماس بگیرید

mary_salari@yahoo.com



او از خواب برمی خیزد و می بیند پدر یا مادر خانه را ترک کرده و دیگر با آنها نیست. اغلب به خردسالان گفته می شود که پدر شب گذشته رفته، و آنها قرار است از هم «جدا» شوند. وقتی پدری ناگهانی و

نخواهد شد. رهنمودها و مکالمات پیش ساخته ای که در زیر آمده است در این زمینه به پدر و مادر بیشتر کمک می کند.

جدایی موقت و آزمایشی

در مکالمات قبلی موقعیتی بیان شد که در آن زن و شوهر تصمیم قطعی خود را به طلاق و جدایی گرفته اند ولی مواردی وجود دارد که زن و شوهر نسبت به آینده ازدواج دچار شک و تردید هستند. در چنین مواردی یکی از طرفین خانه را ترک می کند ولی دیدار و ملاقات میان آنها ادامه دارد و هر دو امکان زندگی مجدد با یکدیگر را آزمایش می کنند و می سنجند. در این بخش، اثرات جدایی آزمایشی روی بچه ها مورد بررسی قرار می گیرد و به والدین آموزش داده می شود چگونه این زندگی موقت را که دورنمایی مبهم دارد به فرزند خود تفهیم کنند.

این پرسش گاهی برای والدین پیش می آید: آیا این وضعیت که همسر من منزل را ترک کند ولی کماکان با هم ملاقات و دیدار کنیم، فرزندم را دچار ابهام و سردرگمی نمی کند؟ آیا مواجه شدن با واقعیت و قبول طلاق برای چنین کودکانی پس از جدایی آزمایشی مشکل تر نیست؟ این نوع جدایی لزوماً برای بچه ها بهتر یا بدتر از طلاق رسمی نیست. به همین جهت، پدر و مادر مجازند با هم قرار ملاقات بگذارند یا برای مدتی از هم دور باشند یا در صورتی که ضرورت یابد به ازدواج خود خاتمه دهند. نحوه جدایی و طلاق آن قدر مهم نیست که آماده کردن کودک از قبل و سازش پذیری او با مسئله طلاق پس از جدایی حائز اهمیت است.

در زیر راهنمایی ها و رهنمودهایی به صورت نمونه برای والدینی که قصد جدایی دارند، آمده است. هرگاه پدر و مادر مناسب تشخیص دادند می توانند چند روز قبل از جدایی، کودک را آماده کنند زیرا اگر یک روز صبح بچه از خواب برخیزد و ببیند پدرش خانه را برای همیشه ترک کرده یا پس از یک مشاجره شدید در مقابل او یکی از طرفین منزل را رها کند صدمه روحی شدیدی به طفل وارد خواهد شد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۶**

بچه های طلاق

دکتر ادوارد تایبر، روانشناس - ترجمه توراندخت تمدن (بخش چهارم)

ای است که معمولاً طفل با پدر و مادری که با او زندگی نمی کند، دارد. برای نمونه با پدر و مادری برخورد کردم که مدت ها درباره رفتار خنده آوری که کودک به هنگام ملاقات با پدر داشت، گفتگو می کردند. طبق توافق قبلی، هر چهارشنبه پدر برای گرفتن بچه می آمد و او را به خانه خود می برد. به مجرد آنکه آن دو از منزل بیرون می آمدند، دختر شروع به گریه می کرد و تمام شب احم آلود بود و روز بعد که به نزد مادر می آمد شروع به صحبت درباره بابا می کرد و از اشتیاقی که برای ماندن نزد او داشت سخن می گفت.

والدین چگونه می توانستند تضاد کودک را برای خود توجیه کنند. از یک سو این ابهام برای مادر پیش می آمد که رفتار زنده پدر سبب بی میلی طفل به رفتن به نزد او شده، و از سوی دیگر پدر نسبت به دختر احساس بیگانگی می کرد و از مادر رنجیده خاطر بود برای آنکه طفل آشکارا مادر را به او ترجیح می داد. وقتی آنها را ملاقات کردم پدر دیگر شوق چندانی به دیدار دختر نداشت.

پس از آنکه تشویش های ناشی از جدایی والدین را که خاصه در کودکان سه ساله شدت دارد برایشان شرح دادم، هر دو متوجه تعارض دختر خود شدند و به این واقعیت پی بردند که ناراحتی و نگرانی وی درست از لحظه ای که پدر خانه را ترک کرد شروع شده بود. با عزیمت و دوری پدر، ترس از تنهایی در کودک بیدار شده بود. آنها را راهنمایی کردم چگونه درباره هراس ناشی از رها شدن با فرزند خود صحبت کنند و موضوع طلاق را بیشتر برایشان بشکافند. پدر و مادر جداگانه به کودک اطمینان داده بودند که گرچه جدا از هم زندگی می کنند اما برای «همیشه» ماما و بابای او باقی خواهند ماند و هیچوقت وی را ترک نکرده و از او دور نمی شوند.» در همان هفته اول دختر خردسال بدون دردرس از منزل مادر به نزد پدر رفته بود.

چگونه به کودکان کمک کنیم تا مسئله طلاق و جدایی پدر و مادر را بپذیرند

اگر بچه ها را از پیش با مسئله طلاق و جدایی آشنا نکنیم امکان ابتلای آنها به ترس های ناشی از تنهایی و تشویش که پس از جدایی شدت پیدا می کند، افزایش می یابد. به طور کلی چنانچه کودک از پیش با مسئله طلاق آشنا شود، درک و پذیرش تمام مراحل آن به مراتب برایش راحت تر خواهد بود. در اکثر موارد، بدون آنکه توضیحی از پیش به بچه داده شده باشد،

چگونه کودکان هراس ناشی از دست دادن عشق پدر و مادر را ابراز می کنند؟

والدین باتوجه به الگوهای رفتاری کودک می توانند به نگرانی ناشی از تنهایی او پی ببرند. در درجه اول جدایی هایی که طفل در طی روز به راحتی می پذیرفت، پس از طلاق برایش نفرت آور می شود، مثل رفتن به مدرسه، تنها ماندن با پرستار یا حتی ماندن در رختخواب به هنگام شب. بچه چهارساله ای که قبلاً با شوق و اشتیاق از ماشین پیاده می شد و به مهدکودک می رفت، پس از جدایی به پدر یا مادر می چسبید و حاضر نیست از ماشین پیاده شود. «جائی» که شب ها به راحتی به رختخواب می رفت، اکنون مادرش را با بهانه های مختلف به ستوه می آورد و پیوسته با لیوان آبی بیشتر یا داستان دیگری می خواهد که برایش خوانده شود یا از هیولایی که ممکن است در تاریکی به سراغش بیاید ابراز وحشت می کند. اگر پدر یا مادر تصمیم به رفتن به مهمانی داشته باشند به مجرد رسیدن پرستار ساعتی، کودک مثل بمب منفجر می شود و داد و فریاد راه می اندازد. به طوری که لحظات را بر صبورترین و بی تقصیرترین والدین حرام می کند. هرگونه غیبتی، حتی اگر کوتاه باشد این وحشت را به دل کودک می اندازد که ممکن است پدر و مادر دیگر برنگردند.

والدین معمولاً در مقابل چنین رفتارهایی خشم و بی قراری از خود نشان می دهند که گاهی هم متوجه آنها نیست و با وجود آن که واکنش آنها قابل درک است لیکن این بازتاب ها صرفاً به صورت عادت تکراری عذاب آوری در می آید که هم تضاد والدین و هم طفل را افزایش می دهد. پدر یا مادر مستاصل معمولاً از بهانه جویی های پی در پی طفل عصبانی و خسته شده و او را تهدید یا تنبیه می کنند. در مقابل این خشنونت، بچه ها که خود را نیازمند به نوازش بیشتر می بینند احساس می کنند که پدر و مادر آنها را رده کرده یا از خود دور می سازند. این واکنش ها سبب می شود بچه بیشتر احساس تنهایی کند و از رها شدن وحشت نماید. در چنین موقعیتی به دلیل نیاز کودک به دریافت اعتماد به نفس بیشتر، خواهش ها و زیاده طلبی هایش رو به افزایش می گذارد و متاسفانه او را بیش از گذشته از پدر یا مادر دور و بیگانه می کند.

شرایط دیگری که پس از جدایی به اضطراب کودک می افزاید، ملاقات های آخر هفته

خال کوبی، با اما و اگر حق جا نیفتاده تن آدمی

نیلوفر رستمی



دادن آدم‌های موفق دارای تنو روی سینه یا دست‌هایشان، ترس و قبح آن را کاست. اکنون، به ویژه در سال‌های اخیر، خال کوبی به دنیای هنر مربوط می‌شود که نه تنها خلاف کاران و معتادان، بلکه حتی اساتید دانشگاه، هنرمندان، سیاستمداران و پزشکان نیز به نقش کشیدن بر بدن خود علاقه‌مند شده‌اند. همگی آنها با علاقه به داشتن نشانه‌ها و نقش‌های رنگی بر بدن خود، اصرار دارند که به جامعه بیرونی اعلام کنند حوزه حرفه‌ای با حوزه شخصی‌شان متفاوت است و تنها آنها هستند که بر بدن خود حاکم‌اند.

در نوامبر ۲۰۱۵، «آلن پودریل»، عکاس انگلیسی در یک پروژه از افرادی که کل بدن‌شان از سر تا نوک انگشت پا خال کوبی شده و پر از رنگ و نقش هستند، عکاسی کرد. در این پروژه، از هر شخصیت دو عکس دیده می‌شود، یک عکس برهنه از او با تتوهایش و دیگری عکسی با لباس که تتوهایش کاملاً از نظر پنهان هستند. در پایین هر عکس هم نقل قول شیرینی از این افراد درباره انگیزه یا حس خود از خال کوبی‌هایشان آورده شده است.

آلن پودریل می‌گوید این عکس‌ها، پیچیدگی هویت انسان‌ها را نشان می‌دهند. آنهایی که سر تا پایشان پر از تتو است، معمولاً در برابر انظار عمومی خود را کاملاً می‌پوشانند و شاید فقط بخش کوچکی از تتوهای آنها مشخص باشد. او این سوال را مطرح می‌کند که آیا

وقتی متوجه می‌شویم روی بدن شخصی یک ببر غول پیکر نقش بسته است، نگرش ما نسبت به او تغییر می‌کند؟ آیا هر یک از تصاویر نقش بسته بر بدن او می‌توانند خود واقعی او را برای ما برملا کنند؟

داشته باشند. این افراد شامل کارگران ساده تا سیاستمداران شناخته شده را شامل می‌شوند. در این مطلب آمده بود تا مدت‌ها تصور عموم مردم آمریکا این بوده که خال کوبی متعلق به آدم‌های «با تحصیلات اندک»، «مشکل‌دار» و «معتاد» است که البته به مرور چهره‌های شناخته شده در عرصه هنر، سیاست و پزشکی با خال کوبی‌های بزرگ و قابل مشاهده بر روی بدن خود، این تصور را تغییر دادند.

تاریخ خال کوبی و عصر قبیله‌ها

تاریخ‌شناسان و باستان‌شناسان قدمت خال کوبی را به «عصر قبیله‌ها» مربوط می‌دانند که هر قبیله‌ای با خال کوبی خاص، اعتقادات مذهبی خود را نشان می‌داده است تا به این شکل، از قبایل دیگر قابل تشخیص باشد. اما از اواخر قرن هشتم، داشتن خال کوبی به صورت جدی از سوی کلیساها در اروپا منع شد. کلیساها در آن زمان عنوان کردند هر کس که خال کوبی داشته باشد، معنایش جز بت‌پرستی و تمایل به شیطان نیست. دیرتر، خال کوبی در میان سربازان و برخی گروه‌های خلاف‌کار اروپایی رایج شد. کسانی که مثلاً اعضای یک گروه خلاف بودند، همگی خال کوبی‌های مشابهی روی بخش مشخصی از بدن خود نقش می‌زدند و یا در زاین اطلاعات سری از جرم و جنایتی به شکل تتوها بر روی بدن نقش می‌بسته است.

تفکر ممنوعیت تتو تا قرن بیستم ادامه داشت. در این قرن، فقط تعداد اندکی از مردم خال کوبی‌های کوچکی بر نقاط مخفی بدن خود داشتند و هنرمندان فعال در این زمینه هم از ترس زندان، مخفیانه فعالیت می‌کردند. اما آرام آرام تلویزیون با نشان

درمانی خود کسانی را انتخاب کنند که دارای تتو هستند تا حداقل وجه ظاهری مشترکی با بیماران خود داشته باشند. سایتی به نام «رسانه» در فوریه ۲۰۱۸ در مطلبی با عنوان «آیا تتو دکترها و پرستارها مساله بزرگی است»، نتیجه تحقیق از ۱۵۰ بیمار در یک نظرسنجی را منتشر کرده و با نشان دادن دو عکس از یک پزشک و پرستار با تتو و یک عکس بدون تتو به بیماران، از آنها خواسته بود نظر خود را درباره این که کدام یک حرفه‌ای‌تر هستند، بگویند. براساس نتیجه این نظرسنجی، اکثر بیماران باور داشتند که هیچ فرقی میان پزشکان و پرستاران با تتو و بی‌تتو در زمینه تشخیص و فهم شغلی و مراقبت وجود ندارد. عکس اول این مطلب نیز دو عکس متفاوت از یک پزشک است. یکی در یونیفورم پزشکی که تنها بخش کوچکی از بازوان تتو شده‌اش معلوم است و عکس دوم که همان پزشک مورد نظر در لباس اسپرت با تتوهای زیادی از بدنش دیده می‌شود.

در این مطلب همچنین با اشاره به تغییر نگاه‌ها نسبت به تتو داشتن در بیمارستان‌ها و کلینک‌های آمریکا، به بیمارستان «اوتوا» اشاره شده است که در سال ۲۰۱۱ در دستور عمل پوشش خود اعلام کرد پرسنل موظف هستند تتوهای خود را زیر لباس‌هایشان مخفی کنند. اما با اعتراض‌های مکرر کارکنان بیمارستان، این بند دو سال بعد، در سال ۲۰۱۳ از مقررات پوشش بیمارستان اوتوا حذف شد.

در مطلب دیگری با عنوان «حرفه‌ای خال کوبی شده» که در ماه می ۲۰۱۳ منتشر شده است، آمده بود فعالان حقوق بشر برای جا انداختن حق تن آدمی، راه طولانی دارند چرا که براساس تحقیقی از سه هزار مدیر با تتوهای قابل مشاهده بر بدن، حداقل ۳۰ درصد آنها دلیل نگرفتن ارتقا شغلی را داشتن تتو خوانده بودند. در یک نظرسنجی دیگر در سال ۲۰۰۷، از حدود ۵۰۰ کارمند در سراسر آمریکا، ۴۲ درصد آنها اعتراف کرده بودند که تتو بر بدن دارند.

بین ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۳، بسیاری از کسانی که تتو داشتند، سر از مراکز لیزر و پوست برای پاک کردن تتوهایشان درآوردند تا بلکه با حذف آنها، بتوانند در جاهای معتبر استخدام شوند یا بدون نگاه قضاوت‌مندانه دیگری تحصیل کنند و یا فقط در جامعه حضوری ساده و بی‌دردسر

«فقط یک دیوانه می‌تواند تصور کند که من به خاطر داشتن تتوها روی بدنم، یک بازنده، یک معتاد و یک شیطان پرست یا فرد غیر اخلاقی هستم. من هر روز سخت کار می‌کنم، مالیاتم را می‌پردازم، از قانون پیروی می‌کنم، خدا را دوست دارم و عزیزانم را مانند بقیه در بغل می‌گیرم. به نظرم تنها تفاوت من با دیگرانی که تتو ندارند، این است که من به آنها برای این که تتو ندارند، با تحقیر نگاه نمی‌کنم.» این‌ها حرف‌های پزشکی به نام «دیوید اوزر» است که مدرک پزشکی خود را از «دانشگاه کلمبیا» گرفته است.

خال کوبی نه تنها در ایران بلکه هنوز در کشورهای مانند آمریکا نیز کاملاً جا نیفتاده است. البته در آمریکا و اروپا منظور از جا نیفتادن خال کوبی یعنی خال کوبی‌هایی که سراسر بدن را یا حداقل بخش زیادی از آن را فرا گرفته باشد. در حالی که در ایران حتی خال کوبی یک پروانه کوچک بر بدن هم می‌تواند به مساله و حساسیتی بزرگ تبدیل شود. واقعیت این است که در جهان هنوز مقله اختیار تن آدمی جا نیفتاده است و تن هر کس فقط برای خودش نیست بلکه به جامعه‌ای تعلق دارد که هر روز نظاره‌گر آن است. جامعه اختیار تن ما را هم به نیغما می‌برد تا آنجا که خال کوبی یا تتو کردن بر بدن‌مان باید با اجازه همسر، والدین، مسئولان مدارس و یا کارگزینی‌های ادارات و سازمان‌ها باشد.

در بخشی از انجیل آمده است: «آیا نمی‌دانید که بدن شما یک معبد روح‌القدس است که از سوی خدا فرم داده شده و شما صاحب آن نیستید؟» براساس همین تکه از انجیل، کلیساهای اروپایی قرن‌ها داشتن خال کوبی را منع کردند. این روزها اگرچه تتو کردن در جوامع غربی به امری بسیار طبیعی تبدیل شده است اما هنوز تتوهایی که قابل مشاهده هستند، در برخی از شغل‌ها مانند پرسنل پزشکی و کادر بیمارستان و حیطة فعالیت‌های سیاسی، قضایی و آموزشی مساله بزرگی است تا جایی که برخی از مراکز کاری در آمریکا یکی از مقررات پوشش خود را نداشتن تتو قابل مشاهده در بدن، صورت و سر ذکر کرده‌اند.

اما در مقابل، برخی از بیمارستان‌ها و مراکز درمانی ترجیح می‌دهند طبق نظرسنجی‌های اعمال شده، از بین پرسنل



شب یلدا

چونکه پاییزان سفر آغاز کرد
سوز سرما راه خود را باز کرد
شد هوا سرد و شبانگهان دراز
شام یلدا سفره اش را باز کرد
روزها کوتاه و بارانی شده
آفتاب شد کم فروغ و بهر تابش ناز کرد
در شب یلدا که پایان شد خزان
بهر ایرانی کتاب تازه‌ای را باز کرد
رسم دیرین است و آیینی کهن
جشن یلدا بین ایرانی جماعت جای خود را باز کرد
سفره یلدا چه رنگین سفره ایست
هندوانه نار شیرین چهره اش را باز کرد
در میان جمع یک شیرین بیان
شعر می خواند ز حافظ فال را هم باز کرد
دور هم بودن شماریم مغتتم
تا که شاید یک شبی دل را ز غم آزاد کرد
فروغ سیادت

با تشکر از جناب دکتر حسین ارفع که شعر زیر را برای ماهنامه پژواک فرستاده‌اند.

سلام بر تو ای وطن

سلام ای خاک خوب سرزمین
سلام ای نقش پاکت بر جبینم
سلام ای یادگار جام جمشید
سلام ای سرزمین شیر و خورشید
سلام و صد سلام بر خاک پاکت
به کوروش کو زدی بوسه به خاکت
سلام ای زادگاه و مهد شیران
سلام ای پرورشگاه دلیران
سلام ای زادگاه رستم و زال
سلام ای پیر خرم‌دل به هر سال
سلام بر مرزبانان دلیرت
به کرد و لر، بلوچ همچو شیرت
به آذربایجان باشد سلامم
نباشد غیر از این هم در کلامم
سلام بر رشت و ساری یزد و کرمان
صفاهان و خراسان تا به تهران
به هرمزگان و خوزستان و شیراز
به دشتستان و ان صحرای پُر راز
ز یاران جدا مانده ز مادر
به شمس و مولوی آن پیر داور
سلام من به یک یک مردمانت
به تو ایران زمین و عاشقانت
سلامم بر تو و پاینده باشی
تو ایران خاک پاکم زنده باشی



رادیو ۲۴ ساعته بامداد، ساکرامنتو

اخبار محلی، ایران و جهان - گزارش های گوناگون
گفتگو با دانشمندان، بزرگان علم و ادب
موسیقی روز - تفسیر مسائل سیاسی و ورزشی

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه
از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM
اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

خدمات مهاجرتی لونا

منا موسوی



310.310.1291

نیازهای مهاجرتی از قبیل تکمیل، ارسال و پیگیری

درخواست گرین کارت برای افراد خانواده . ویزای نامزدی
درخواست شهروندی آمریکا (سیتیزن شپ)
تمدید گرین کارت

خدمات ثبت و احوال ایران و تنظیم وکالت نامه
برای هموطنان مقیم آمریکا بدون حضور در واشنگتن



INSTAGRAM: LOONA_IMMIGRATION_SERVICES



عشق چیست؟

آرین رسولی

عشق بعنوان یکی از جذاب ترین پدیده ها برای بسیاری از انسانها است و از همین رو اکثر اندیشمندان در این باب سخن گفته اند. کتاب های متعدد، داستان ها و رمان و ادبیات سراسر از موضوعات عاشقانه و یا پرسش در مورد چیستی این پدیده بوده است. اما به طور کلی سه دیدگاه پیرامون عشق همواره تا امروز مطرح است نگاه اول عشق را به منزله پدیده ای فرا مادی و روحانی که در روح انسان شکوفا می شود. نگاه دوم عشق را پدیده ای وابسته و محدود به رابطه جنسی و نیازهای جنسی و نگاه سوم عشق را ترکیبی از نیاز های روحی روانی، احساسی و جنسی می داند.

تعبیر عشق در میان نویسندگان و فلاسفه

هستند که عشق غیر ارادی به سراغمان می آید، چنانچه ژان لوک گدار میگفت: «عشق چیزی نیست که دنبالش بگردیم و چیزیست که اتفاق می افتد» یا ژان پل سارتر که معتقد بود عشق یک نوع جنون است مثل جنون ثروت و مقام و... و نگاه نیچه که همینطور بود و عشق را دیوانگی کوتاه مدت قبل از ازدواج می دانست (البته جایی هم می گوید بدون دیوانگی نتوان زیست) همچنین به نقد ازدواج هم پرداخت و فیلسوفان بزرگی که ازدواج نکرده اند را مثال می زند. یا کافکا که با ذوق نا امید خود می گفت: «عشق مثل چاقویی است که عاشق در زخم های خود میچرخاند.» یعنی اراده ندارد تا این درد و رنج و آسیب را به خود نرساند و البته برخی معتقد بوده و هستند که عشق آفریننده درد و رنج است. برای مثال هربر لوبوریه عشق را نقطه ضعف انسان که دردساز است معرفی می کند، چنانکه شب پره ها علاقه به آتش داشته یا مگس ها به ماده چسبناک. یا اروین یالوم که معتقد بود در جدال با عشق شما پیروز میدان نخواهید بود. رومن گاری نوشته است: «می گفتند تنها چیزی که همه درد ها را دوا می کند عشق است» برخی نیز در نقطه مقابل این دیدگاه عشق را لذتیخس تعبیر کرده اند. اما از نقاط اشتراکی که در گفته های نویسندگان و فلاسفه می توان اشاره کرد ، قدرت

همانطور که گفتیم اکثر اندیشمندان، نویسندگان و دانشمندان کم و بیش به این پدیده پرداخته اند. در میان نظرات و سخنان آنها نقاط اشتراک و اختلاف نیز وجود دارد. افلاطون در ضیافت از زبان یکی از حضار می گوید: «ابتدا انسان ها جفت جفت به هم وصل بودند، یعنی چهار پا و چهار دست و چهار چشم و دو سر و... داشتند و سپس از هم جدا شدند. آنهایی که عاشق می شوند همان جفت های گذشته هستند که یکدیگر را پیدا کرده اند.» البته مشخصا افلاطون این تمثیل را بعنوان یک داستان جذاب از زبان یک شخصیت داستان عنوان می کند و به نظر نمی رسد به چنین داستان تخیلی باور داشته باشد. به هر حال این داستان یکی از داستان های ماندگار تخیلی در باب عشق بوده است.

برخی از آنها معتقدند عشق پدیده ای ارادی است و شخص در عاشق شدن نقش دارد. اریک امانوئل اشمیت می گوید: «به جایی که از عشق توقع داری تا بهت ثابت کنه وجود داره، تو باید به عشق ثابت کنی وجود داره.» یا ویکتور هوگو که می گفت: «به کسی عشق بورز که لایق آن باشد» و آنتوان چخوف که رفتار ما با دیگری را نشان دهنده عشق می دانست، نه احساس ما و... از طرفی در نقطه مقابل آن تعداد زیادی معتقد بوده و

آلن دو باتن می گوید: «عشق نوعی کمبود های درونی ما و جستجوی این کمبودها در دیگران است. و غالباً ما این به خطا در پی جبران این کمبودها در وجود معشوق هستیم. برای مثال عدم صداقت. ما سعی میکنیم حلقه صداقت را به گردن معشوق بیندازیم و عدم صداقت خود را با صداقت دیگری جبران کنیم. به عبارت دیگر این نیمه گمشده ما، همان خصوصیات نداشته و ضعف های ما هستند که تصور می کنیم در وجود دیگری بروز پیدا کرده است.» زیگموند فروید عشق را پدیده ای منحصر و وابسته به رابطه جنسی می دانست. البته نظرات فروید بسیار مفصل و گسترده است و از جنبه های مختلف به آن پرداخت. از نظر فروید خرسندی جنسی نماد تمام کامرانی هاست. او حتی عشق های دیگر، از عشق برادرانه و... را نیز مربوط به امیال جنسی منع شده می دانست. او نوعی خود فریبی را در تجربه های عاشقانه عرفانی میدید. او به عشق انتقالی و عشق فراقکن اشاره می کند و سطوح مختلفی از عشق را مطرح می کند. در نظر فروید به طور کلی عشق پدیده ایست که با کوری همراه است. یعنی انکار واقعیت و همچنین فروید می گفت ابژه محبوب در بزرگسالی تمام و کمال به تحولات کودکی مرتبط است.

حیرت انگیز عشق است. قدرتی که توان هر کاری را به عاشق یا علیه او می دهد. مارک تواین می گفت: «از عشق بدم می آید چون یک بار عاشق شدم و باعث شد مادرم را فراموش کنم.» شوپنهاور نیز می گفت: «عشق همچون شعله ایست بی مانند و عاشق برای بدست آوردن عشق خود می تواند تمام آنچه تاکنون بدست آورده را قربانی کند» یا آگاتا کریستی که می گفت: «عشق می تواند یک آدم عوضی را به انسانی شریف تبدیل کند یا بلعکس» و یکی از بهترین تعابیر که سوفوکلس در آنتیگونه از زبان شخصیت تیرسیاس می نویسد: «عشق خطرناکه، چون نمیداره از چیزهای خطرناک بترسی!» آلبر کامو معتقد بود: «انسان فقط یکبار عاشق می شود، چون فقط یکبار نمی ترسد تا همه چیز خود را از دست بدهد.»

به هر حال از هر نویسنده و هنرمند و ادیبی گرفته تا فلاسفه، همگی در باب عشق نظری داده اند که ذکر و توضیح تمام آنها، خصوصاً فلاسفه در این مطلب مقدور نیست و هر کدام نیازمند توضیح مجزا هستند. اما از مهم ترین کسانی که به تفصیل و جامع در مورد عشق نوشته اند و به گمان من توضیح آنها لازم است، آلن دو باتن، زیگموند فروید و اریک فروم بودند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

انجمن سخن شمال کالیفرنیا

کلاس شرح غزل های حافظ در ZOOM

توسط مسعود سپند

هر سه شنبه، از ساعت ۸ شب، شرح یک غزل حافظ

کُد ورود به کلاس در ZOOM

۸۲۲۸۷۶۹۵۵۹۰

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 549 728 773 * Password: 405 756

(408) 221-8624

ادامه مطلب عشق چیست... از صفحه ۴۷

یک معشوق است.

عشق از نظر علمی / مغز

نقاط بسیاری در مغز، بویژه آن مناطقی که با پاداش و انگیزه در ارتباط هستند، با حضور و یا فکر کردن به معشوق فعال می‌شوند. این نواحی شامل هیپو کمپوس، هیپو تالاموس و قشر کمر بندی جلوی مغز می‌شود. فعالیت این نقاط احتمالا باعث رفتار تدافعی می‌شود، اضطراب را کاهش می‌دهد و در طرف مقابل ایجاد اعتماد می‌کند. به علاوه، نواحی مثل آمیگدال و لوب پیشانی در واکنش به عشق، غیر فعال می‌شوند: فرآیندی که وظیفه آن کاهش کلی احساسات منفی یا قضاوت معشوق است. از همین رو فعالیت مغز در واکنش به شریک عشقی هم پاداش کنش متقابل اجتماعی دارد و هم مانع از واکنش‌های منفی می‌شود. مرزی که مشخص می‌کند، مغز در دوران اولیه عاشقی فعال شده و به نظر می‌رسد هم رفاه ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد و هم مرز بین اینکه یک رابطه موفق بوده است یا نه را مشخص می‌کند. برای مثال، خوشحالی و تعهد به شریکتان و رضایتمندی از رابطه‌تان، هر کدام به شدت فعالیت مغزی وابسته‌اند.

اثرات هورمون

اکسی توسین و وازوپرسین هورمون‌هایی هستند که بیشترین ارتباط را با عشق دارند. آنها توسط هیپوکمپوس تولید می‌شوند و توسط غده هیپوفیز آزاد می‌شوند. با این حال که هم مردان و هم زنان تحت تاثیر اکسی توسین و وازوپرسین قرار دارند ولی زنها بیشتر به اکسی توسین و مردها بیشتر به وازوپرسین حساس هستند. اشباع دو هورمون اکسی توسین و وازوپرسین در مرحله‌های شدید دوران عاشقی افزایش پیدا می‌کنند. این هورمون‌ها بر روی سیستم‌های زیادی در مغز تاثیر می‌گذارند و گیرنده‌های حاضر در تعدادی از نواحی مغز با عشق مرتبط هستند. بخصوص، اکسی توسین و وازوپرسین با سیستم پاداش دوپامینرژیک برهم کنش دارند و می‌توانند دوپامین آزاد شده توسط هیپوکمپوس را تحریک کنند. فعال شدن مسیرهای دوپامینرژیک در طی یک دوره عاشقی، احساسی لذت بخش از پاداش، درست می‌کند. همچنین این مسیرها با رفتارهای اعتیادآور و با رفتارهای وسواسی پایدار و وابستگی احساسی که اغلب در مراحل اولیه عشق دیده می‌شود، در ارتباط است.

در دیدگاه وی عشق به معنای رابطه ای ناآگاه نسبت به غیر است و آن را گاهی انتخاب مطلوب یا رانش (اروس) و گاهی عشق جنسی (لیبیدو) می‌نامید. البته انتخاب مطلوب به معنای غیر جنسی بودن نبود. فروید عشق ناشی از لیبیدو را در رابطه با اروس قرار می‌داد. یعنی عشق پدیده ای دفع شده و دارای قدرت در ناخودآگاه است. سرانجام انتخاب فرد عاشق برمی گردد به اینکه معشوق چقدر با تخیلات عاشق از طریق عقده ادیپ هماهنگ است. به بیان ساده تر یعنی فرد از کودکی تخیلات مختلف را در ناخودآگاه خود پرورانده و در بزرگسالی به دنبال ارضای این تخیلات از طریق معشوق است. از طرفی فروید عشق را از مهر و محبت جدا نمی‌کرد (برخی این تصور اشتباه را در مورد نظرات فروید دارند)، بلکه برانگیختگی مهر و محبت را نیز ناشی از این تحولات که ذکر شد می‌دانست.

اریک فروم عشق را به پنج قسم تقسیم می‌کرد: ۱- عشق برادرانه ۲- عشق مادرانه ۳- عشق جنسی ۴- عشق به خود ۵- عشق به خدا

از نظر فروم عشق فعال بودن است نه فعل پذیر بودن. به طور کلی خصیصه فعال بودن عشق را می‌توان گفت که عشق در درجه اول نثار کردن است و نه دریافت کردن. جدا از عنصر نثار کردن، خصیصه فعال عشق متضمن عناصر اساسی دیگری است که همه در جلوه‌های گوناگون عشق مشترک اند. که عبارت است از: ترجم، احساس مسئولیت، احترام و دانایی.

از نظر وی عشق در وهله نخست وابسته به یک شخص خاص نیست، بلکه بیشتر نوعی رویه و جهت گیری منش آدم است که او را به تمامی جهان، نه به یک معشوق خاص پیوند می‌زند. اگر انسان فقط یکی را دوست داشته باشد و به دیگران بی اعتنا باشد، پیوند او عشق نیست بلکه یک ناع وابستگی و خودخواهی گسترش یافته است.

از همین رو فروم معتقد بود راز سعادت بشر در عشق است. او می‌گوید: «عشق یک استعداد درونی است، با وجود اینکه اکثر مردم فکر می‌کنند علت عشق وجود معشوق است، در حقیقت آنها فکر می‌کنند چون هیچکس دیگری را جز معشوق دوست ندارند. این خود دلیلی بر شدت عشقشان است. این دقیقا همان اشتباهیست که قبلا اشاره شد، چون مردم نمی‌توانند درک کنند عشق نوعی فعالیت و نوعی توانایی روحی روانی است، فکر می‌کنند تنها چیز لازم پیدا کردن

عشق مادرانه هم غیر فعال هستند. بعلاوه تراکم افزوده و کم شده اکسی توسین، نسبت عشق مادرانه را بالا و پایین می‌برد اما تفاوت‌هایی هم بین واکنش‌های عشق مادرانه و رومانیتیک رخ می‌دهد. به عنوان مثال عشق مادرانه نواحی از مغز را فعال می‌کند (مثل ماده خاکستری اطراف مجرا) که در طی عشق رومانیتیک فعال نمی‌شود که این مسئله طبیعت منحصر به فرد پیوند مادرانه را نشان می‌دهد. چیزهای بسیار کمی مثل مراحل اولیه عشق واقعی یا عشقی که یک مادر نسبت به فرزند خود احساس می‌کند بدون تلاش است ولی واقعیت بسیار پیچیده‌تر است.

چه زمان عشق متولد شد

و چرا به عشق نیاز داریم؟

پروفسور هلن فیشر، مردم شناس، معتقد است ماجرای عشق از زمانی اتفاق افتاد که روی دوبا راه رفتن اجداد بشر شروع شد. ازوقتی که موجود ماده نتوانست نوزادش را بر روی پشتش حمل کند و مجبور شد نوزاد را در آغوش بگیرد. از آن پس فقط مادر و فرزندان که حمایت زوج مذکر را داشتند شانس بیشتری برای زنده ماندن پیدا می‌کردند. از آن موقع برای حفظ بقا در شرایط جدید سیستم‌های عصبی این شاخه از پستانداران به گونه ای شکل گرفت که احساس ماندن با جفت در مغزشان ماندگار شود و عشق متولد شد.

مطالعات نشان داده مدت زمان این حس عاشقی معمولا بین هجده ماه تا سه سال بوده است یعنی زمانی که بین تولد تا راه رفتن نوزاد لازم است. مشاهده شده زنان قبيله ای در جنوب آفریقا هر چهار سال یک بار و هر بار از پدری جدید باردار می‌شده‌اند. آمارهای جامعه مدرن نشان می‌دهد که نیمی از جدایی‌های زوج‌ها در چهار سال اول زندگی مشترک اتفاق می‌افتد. یعنی به طور غریزی شور عشق حدود سه سال بیشتر نمی‌ماند.

نتیجه گیری و نظر شخصی

با توجه به توضیحاتی که داده شد میتوان نتیجه گیری کرد که عشق و وابستگی، انواع و اقسام مختلفی دارد. عشق به مادر و برادر، به دوستان و عشق رومانیتیک (عشق به جنس مخالف، هم جنس و همسر ..) و عشق‌های مختلف دیگر مثل عشق به یک اسطوره و یا شخصیت تاریخی و... در این صورت واژه عشق برای بکارگیری در مورد تمام این پدیده‌ها خیلی دقیق نیست. فقط می‌توان گفت وجه اشتراک در این موارد علاقه شدید است. اما از نظر نواع و کیفیت، تمام موارد متفاوت هستند.

ادامه مطلب بکشید اما... از صفحه ۴۳

زیبایی لیپوساکشن، کاشت مو یا دیگر جراحی‌های زیبایی ختم می‌شود.»

پریسا در مورد هزینه‌های جراحی‌های زیبایی می‌گوید: «کلینیک ما چون هم خیلی معروف شده و هم بالای شهر است، هزینه‌هایش یک مقدار از جاهای دیگر بالاتر است اما سفارش و تخفیف و پرداخت در چند نوبت هم داریم. معمولاً گران‌ترین عمل در کلینیک ما لیپوساکشن است که حدود چهار میلیون تومان هزینه آن می‌شود. بعد از آن، جراحی بینی است که بسته به دکتری که عمل می‌کند، ۲۰ تا ۳۰ میلیون تومان هزینه دارد. بزرگ کردن سینه که جزو جراحی‌های متداول و رایج مجموعه به شمار می‌رود، بین ۵ تا ۱۶ میلیون تومان است. بعد از آن لیفت‌ها حدود شش تا هشت میلیون تومان، چال گونه پنج تا شش میلیون تومان و لیزر پوست و افتادگی پلک هم پایین‌ترین قیمت جراحی زیبایی در لیست مجموعه ما هستند که حدود چهار میلیون تومان هزینه دارند.

پریسا در مورد آثار و میزان درد این جراحی‌ها می‌گوید: «خطرناک‌ترین آنها لیپوساکشن است که حدود پنج درصد خطر از بین رفتن بیمار را هم دارد. به همین خاطر از سایر جراحی‌ها گران‌تر است. بعد از آن، جراحی بینی دوره نقاهت طولانی دارد و برای خواب باید تا یک ماه کاملاً هوشیار خوابید. بزرگ کردن سینه هم جراحی پر دردسری است و گاه سلیکون و مایع داخل سینه حرکت می‌کند و مراجعه کننده را به دردسر می‌اندازد و نیاز به مراقبت جدی دارد. جراحی دیگری نیز با این که به نظر کوچک می‌رسد اما عوارض جدی و بزرگی می‌تواند داشته باشد، چال گونه است. این یکی از جراحی‌های جدید است که با فلج یک عصب روی گونه، موقع خنده، یک چال روی لب می‌افتد و طرف‌داران زیادی دارد. یکی از دوستان خودم بعد از این جراحی دو هفته تمام دهان و لثه‌اش دچار عفونت شد و هیچ غذایی نمی‌توانست بخورد.

همان‌طور که آمارهای رسمی نشان می‌دهند، بیشتر متقاضیان عمل‌های جراحی زیبایی خانم‌ها هستند. یکی از دلایل این موضوع، علاوه بر حساسیت بیشتر خانم‌ها روی عمل‌های زیبایی، مساله ازدواج است.

در میان جراحی‌های رایج زیبایی، امروز در دنیا بزرگ کردن سینه‌ها از رایج‌ترین‌ها است. اما در ایران هم چنان جراحی بینی بالاترین‌ها آمار جراحی‌ها در حوزه زیبایی را تشکیل می‌دهد.

پریسا می‌گوید هر روز البته تب یک جراحی جدید راه می‌افتد: «جراحی پلک، لیزر پوست، کاشت مو، لیفت گردن، بزرگ کردن سینه، لیفت بازو، لیفت صورت، لیپوساکشن و چال گونه و... جزو جراحی‌های جدید و بسیار پر مخاطب هستند. به جز کاشت مو و در بعضی موارد لیپوساکشن، عمده مخاطبان این جراحی‌ها خانم‌ها هستند. تازه این‌جا کلینیک زیبایی است و کلی اقدامات زیبایی دیگر که اصلاً در دسرشان کم نیست، مثل هاشور ابرو و میکرو بلیدینگ و... هم در آرایشگاه‌ها و مراکز خدمات زیبایی انجام می‌شود.»

دکتر جامعه‌شناس معتقد است یکی از دلایل زیاد شدن جراحی‌های زیبایی در ایران، تن ندادن جوانان به ازدواج است: «بالارفتن سن ازدواج در ایران دو دلیل عمده دارد، مساله اقتصادی و ایجاد حس عدم پذیرش مسئولیت در آقایان و همچنین بالا رفتن توقع خانم‌ها و گرایش آنها به زندگی لوکس. این مساله باعث ایجاد نوعی وسواس و سخت‌گیری بین جوان‌ها شده است. یکی از ابزارهایی که جوانان برای ایجاد حس امنیت و آرامش فکری خودشان در تقابل با بحران ازدواج به آن دست می‌زنند، مساله جراحی‌های زیبایی است. شاید در اصل موضوع تأثیری نداشته باشد اما حال خودشان را بهتر و دغدغه این‌که ازدواج نکرده‌اند چون چاق هستند، بینی بزرگ دارند، اندام جنسی جذابی ندارند و از این قبیل مسایل را در ذهن خود کم‌رنگ می‌کنند.»

او البته تأکید می‌کند که جراحی زیبایی فقط مختص مجردها نیست: «خیلی وقت‌ها البته این اتفاق در مورد خانم‌ها و آقایان مسن می‌افتد، کسانی که تجربه شیرینی از زندگی مشترک نداشته و ندارند، معمولاً در طول زندگی متاهلی، حال‌شان با پارتنرشان خوب نبوده است و یا همچنان خوب نیست و به توصیه دوستی و یا روان‌شناسی تصمیم می‌گیرند سبک زندگی خود را عوض کنند، غصه نخورند، برای خودشان زندگی کنند و از بقیه عمرشان لذت ببرند. برون‌داد این اعتماد به نفس پایین و سر درگمی معمولاً به یک عمل

معنای عشق

از استاد دینی پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «حرام است.»

از استاد هندسه پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «نقطه ای که حول نقطه قلب جوان می‌گردد.»

از استاد تاریخ پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «سقوط سلسله قلب جوان.»

از استاد زبان پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «همپای LOVE است.»

از استاد ادبیات پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «محبت الهیات است.»

از استاد علوم پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «عشق تنها عنصری هست که بدون اکسیژن می‌سوزد.»

از استاد ریاضی پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «عشق تنها عددی هست که هرگز تنها نیست.»

از استاد فیزیک پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «عشق تنها آدم ربایی هست که قلب را به سوی خود می‌کشد.»

از استاد انشا پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «عشق تنها موضوعی است که می‌توان توصیفش کرد.»

از استاد قرآن پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «عشق تنها آیه ای است که در هیچ سوره ای وجود ندارد.»

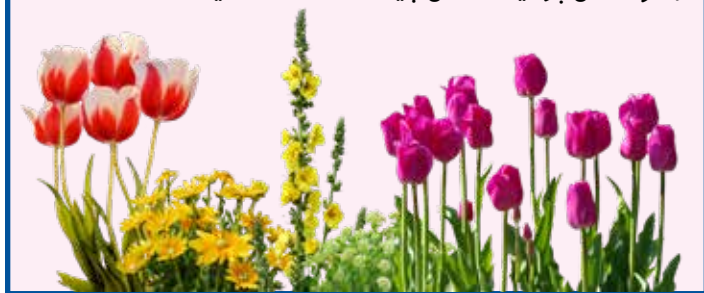
از استاد ورزش پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «عشق تنها توپی هست که هرگز اوت نمی‌شود.»

از استاد زبان فارسی پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «عشق تنها کلمه ای هست که ماضی و مضارع ندارد.»

از استاد زیست پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «عشق تنها میکروبی هست که از راه چشم وارد می‌شود.»

از استاد شیمی پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «عشق تنها اسیدی هست که درون قلب اثر می‌گذارد.»

از خود عشق پرسیدند عشق چیست؟ گفت: «فقط یک نگاه.»



ادامه مطلب عشق چیست... از صفحه ۴۸

عاشق بودن، تمام یا اکثر بشریت است. آن هم به نوعی از عشق که عشق به همه است. در اینجا تمام نظرات و نقل قول هایی که در مورد عشق وجود دارد مطرح نشده است. بلکه فقط قسمتی از آنها که مورد مطالعه شخصی من بوده و تصور کرده ام نقل آنها لازم است، نوشته شده. برخی از آنها فقط جنبه ادبی و هنری داشتند و برخی دیگر نیز مفصل بوده و نیازمند توضیحات مجزا، به همین جهت نقل نشده اند. نکته آخر اینکه دیدگاه‌های ذکر شده هیچکدام به‌چوجه جامع و کامل نیست و بدیهیست برای شناخت کامل و جامع آرای آنها باید به آثارشان (به طور کامل) رجوع کنید.

از سویی دیدگاه فروم این است که راه حل تمام مشکلات بشر عشق است. البته نه عشق به یک شخص بلکه عشق به همه. در بین عارفان نیز چنین دیدگاهی وجود داشته است و حتی آلبر کامو چنین باوری داشت. جایی خواندم که کامو می‌گفت: «اگر قرار باشد کتابی درباره اخلاق بنویسم، کتاب صد صفحه ای خواهد بود که نود و نه صفحه را خالی خواهم گذاشت و در صفحه آخر می‌نویسم هیچ تعهدی به جز دوست داشتن ندارم.» اما بسیاری نظرات مختلف داشته اند. اما به هر ترتیب دیدگاهی که عشق را راه حل مشکلات بشر می‌داند، درست است، اما راه حل به نظر نمی‌رسد، چرا که مستلزم

ادامه مطلب سفر بی آرزو... از صفحه ۴۲

امن و مطمئن انجام شد.»
رضا در پاسخ به این پرسش که خریداران ایرانی معمولاً چه بناهایی را و با چه سبک معماری می‌پسندند، می‌گوید: «بیشترین جذابیت خرید ملک در ترکیه برای ایرانیان این است که برعکس ایران و امارات و بسیاری از کشورها، در ترکیه عرصه یا همان خاک که در ایران به آن قدرالسهم می‌گویند به همراه بنا فروخته می‌شود. نکته مهم دیگر برای ایرانیان دریافت اقامت یا شهروندی از طریق خرید خانه است و به همین دلیل به سبک معماری بنا توجه نمی‌کنند. افرادی که اشتغال برای‌شان اولویت دارد، در میان شهرها شهر تجاری استانبول را انتخاب می‌کنند که البته هزینه زندگی در آن از بقیه شهرهای ترکیه بالاتر است و ترافیک اتومبیل‌ها و ازدحام جمعیت و هوای آلوده از مشکلات آن است. آنها که به دنبال آرامش و آب و هوای مطبوع می‌گردند، بدروم و آلتیا و نظایر آن را انتخاب می‌کنند. یک مزیت ترکیه این است که از هوای معتدل و گرمسیری مدیترانه در آنتالیا تا برف و یخبندان دریای سیاه در ترازون چهار فصل طبیعت را در خود جای داده.»

البته انبوه‌سازان در استانبول با ساخت شهرک‌های اقماری تا حدود زیادی مشکلات مورد اشاره رضا را حل کرده‌اند و این شهرک‌های وسیع با برج‌های بلندمرتبه که انواع امکانات شهری در آن تعبیه شده، هم‌زمان کیفیت زندگی را افزایش و هزینه‌های ساکنان را کاهش داده است. احمد که در یکی از این برج‌ها زندگی می‌کند، ضمن ابراز علاقه‌مندی به استانبول می‌گوید: «در بافت اصلی این شهر اختلاف طبقاتی آزاردهنده است. تعدادی از محلات خیلی لوکس و گروهی از مردم خیلی ثروتمندند، بقیه اما زندگی معمولی و حتی حداقلی دارند.»

آن چه خواندید برشی از واقعیت بود که سعی شده دقیق و جامع باشد. نکته این که در کشور ترکیه انگیزه‌های تجاری بر سکونت یا خوانش قانون اثرگذار است.

جمعیت محله بیشتر باشد.
رضا از آب و هوای دلپذیر، کیفیت سرویس‌های خدماتی در زمینه‌های مختلف مثل سیستم منظم و یک‌پارچه سفارشات غذا و کالا و تاکسی و غیره، خونگرمی و مهمان‌نوازی مردمان و نرخ مالیات بر درآمد، که در ترکیه میانگین ۱۸ درصد است و در کشورهای اروپایی در مواردی به ۷۰ درصد هم می‌رسد، به عنوان انگیزه بخشی از شهروندان کشورهای غربی برای اقامت در ترکیه یاد می‌کند و روزنامه ملیت چاپ استانبول، که دیدگاه نویسندگان‌اش به حزب سنتی و ملی‌گرای «حرکت ملی» نزدیک است، با درج نتیجه تحقیقی که توسط وزارت فرهنگ و گردشگری ترکیه انجام گرفته، ضمن تأیید این نظر ترکیه را کشور هم‌زیستی فرهنگ‌های متضاد می‌خواند که از دید اماراتی‌ها یک کشور اروپایی و از دید فرانسوی‌ها یک کشور عربی است.

صحبت از خرید خانه در ترکیه که به میان می‌آید، صدای مال‌باختگان ایرانی در گوش می‌پیچد، هم‌وطنانی که کلاه‌برداران دارای‌شان را برده‌اند و به جای خانه با اسنادی بی‌ارزش در دست آواره اداری پلیس و دادگاه شده‌اند، اما احمد از تجربه‌های متفاوت می‌گوید که دولت امکان کلاهبرداری در خرید و فروش املاک و مستغلات را به صفر رسانده است: «من و همسرم چند روز آگهی‌های فروش خانه را جست‌وجو و مورد مناسب را پیدا کردیم. طبق روال قانونی با فروشنده در اداره دولتی «تاپو» قرار گذاشتیم، او به همراه سند آمد و تاپو پس از بررسی سند و دریافت استعلام‌های لازم که نشان می‌دهد ملک مشکلی ندارد، یعنی در رهن بانک و در منطقه ممنوعه سکونت خارجی‌ها نیست و متعلق به فروشنده است و صاحب دیگری ندارد، در اوراق سربرگ تاپو قرارداد را نوشت و سند را به نام خریدار انتقال داد و پول را از حساب شخصی به نام خریدار به حساب شخصی به نام فروشنده واریز و رسید را ثبت کرد. بنابراین معامله سالم و

ترکیه شهروندی درجه دو نداریم و با سرمایه‌گذاری پنج ساله ۲۵۰ هزار دلاری اتباع خارجی همان پاسپورت شهروندان ترکیه به فرد تعلق می‌گیرد. تنها یک تفاوت وجود دارد که با توجه به تحریم‌های اقتصادی ایران، اگر محل تولد فرد ایران باشد یا پدر و مادر ایرانی داشته باشد، حتی با پاسپورت سوئیسی و آمریکایی هم بسیاری از بانک‌های دنیا و ترکیه، طبق قانون و بنا بر احتیاط، بسیاری از خدمات فراتر از حساب بانکی و تسهیلات ویژه مشتریان عادی مثل صدور کارت اعتباری و پرداخت وام و نقل و انتقالات سنگین مالی را به افراد ایرانی‌تبار ارائه نمی‌دهند، یا این که موقع صدور ویزا در سفارت‌خانه‌های کشورهای غربی ممکن است با این فرد مانند یک ترک‌تبار رفتار نکنند و به آسانی برایش ویزا صادر نکنند، اما این مشکلات به خاطر تحریم‌های اقتصادی ایران و بر اساس تبار و ملیت ایرانی پیش می‌آید و به پاسپورت ترکیه ربطی ندارد.»

البته باید یادآوری کرد که هر چند اتباع خارجی با سرمایه‌گذاری و دریافت شهروندی ترکیه اجازه کار و فرصت برابر با ترک‌ها برای استخدام در مشاغل مختلف را به دست می‌آورند، اما همچنان بعضی از مشاغل حساس در حوزه‌های بهداشت و درمان، امنیتی و نظامی، تولید محصولات راه‌بردی، خلبانی هواپیما و سکان‌داری کشتی و... برای ایشان ممنوع است، مگر در مواردی که به تصویب هیئت وزیران ترکیه برسد.

از نظر ملی‌گرایی نیز بخشی از مردم سنتی در شهرهای کوچک و همچنین گروهی از نمایندگان حزب «حرکت ملی» با فروش خاک به خارجی‌ها موافق نیستند اما به نظر می‌آید واقعیت‌های اقتصادی کشور و تصمیمات دولت باعث شده است صدای این گروه چندان به گوش نرسد. با وجود این مخالفان حضور خارجی‌ها در ترکیه موفق شده‌اند تبصره‌هایی را در مواد قانونی مربوطه بگنجانند. از جمله این که جز در موارد خاص که ضرورتی ندارد، جهت استخدام خارجی‌تباران باید به میزان تسلط آنها بر زبان ترکی توجه و حساسیت ویژه نشان داده شود یا شهروندان کشورهای همسایه حق ندارند در مناطق نظامی و استراتژیک و یا در استان‌های مرزی ترکیه با کشور خود املاک و مستغلات خریداری کنند و یا تعداد خارجی‌تباران ساکن در یک محله نباید از ۱۰ درصد کل

شاید دلیل تفاوت آمار دولت با برآورد رضا را بتوان در این نکته جست‌وجو کرد که تا پیش از این غالب اتباع ایرانی با ارائه مدارک هویتی و پرداخت مبلغ ناچیزی حق بیمه در ترکیه اقامت توریستی یک‌ساله دریافت و هر سال به آسانی آن را تمدید می‌کردند و بعد از پنج سال هم می‌توانستند برای دریافت اقامت دائم درخواست کتبی بنویسند که مواردی نظیر عدم سوءپیشینه، پرداخت منظم حق بیمه و مالیات و همچنین میزان و محل درآمد فرد بر موافقت یا مخالفت دولت با این درخواست اثرگذار بود و البته هیچ تضمینی هم برای موافقت با آن وجود نداشت اما از ابتدای سال ۲۰۲۰ میلادی دولت با وضع مقررات جدید از اتباع خارجی خواست در پی هر ۱۲ ماه اقامت توریستی، به مدت ۹ ماه خاک ترکیه را ترک کنند که این دستور شرایط زندگی مداوم از قبیل امکان کار کردن برای افراد و امکان مدرسه رفتن برای بچه‌ها را مختل می‌کرد و از این رو بسیاری ناچار شدند خانه بخرند. هر چند به دلیل شیوع جهانی ویروس کرونا از ماه سپتامبر اجرای این مقررات جدید به حالت تعلیق درآمد. به خرید خانه با هر قیمتی اقامت دو ساله داده شد که قابل تمدید است، چنان که احمد می‌گوید «ما خانه را خریدیم و بلافاصله اجاره دادیم و با ارائه مدارک خرید خانه به اداره مهاجرت اقامت دو ساله گرفتیم که اسمش توریستی نیست، ولی در عمل مثل همان اقامت توریستی است و اجازه کار و مزایایی ندارد، تنها مزیتش این است که در سال پنجم، اگر خانه را نفروخته باشیم، احتمال بیشتری وجود دارد که با درخواست اقامت دائم ما موافقت شود. مخصوصاً که خانم من آذری است و به دلیل زبان و فرهنگ مشترک با ترک‌ها، مهاجرت به کشور دیگر برایش سخت خواهد بود.»

اگر ارزش ملک خریداری شده مبلغ ۲۵۰ هزار دلار آمریکا و بالاتر باشد، شهروندی ترکیه به فرد و اعضای درجه یک خانواده‌اش از جمله فرزندان زیر ۱۸ سال تعلق می‌گیرد. بعضی کاربران شبکه‌های اجتماعی با اشاره به ملی‌گرایی ترک‌ها، شهروندی از طریق این نوع سرمایه‌گذاری را دریافت شهروندی درجه دو دانسته‌اند، اما رضا که صاحب یک مجموعه معتبر در زمینه خرید و فروش املاک و مستغلات در ترکیه است و برای اطرافیان خود و بسیاری از مشتریان این نوع شهروندی را دریافت کرده، می‌گوید: «در قانون

جهت پیشگیری ویروس کرونا:

رعایت فاصله گذاری اجتماعی، استفاده از ماسک و پرهیز از دست زدن به بینی، چشم، دهان و ضدعفونی نمودن دست ها



ادامه مطلب خالکوبی... از صفحه ۴۵

از زبان «محمد نسل»، جرم‌شناس نوشته بود: «هیچ منع قانونی برای خال کوبی وجود ندارد و برخوردی که با این پدیده انجام می‌شود، کاملاً سلیقه‌ای است.»

«ناصر قاسم‌زاده»، مدیرعامل «انجمن حمایت از سلامت و بهداشت روان ایران» نیز در اعتراض به تقبیح جوانانی که دارای خال کوبی هستند، در این گزارش گفته است: «این که با نشان دادن تصاویر خال کوبی خلاف کاران، سعی در تقبیح و جلوگیری از گرایش نوجوانان و جوانان به این پدیده داشته باشیم، نتیجه‌ای ندارد چون خال کوبی یک مد است. جوانان به دنبال الگوهای جدید ارتباطی هستند و خال کوبی هم از این منظر، جلوه ویژه ارتباطی است.»

محمد نسل با اشاره به این که خال کوبی قدمت دیرینه در ایران دارد و تقلیدی از کشورهای غربی نیست، به داستانی از «مثنوی معنوی» در این مطلب اشاره کرده است: «داستان مردی که به حمام می‌رود و از دلاک می‌خواهد که تصویر شیری را روی بدنش خال کوبی کند، به تفصیل و زیبایی در مثنوی معنوی آمده است. همان مصرع معروف «شیر بی یال و دم و اشکم که دید» مربوط به همین داستان است. خب، این مسأله نشان‌دهنده این است که خال کوبی در ایران قدمت دارد. پس حتی نمی‌توان تئو یا همان خال کوبی را به غرب نسبت داد. البته که در دیگر جوامع، از غرب تا شرق، بنا بر فرهنگ و باورهایشان، نمادهایی را به عنوان خال کوبی انتخاب می‌کنند اما در ایران هم این موضوع سابقه زیادی دارد.»

جان آدمیزاد دادوستد می‌کند. ویزیتور، لباس‌زیر می‌فروشد، کارشناس جهانگردی - دستکش، آهنگر - دستمال کاغذی، لیسانس زبان - بدلی‌جات، دانشجوی مدیریت - گیاهان خشک دارویی.

دم‌دمای رفتن یکی از دخترهای جوان بدل‌فروش از ما می‌خواهد تا قصه آنها را بنویسیم: «نسل آینده باید قصه ما رو بدون. باید بدونن چی به ما گذشته.» و در جواب، دوست همکارش می‌گوید: «باور کن آگه همین جوری پیش بره اونا حسرت همین زندگی نصفه‌نیمه ما رو می‌خورن.»

و مرد دستفروشی کوله سنگینش را روی دوشش می‌گذارد، جلوی در قطار می‌ایستد و می‌گوید: «خلاصه خانوم! اینجا هیچ‌کی سر جای خودش نیس. هیچ‌کس! این را می‌گوید، قطار را ترک می‌کند و در قطار بسته می‌شود.»

یکی از این عکس‌ها متعلق به مردی به نام «الکس» ۴۹ ساله است که روی تمام بدنش، از گردن تا انگشتان پاهایش شکل‌های رنگی نقش بسته‌اند. در زیر این عکس جمله‌ای از او نوشته شده است: «مادرم با نقش روی دستم اصلاً خوشحال نبود. من به او گفتم نگاه کن ماما! من حداقل در خیابان هروین نمی‌زنم به خودم.»

تعدادی از این عکس‌ها با معرفی پروژه پودریل از سوی سایت «تصویر مدرن من»، در نوامبر ۲۰۱۵ منتشر شدند.

خال کوبی در مثنوی معنوی

در ایران نیز هم‌زمان با گسترش علاقه مردم، به ویژه جوانان به داشتن خال کوبی بر بدن، محدودیت‌ها نسبت به آن افزایش پیدا کرده است. خبرگزاری «تسنیم»، وابسته به سپاه پاسداران ۲۰ تیر ۱۳۹۷ در مطلبی با عنوان «خال کوبی در ایران نشأت گرفته از حس حقارت است»، خال کوبی را «پدیده زشتی» خوانده که در بین نسل جوان رواج پیدا کرده است. در این مطلب آمده است: «افرادی که کمتر از باقی مردم دیده شده‌اند، بیشتر دست به این گونه کارهای زشت می‌زنند تا بیشتر دیده شوند.»

طبق گزارش‌های منتشر شده، قیمت خال کوبی‌ها براساس اندازه و شکل، بین ۸۰ هزار تا ۱۵ میلیون تومان تمام می‌شود. خال کوبی در میان جوانان ایرانی در حالی به شدت رایج شده که اکنون به یک جرم و خلاف تازه‌ای در میان مسئولان قضایی و پلیسی تبدیل شده است. روزنامه «شهروند» در سال ۱۳۹۵، در گزارشی با عنوان «خال کوبی جرم نیست»،

دارن کار خودشونو می‌کنن.»

دختری که بدلی‌جات می‌فروشد اما معتقد است سخت‌گیری‌ها بعد از ماجرای آبان پارسل کمتر شده. او که لیسانس زبان دارد و پیگیر مسائل اجتماعی است، اطلاعات قابل‌توجهی به ما می‌دهد: «چندسال پیش شروع کردن به تبلیغ منفی علیه ما و یه سری رو بازداشت کردن. بعد از اون جریان یکی دوتا دستفروش خودشون رو انداختن زیر قطار. همه‌مون جمع شدیم و یه سری امضا جمع کردیم که اونم بی‌تأثیر نبود. حالا گیر و گورشون کمتر شده.»

این‌جا هیچکس سر جایش نیست

مترو جای عجیب و متناقضی است. قطارها که قرار بوده محل گذر افراد باشند، تبدیل شده به فروشگاه پرهیاهویی که در آن همه جور آدم از شیر مرغ تا

ادامه مطلب دستفروش‌های مترو... از صفحه ۴

پسرکان فال‌فروش

دست‌به‌دست می‌شود، اضافه شود، مثل ماسک‌هایی از جنس چرم و پارچه و یا اسپری‌های الکلی ضد عفونی‌کننده. مردی که دستکش و ماسک چرم می‌فروشد، پیش از شیوع کرونا بقیچه‌های پارچه‌ای می‌فروخته که دیگر در بازار پیدا نمی‌شود و اگر هم باشد، آن قدر گران شده که مردم توان خریدش را ندارند.

دستفروشی به مثابه جرم

دستفروشی شغلی نیست که به رسمیت شناخته شود. مریم که لوازم آرایشی می‌فروشد می‌گوید: «یه مدت به ما انگ قاچاق‌فروشی بستن. من خنده‌خنده به سروان گفتم، بله ... قاچاقه دیگه... از چین اومده، ولی قاچاقچی‌های اصل کاری آزادن، اومدین سر وقت ما که داریم زحمت می‌کشیم برای یه لقمه نون.»

نیما که تولیدی جوراب دارد را چندباری گرفته‌اند. اما او را به جرم ورود به واگن زنانه بازداشت کرده‌اند: «هیچکس تو کاری که ازش نون درمیاره هرزگی نمی‌کنه. ما رو می‌برن می‌گن تو واگن زنونه چه غلطی می‌کردین، ولی من با چشم خودم دیدم که حفاظتی افتاده بود دنبال یکی از همین خانوما شماره بهش می‌داد. خب گناه ما چیه. اینم کار ماست. مشتری‌های ما بیشتر خانم هستند. یه‌بار یکی از این افسرا به من گفت از شما دستفروشا پست‌تر خودتونین. عین جمله‌شه.» از آنها می‌پرسیم بعد از بازداشت‌شان چه کاری می‌کنند. پسر جوانی که فوق‌لیسانس دارد و لوازم الکتریکی می‌فروشد می‌گوید: «آگه مأمورای مترو ما رو بگیرن، جنس ازمون کم نمی‌شه، یه کم تهدید می‌کنن و ول‌مون می‌کنن. ولی وای به روزت آگه سد معبری‌ها بگیرن. بعضیاشون با یه شارژر راضی می‌شن، بعضیاشون نصف جنساتو ازت می‌گیرن، بقیه‌شم باید بدوی تا شاید بهت برگردونن، شایدم جنسات برنگرده هیچ وقت.»

محمد، پسر گیتاریست را چند باری دستبند هم زده‌اند تا با خودشون ببرند: «بیشتر وقتا دل‌شون می‌سوزه ول‌مون می‌کنن، ولی چند تا از دوستانم شده ۷۲ ساعت بازداشتگاه بودن. اما چه فایده! به محضی که آزادمون می‌کنن باز می‌ریم ساز می‌زنیم. کار دیگه‌ای بلد نیستیم. چه کنیم؟ بریم دزدی؟»

مرد چرم‌فروش را هم بارها گرفته‌اند: «به جرم تجاوز به حریم خانما. ببین آش چه قدر شور شده که یه‌بار خود قاضی گفت، کی اینا رو گرفته؟ مگر ما همه آزادن، اینا که

آنها دو نفرند، دو تا پسر بچه که تازه اول شیطنت‌شان است. پُر انرژی‌اند و شاداب. یازده ساله و نه ساله. اولی می‌گوید برادریم، ولی پیداست که نیستند. دومی اصلاحش می‌کند: «نه خاله، داداشم نیس.» اولی یک‌بار علی نامی را دنبال می‌کند تا چم و خم کار دستش بیاید و بعد از یک‌سال، تجربه‌اش را با دوستش به اشتراک می‌گذارد و حالا دوتایی فال می‌فروشند. اولی جوری حرف می‌زند که انگار به او گفته باشند چه بگوید. بدون اینکه از او سؤال کنیم مثل یک نوار ضبط شده می‌گوید: «خاله، خودمون دوست داشتیم بیایم کار کنیم. هیچکس مجبورمون نکرد. خاله، درس هم می‌خونیم. خاله، ماما با بامونم کار می‌کنن.» این‌طور که می‌گویند، درآمدشان بین روزی ۳۰ تا ۵۰ هزار تومان است: «خاله، از صبح تا حالا ۳۵ تومن کار کردم. پنج تومن بهم بدی، میرم خونمون.» پنج هزار تومان را می‌گیرند و با خنده توی راهروی واگن ناپدید می‌شوند.

تأثیر کرونا بر دستفروش‌ها

بیشتر آنها درآمدشان در دوران کرونا نصف شده. در دوران قرنطینه به صفر رسیده و حالا با وجود این که در معرض ویروس هستند چاره‌ای جز ادامه کار ندارند. زنی که لباس زیر می‌فروشد می‌گوید: «تو دوران کرونا هم قدرت خرید مردم کم شده، و هم جنس گرون‌تر شده. خیلی‌ها هم پول‌شون رو خرج بیماری و کرایه خونه می‌کنن. همه اینا کاسی ما رو هم کساد کرده.» وقتی از آنها سؤال می‌کنیم که خودشان یا همکارانشان دچار کرونا شده‌اند یا نه، اکثراً می‌گویند نه خودشان گرفته‌اند، نه کسی را می‌شناسند که گرفته باشد، اما خانم جوانی که لوازم آرایش می‌فروشد می‌گوید: «همه‌مون لاف‌ل‌په بار کرونا رو گرفتیم. همه دستفروشا. آگه هم کسی می‌گه نکرفته دروغ می‌گه. می‌خواد مردم به‌مون بی‌اعتماد نشن» دانشجویی که از آهواز آمده و ساکن تهران است، گیاه‌های خشک می‌فروشد. او می‌گوید اگر قبل از کرونا روزی ۳۰۰ تومان سود خالص داشته، حالا صد تومان می‌فروشد. اما دختر بدل‌فروش را چیز دیگری آزار می‌دهد: «مسافرا طوری با ما برخورد می‌کنن انگار خودِ کروناییم. سعی می‌کنن به‌مون برخورد نکنن و به‌مون بی‌احترامی می‌کنن.»

ادامه مطلب ورزش از نگاه... از صفحه ۱۴

مشکلات را می توان طبقه بندی کرد. آنهایی که واقعی هستند و برای برطرف کردن آنها باید به فکر راه حلی بود و دیگر مشکلاتی که ذهنی و غیر واقعی بوده و اغلب خود تصویری از آن را در ذهن مان ساخته ایم و برای بیرون انداختن آنها از ذهن خود، آن را در بیرون از ذهن خود جستجو می کنیم. داستان مردی است که کلید ماشین خود در خانه گم کرده بود و در بیرون خانه به دنبال آن می گشت و وقتی از او سوال شد که کلیدت را کجا گم کرده ای، پاسخ داد در خانه و وقتی از او سوال شد پس چرا در بیرون از خانه به دنبال آن می گردی، جواب داد نمی دانم. اغلب اوقات ما برای حل مشکلات درون خانه نمی گردیم، زیرا در ذهن مبهم و تاریک خود روشنایی را نمی بینیم. و آقای گل محمدی هم ترجیح می دهد با آن قیافه گرفته، مظلوم باشد تا مسئول خطر مظلومیت و رفع مسئولیت در این است که هیچ وقت به اشتباهات خود پی نبریم و از آنها درس لازم را نیاموزیم. چنین است که اشتباهات مرتب تکرار می شوند. شما نمی توانید از بازیکن خود چیزی را نخواهید که درون زمین تمرین به او یاد نداده اید، مانند گل های زنده بازیکنان پرسپولیس در برابر دروازه خالی و با گل خوردن استقلال با دو مدافع در برابر یک مهاجم. اگر آقای فکری مربی استقلال تمرین و مسئولیت مدافع اول و مدافع دوم را به مدافعان خود آموخته بود، هرگز گل اول پرسپولیس به ثمر نمی رسید چرا که آنها در تمرین آموخته بودند که مدافع اول کیست و مدافع دوم کدام است.

خطر مظلومیت و رفع مسئولیت در این است که هیچ وقت به اشتباهات خود پی نبرده و از آنها درسی نخواهیم آموخت. اشتباه های ما مرتباً تکرار می شوند. مشکلات جزئی از زندگی هستند و نمی توان آنها را مخفی نگاه داشت. در برابر

مشکلات چه درون زمین بازی و چه خارج از زمین گاه اشتباه می کنیم و موقعیت جدید را تجربه می کنیم و برای تجربه جدید درسی تازه فرا خواهیم گرفت. بر این اساس مشکلات و اشتباهات در زندگی نباید باعث ناامیدی و سرخوردگی شود بلکه باید راهبردی برای پیشرفت و پرش های مثبت در آینده باشد.

ادیسون مخترع برق در دفتر خاطرات روزانه خود می نویسد: «من راهی را نهند بار رفتم اما به نتیجه نرسیدم.» اما او از آن به عنوان شکست یاد نکرد. این تصویر ذهنی مثبت در برابر مشکلات بجای برخورد سرزنش آمیز مدیر عامل باشگاه و پناه بردن با مظلومیت بدامان وزیر ورزش گرچه ممکن است کارساز باشد ولی برای اشتباه بعدی چه خواهیم کرد! همیشه نمی توان در وقت اضافه بازی برده را باخت. باید با اطمینان بیشتری تمرین کرد و با تفکری خردمندانه مشکلات را بررسی کرد. پنج دقیقه اول هر بازی و ده دقیقه آخر در نیمه همیشه باید محتاطانه عمل کرد، هم چنانکه در آغاز نیمه دوم و در پایان دقایق اضافی.

شما با رفتار مثبت فکر و ذهن خود به بازیکنان انتقال می دهید. رفتار مثبت ما از دیدگاه و تفکر ما سرچشمه می گیرد. تفکر در لحظه لحظه های بازی درست مثل زندگی، نیاز به تمرین و رفتار مثبت دارد تا آن را تبدیل به یک رفتار همیشگی سازد. برای اینکه بدانیم فوتبال ما در حال نزول است قرار نیست به آزمایشگاه برویم و افسوس ها را آزمایش کنیم. هر اشتباه سرفصل تازه ای برای اندیشیدن ما خواهد بود. شما به بازیکنان تان باید آموزش دهید، در زمان بازی، هرگز به سه مساله فکر نکنند:

تصمیمات داور

آب و هوا

شرایط زمین

ادامه مطلب حکایت رضا... از صفحه ۳۷

یک راه برای دور زدن فیلترینگ اینترنت در ایران، استفاده از VPN است که به کاربر اجازه می دهد از طریق اتصال به کامپیوتر دیگری در کشور دیگری در اینترنت گشت و گذار کند. علی رغم اینکه رضا خود تأمین کننده چنین سرویسی بود، تصمیم گرفت برای چک کردن نتیجه لاتاری از شخصی در خارج از ایران کمک بگیرد. لذا برای آزمایش، اطلاعات مربوط به چک کردن نتیجه را از طریق چک یاهو

مسنجر به کسی داد تا او نتیجه را برایش چک کند. ظاهراً این بزرگترین اشتباهی بود که انجام داد. در واقع بزرگترین کمکی بود که به FBI کرد تا او را راحت تر و کامل تر شناسایی کنند. آنها در جستجوی هویت صاحب آن حساب یاهو بودند. سرانجام با دراختیار گرفتن اطلاعات ثبت نام لاتاری، متوجه برنده شدن صاحب آن حساب یاهو شدند که نام، شماره پرونده و مکان مصاحبه در صفحه

ادامه مطلب آیا آثار هنری... از صفحه ۲۱

هنرمند آزارگر به جای اینکه بگوید هنرم را جدا از خودم بدانید، سعی می کند با کارهای ظاهراً اخلاقی دیگری خود را تظہیر کند. مثلاً هاروی واینستین مدام به کمک های سخاوتمندانه اش به صندوق بورس تحصیلی کارگردانان زن اشاره می کرد و کوین اسپسی از همجنس گرایی خود سخن می گفت.

شاید حذف هنر یک هنرمند بی اخلاق ناممکن باشد اما جدا کردن هنر از هنرمند هم مضحک و مشکوک است. بعضی ها راه میانه ای پیشنهاد می کنند. اینکه در هنگام ثبت زندگی هنرمند آزارگر، حتماً به آزارهایش اشاره شود. وقتی زندگی نامه ها به چگونگی رشد یک هنرمند، والدینش، محیطی که در آن بزرگ شده، تفکرات و دغدغه هایش می پردازند چطور بی اخلاقی ها و تجربه های آزارگری جنسی اش را سانسور می کنند؟ ستایش هنرمند جزئی از صنعت پر درآمد هنر و سرگرمی است و اشاره به آزار جنسی روند این ستایش را مخدوش می کند. در حالی که شاید آگاهی از تمام

تجربیات یک هنرمند به ما کمک کند که آثارش را با وضوح و درک بیشتری ببینیم و آنها را به زندگی و تجربیات واقعی خود وصل کنیم، حتی اگر این تجربیات منفی باشد. اگر یک اثر هنری بر اثر درک شرایطی که در آن خلق شده واقعا بی ارزش شود، شاید از اول هم آن طور که فکر می کردیم ارزشمند نبوده است.

اما واقعا بعضی نگرانند که یادآوری مدام آزارهای جنسی یک هنرمند می تواند قدردانی ما از هنر را از بین ببرد. به نظرم باید مخاطبان خاموش و منفعل را از کسانی که اصرار می کنند آزارهای جنسی یک هنرمند نباید تغییری در نگرش ما نسبت به هنرش به وجود آورد، جدا کرد. برای آزاردیدگان و کسانی که توان همدلی با قربانیان را دارند این حرف یک معنی بیشتر ندارد. کسانی که خواهان جدایی هنر از هنرمند هستند یا می گویند نباید موقع اشاره به هنر از آزارگری های هنرمند حرفی به میان بیاید تنها به ما پیام می دهند که آزار جنسی را ناچیز می شمارند.

ادامه مطلب چرا خشونت... از صفحه ۲۲

خیلی از زنان و حتی مردان با تصور ساختن فقط سازش کرده و جوانی و فرصت های زیادی را از دست می دهند و محیطی پر تنش برای فرزندان ایجاد می کنند. هانیه می گوید: «یک بار به مادرم گفتم مامان بسه دیگه. ما توی این خونه از بین رفتیم. اگر به قول خودت می سوزی و میسازی منتش را سر ما نگذار. تو خودت قادر به ترک این محیط نیستی و به همه می گویی به خاطر بچه ها مانده ام. در حالیکه خودت مشکل داری و ده ها مشکل و بیماری روحی هم برای ما ایجاد می کنی.» بدون شک تغییر امکان پذیر است ولی یک قانون نیست. ما نمی توانیم با اطمینان بگوییم که تغییر ایجاد خواهد شد. البته توصیه اول همیشه این است که نباید وارد رابطه توام با مشکل شد ولی اگر دانسته می خواهید با فردی زندگی کنید که مثلاً می دانید خسیس یا حسود است، توانایی خودتان را محک بزنیید. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

سازش با ساختن فرق دارد
سازش با ساختن فرق دارد و خیلی ها بین سازش و ساختن تفاوتی قایل نیستند.

اعلام نتیجه که در وبسایت USCIS (اداره مهاجرت آمریکا) قابل مشاهده بود. در واقع برای او تله نگذاشتند بلکه بعد از اینکه متوجه شدند که رضا قصد سفر به آمریکا دارد به سفارت اطلاع دادند که به چنین شخصی ویزا دهند.

۱- یادداشت نویسنده: قصد ندارم جرم رضا را به اراده خدا ربط دهم. به همین دلیل دستم تمایل به نوشتن دوبارگراف آخر نداشت. ولی از آنجائی که کوشیدم داستان رضا را صادقانه نوشته باشم، آن را بر روی کاغذ آوردم. رضا در آن لحظه از عمرش آنگونه دید و پنداشت، مهم نیست که ۲۰ سال بعد از آن نگاهش تغییر کرد یا نه، آنچه می خوانید مروری است بر اتفاقات واقعی زندگی اش.

ادامه مطلب مثلث صورتی، نشان... از صفحه ۱۵

در داخائو درگذشت و جزییات مرگ او مشخص نیست.»

رنگین‌کمانی‌ها در این اردوگاه‌ها مورد شکنجه‌های ویژه‌ای قرار می‌گرفتند، از جمله این که به عنوان هدف در تمرین‌های تیراندازی استفاده می‌شدند یا به عنوان نمونه‌ای برای آزمایش‌های پزشکی نازی‌ها که می‌خواستند «درمانی» برای گرایش به هم‌جنس پیدا کنند، زیر انواع شکنجه‌های پزشکی جان می‌دادند. حدود ۷۰ هزار نفر از اعضای جامعه رنگین‌کمانی قربانی این اتفاق وحشتناک بودند و آثار این زخم بزرگ هنوز هم بر پیکره تاریخ بشریت برجای مانده است.

پس از جنگ، این اتفاقات وحشتناک توسط بسیاری از کشورها نادیده گرفته شدند و حتی برخی از مردان هم‌جنس‌گرا بر اساس شواهد دوران نازی‌ها، دوباره دستگیر شدند تا این که از اوایل دهه ۱۹۸۰ دولت آلمان شروع به اذعان به این موضوع کرد و در سال ۲۰۰۲ به طور رسمی از جامعه هم‌جنس‌گرایان عذرخواهی کرد. در سال ۲۰۰۵ نیز پارلمان اروپا قطع‌نامه‌ای در رابطه با هولوکاست که شامل اشاره به آزار و اذیت هم‌جنس‌گرایان هم بود، به تصویب رساند.

امروزه بناهای یادبود زیادی در سراسر دنیا به احترام قربانیان رنگین‌کمانی هولوکاست ساخته شده است و یاد و خاطره آنها گرمی داشته می‌شود، شهرهایی چون آمستردام، برلین، سانفرانسیسکو، سیدنی و تل‌آویو.

مثلث صورتی نمادی است برای یاد آوردن گذشته و فجایعی که در تاریخ علیه جامعه رنگین‌کمانی اتفاق افتاده است. به امید ساختن آینده‌ای که انسان‌ها به خاطر هویت جنسی و جنسیتی خود در آن احساس گناه نداشته باشند و مورد تبعیض قرار نگیرند.

ادامه مطلب چرا خشونت... از صفحه ۵۲

خودمان بهترین راه برای تغییر شرایط است و بهترین پیش‌نیاز برای تغییر اعتماد به نفس. اگر اعتماد به نفس داشته باشید به قدرت خود پی می‌برید. اگر روش شما به نتیجه نرسیده حتما بدانید که روشی اشتباه بوده است و نا امید نشوید و به راه حل‌های دیگر فکر کنید. اطمینان داشته باشید بدون احترام به رضایتمندی دست نخواهید یافت. احترام زوجین به یکدیگر شرط لازم و ضروری است. شرط آرامش در زندگی احترام است و البته که این احترام باید در کنار شفافیت و روراستی باشد و اصولاً عشق بدون احترام امکان‌پذیر نیست.

سرانجام مرا مشروط به این که با عقیم شدن خود موافقت کنم، آزاد کردند و من به این جراحی رضایت دادم. وقتی در سال ۱۹۴۰ خود را برای خدمت نظامی معرفی کردم، به دلیل ماهیت آن عمل جراحی، رد شدم. چون به لحاظ جسمی، نامناسب تلقی می‌شدم.»

در این کمپ‌ها، هر یک از زندانی‌ها با داشتن نشانی بر سینه که به لباس‌شان دوخته شده بود، از بقیه مجزا می‌شدند و نشان رنگین‌کمانی‌ها، یعنی هر کسی که گرایش به هم‌جنس داشت یا ترنس بود، مثلث معکوس صورتی رنگ بود. هم‌جنس‌گرایان و هر کسی که به هم‌جنس خود گرایش داشت، طبق قوانین آلمان نازی، تهدیدی برای بقای جمعیت و نسل آلمانی‌ها که خود را نژاد برتر می‌دانستند، محسوب می‌شدند، درست مانند یهودی‌ها یا افراد با معلولیت‌های جسمی یا ذهنی، مانند «روبرت اولبرمان»، مرد هم‌جنس‌گرایی که سرگذشت او این‌طور روایت شده است: «در سال ۱۹۳۶ به دلیل امتناع از ملحق شدن به گروه جوانان هیتلر، یکی از بیش از ۵۰ هزار مردی بود که با استناد به پاراگراف ۱۷۵ قانون جزایی، دستگیر و زندانی شد. او پیش از سال ۱۹۴۱ به اردوگاه کار اجباری «داخائو» انتقال یافت. روبرت نیز مانند بسیاری از مجرمان بند ۱۷۵ اردوگاه، می‌بایست برای نشان دادن هم‌جنس‌گرایی خود، یک مثلث صورتی و اروونه به کت خود می‌زد. معمولاً این افراد را در ساختمان‌های مجزا نگهداری می‌کردند و با خشونت و بی‌رحمی خاصی با آنها رفتار می‌شد. سایر گروه‌های زندانیان نیز اغلب آنها را طرد می‌کردند و مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند. روبرت ۴۴ ساله در سال ۱۹۴۱

تغییر امکان‌پذیر است اما همیشگی نیست. اگر خودتان توان تغییر ندارید از مراکز مشاوره استفاده کنید. کمک بگیرید و فکر نکنید در اولین جلسه مشاوره معجزه‌ای اتفاق می‌افتد. البته گاهی هم نمی‌توانیم فرد را تغییر بدهیم و مهم است که این موضوع را بپذیریم. پس تغییر ممکن است اما باید عرصه را به روی توانمندی‌های خود باز کنیم و از شیوه‌های مختلف استمداد بگیریم، به ویژه از مراکز متخصصان در این زمینه که می‌توانند در کوتاه‌ترین زمان بهترین راه حل را پیش پای ما قرار می‌دهند کمک بگیرید. تغییر

ادامه مطلب چهره آشنای... از صفحه ۲

می‌گیرند. پاسخ دیگر که جنبه‌ای عمومی‌تر دارد این است که فاصله زمانی بین آغاز یک همه‌گیری و لحظه‌ای که علم بتواند توضیح روشنی برای آن بیان کند، برای عموم مردم که به دنبال پاسخی فوری‌اند خلثی اطلاعاتی به وجود می‌آورد. این خلأ باعث می‌شود تا افراد به روایت‌های آشنا همه‌گیری‌های پیشین مراجعه کنند و همچنین فرصتی در اختیار گروه‌های ضد واکسن و مروج نظریه‌های توطئه قرار می‌دهد که فعالانه به دنبال ترویج روایت‌های خودشان هستند. اگر چه انتشار شایعه آسان است اما مبارزه با آن دشوار است. همان‌طور که فولکلورشناسانی چون بیل الیس (Bill Ellis)، مطرح کرده‌اند «برخی افسانه‌ها نمی‌میرند بلکه به اعماق می‌روند» و برای مدت زمانی طولانی در کمون باقی می‌مانند تا این که شرایطی جدیدی پدیدار شود که با ماهیت و گستره آن روایت سازگاری داشته باشد. همچنین، همان‌طور که جان گنیو (John Gagnon)، جامعه‌شناس، مطرح کرده است تفاوت بین نظریه علمی و نظریه توطئه در این است که در نظریه علمی رخنه و شکاف وجود دارد.

خواه شما عصر حاضر را «پسامدرن» بخوانید و خواه «پساحقیقت»، معضلی که وجود دارد این است که اعتماد عمومی به حکومت و سایر مردم در پایین‌ترین میزان تاریخی خود قرار دارد. پیمایش اخیر مرکز تحقیقات پیو (Pew)، نشان می‌دهد که ۳۹ درصد از بزرگسالان آمریکایی «قطعاً یا احتمالاً واکس کرونا نخواهند زد» و ۲۱ درصد «قصد ندارند این واکسن را بزنند و کاملاً اطمینان دارند که اطلاعات بیشتر نظر آنها را تغییر نخواهد داد». این که پاسخ‌های چه تعداد از این افراد متأثر از روایت‌های مختلف، مانند ادعاهای نادرست یا نظریه‌های توطئه، است مشخص نیست اما بی‌شک این روایت‌ها در شکل‌گیری آن پاسخ‌ها تأثیرگذارند.

این به آن معنا نیست که رهبران جوامع نباید بکوشند تا واقعیت نظریه‌های توطئه را بر ملا و به تدریج آنها را حذف کنند. کشیشان، صاحبان کسب و کار، چهره‌های ورزشی محلی و دیگران باید به همراه پزشکان محلی بکوشند تا اطلاعات مستدل و مستحکمی فراهم آورند. چنین تلاش‌هایی باید مداوم باشند و برای رسیدن به نتایج بهتر به صورت حضوری انجام شوند، مانند زمانی که آنتونی فائوچی با استفاده از نرم‌افزار زوم در یکی از کلیساهای محلی بوستون حاضر شد تا به طور مستقیم با مردم صحبت کند. نظریه‌های توطئه همواره با ما خواهند ماند اما لازم نیست این همه‌گیری نیز چنین باشد.

در پژوهشی که اخیراً با هدایت فولکلورشناس دانشگاه برکلی، تیموتی تنجرلینی (Timothy Tangherlini)، درباره روایت‌های نظریه‌های توطئه صورت گرفت، با ترسیم نقشه «گره‌های» یک نظریه توطئه، رسوایی پیتزاگیت در سال ۲۰۱۶، و توطئه‌ای واقعی، رسوایی بریج‌گیت (Bridgeway)، در سال ۲۰۱۳، آن دورا با یکدیگر مقایسه کردند تا بتوانند «چارچوب‌های روایتی» (narrative frameworks) برای ایجاد تمایز بین نظریه‌های واقعی و ساختگی فراهم سازند. این پژوهش نشان داد که توطئه‌های واقعی نسبتاً به کندی منتشر می‌شوند و فقط بر حوزه‌ای واحد تمرکز دارند (در مورد بریج‌گیت، این حوزه سیاست ایالت نیوجرسی بود، اما نظریه‌های توطئه به سرعت منتشر می‌شوند و مجموعه گسترده‌ای از حوزه‌ها را در بر می‌گیرند (پیتزاگیت شامل کلینتون، اوپاما، خانواده جان پودستا، ویکی‌لیکس، رستوران Comet Ping Pong، قاچاق انسان، تونل‌های زیرزمینی، میل جنسی به کودکان و شیطان‌پرستی می‌شد).

بنابر نتیجه‌گیری این پژوهش، احتمالاً مهم‌ترین ویژگی نظریه‌های توطئه همین تمرکز بر موضوعات متعدد است. زیرا با وجود آن که توطئه‌های واقعی و ساختگی هر دو به دنبال کشف اطلاعات «مخفی» یا «سری» هستند اما تفاوت آنها در گستردگی دامنه موضوعاتی است که برای «اثبات» توطئه نیاز دارند. نظریه توطئه اغلب شتابزده و بی‌محابا بین حوزه‌هایی که بیشتر پیوندی با یکدیگر نداشتند ارتباط برقرار می‌کنند اما کشف توطئه‌ای واقعی مستلزم آشکار ساختن پیوندهایی بیشتر ناشناخته در داخل حوزه‌ای واحد است.

این گستردگی دامنه نظریه‌های توطئه می‌تواند ماهیت ادواری و انطباق‌پذیر آنها را نیز توضیح دهد. به محض این که روایتی توانست الگویی از ایجاد پیوندهایی گسترده برقرار سازد، ایجاد پیوندهایی بیشتر یا جدید با حوزه‌هایی ناهمگون به شکل قابل‌ملاحظه‌ای آسان‌تر می‌شود.

پرسش جدی‌تر این است که اصلاً چرا این روایت‌های مرتبط با بیماری‌ها انتشار پیدا می‌کنند. یکی از استدلال‌ها که در کتاب نظریه‌های توطئه کووید ۱۹ مطرح شده این است که «نظریه‌های توطئه اغلب در میان کسانی منتشر می‌شود که از قدرت اجتماعی بی‌بهره‌اند، یا دست‌کم چنین احساسی دارند.» در زمانه نابرابری در دارایی‌ها و سیاست‌بازی، اکثریت مردم آمریکا به صورت بالقوه در این گروه جای

ادامه مطلب نوشخند و پوزخند... از صفحه ۱۷

«زندگی کردن در این مملکت چه ارتباطی به فارسی صحبت نکردن شما دارد؟!» نگاه عاقل اندر سفیدی به من انداخت و گفت: «باید به فکر خودم هم باشم. باید انگلیسی تمرین کنم. باید با بچه ها انگلیسی حرف بزنم. آنها بالاخره وقتی به دانشگاه بروند آنجا کلاس فارسی بر می دارند و یاد می گیرند. گذشته از این انگلیسی حرف زدن برای شان آسانتر است.» در مقابل این طرز تفکر فقط سکوت کردم و او را با طرز

مگر زبان خودمان چه عیب و اشکالی دارد که انگلیسی را به آن ترجیح می دهیم! بدتر از همه پدر و مادرها هستند که با فرزندان خود در منزل انگلیسی صحبت می کنند و بچه بیچاره ای که باید زبان مادری را یاد بگیرد به علت ندانستن آن در جمع خانواده با دلخوری در گوشه ای می نشیند و مرتب از مادر یا پدر می خواهد که صحبت های بقیه را برایش ترجمه کند.

من از یکی از والدین این بچه ها پرسیدم: «چرا با دخترت فارسی صحبت نمی کنی که فارسی می فهمد و می داند. او کم کم دارد زبان مادری را فراموش می کند.» خانم با اعتراض در جوابم گفت: «گویا شما در این مملکت زندگی نمی کنید و گر نه این سوال را از من نمی کردی. گفتم:

ادامه مطلب مشقی تازه در... از صفحه ۱۹

◆ بعضیا هزار و سیصد تا عکس آنهم با نهایت بی سلیقتی می کوبن به دیوار فکر می کنن خونه شون قشنگ شده.
◆ خلاصه خیلیا به این جور خونه ها نمیرن. یکی از اون خیلی ها هم منم. شما رو نمیدونم.

◆ بعضیا حتی به چوب رختی ندارن مهمون یا مهمونا لباس خودشونو آویزون کنن.
◆ یه خونه هایی هم سرده، بهشون میگن خونتون سرده. میگن ما که سردمون نیس.
ولی ما بخدا سردمون میشه وقتی میریم دیدنشون.

ادامه مطلب منطقه فضول آباد... از صفحه ۱۹

ما از پی سنایی و عطار می رویم. عطار در اواسط یا اوایل قرن ششم، اواخر دوره سلجوقیان در خراسان بدنیا آمد و تا اوایل سده بعد حیات داشت و ناظر بر پلید بزرگ تاریخ ایران یعنی حمله مغول بود. این متفکر و عارف چون درسش را تمام کرد پیشه پدر را پی گرفت و سرآمد داروسازان شهر شد و چون با علم طب آشنا بود در همان داروخانه خود به مداوای بیمار نیز می پرداخت. این نکته را نیز بگویم که عطار یکی از پرکارترین شاعران و نویسندگان ادب ایران است. بسیاری از آثار او از جمله تذکره الاولیاء به زبان های اروپایی، ترکی و عربی ترجمه شده است، بخصوص کتاب منطق الطیر وی بیش از همه مورد توجه مترجمان قرار گرفته است.

خواستم بگم حرمت این زبان را باید نگه داریم و قبول کنیم با توجه به زبان های دیگری که شنیده ایم، زبان شیرینی داریم و نویسنده بزرگ ما سید محمد علی جمال زاده، بی اندیشه و احساس نگفته است فارسی شکر است.

جایگاه بلند عطار

عطار بی گمان از بزرگان پیشین و از پیشروان شعر عرفانی در ادب پارسی است. به گفته جلال الدین رومی، سنایی در عالم عرفان چشم بود. آنکه بسیار حقایق را شهره کرده و نشان داده است. اما عطار روحی بود که رایحه عطر آگین سخنش چون مسیح، چه بسیار مرغان وادی نفس را حیات بخشید و به سیر و حرکت در هفت وادی عشق رهسپار شد. عطار روح بود و سنایی دو چشم او.

آقای حسینعلی مکوندی نویسنده پژواک در شماره گذشته نوشته بودند: به خواب دیدم مادرم را که از پلکانی ماریج بالا می رفت و مرا «با مهر» نگاه می کرد، که متأسفانه «با قهر» چاپ شده بود. از ایشان پوزش می خواهیم.

خواهد شد تا با آگاهی از روش های مختلف بهترین راه را برای خود برگزیده و بتوانید فراز و نشیب های اجتناب ناپذیر زندگی را به روشی سالم مدیریت کنید. تقدیم با عشق و احترام

ذهن و کاهش استرس است. اما مدیتیشن انواع مختلفی دارد و ممکن است راهی که برای کسی مفید باشد برای دیگری کاربردی نداشته باشد. در ماه آینده به انواع مدیتیشن اشاره

ادامه مطلب بر خورد علم و دین... از صفحه ۱۰

پدید آورنده خود در بیرون از کل عالم هستی است. برخی از روحانیان علم گرای مسیحیت تنها راه اثبات وجود پروردگار را پیدایش مسیح می دانند و بر این باورند که عیسی مسیح جلوه ای از پروردگار است. از دیدگاه اینان پروردگار جهان هستی آفریننده کل عالم هستی است نه ستارگان و پدیده های طبیعت. روحانیان علم گرا می گویند رسالت دین با نقش علم تفاوت های بنیادی و ژرف دارد و علم و دین به مانند حکومت و دین باید دو نهاد یا دو دستگاه به کلی از یکدیگر جدا و مستقل شناخته شوند. از دیدگاه اینان، دین و مذهب باید تمامی نظریه های علمی را که در جهان دانشمندان علوم مادی- طبیعی- انسانی پذیرفته شده اند بپذیرد و از مخالفت دست بردارد. روحانیان هوادار علم می گویند دستگاه روحانیت باید نظریه های بزرگ علمی چون چگونگی پیدایش جهان و کره زمین، چگونگی پیدایش جانداران و دگرگونی های آنان، تکامل نوع انسان از سایر جانوران و پیدایش انسان کنونی را بپذیرد و نظریه های کهنه، باستانی و سنتی را که در دوران پیش از پیدایش علوم بیان شده اند کنار بگذارد. بسیاری از روحانیان علم گرا با توجه به نظریه های مربوط به اصالت جهان مادی یا واقعیت جهان طبیعی دیگر اعتقادی به جهان غیر مادی یا «فوق طبیعی» ندارند و اندیشه های مربوط به «جهان آخر» و نظریه های در بر گیرنده اعتقاد به وجود بهشت و جهان را کنار گذاشته اند.

علمی حقانیت علم را ثابت کرده است. بسیاری از روحانیان کوشیدند تا آنجا که شدنی است نظریه های دین یا مذهب خود را با نظریه های علمی هماهنگ کنند و در بسیاری از احکام کهنه و جزمی خود دست به تجدید نظر بزنند. گرچه هنوز هم برخی از روحانیان دین های خاورمیانه ای حتی در کشورهای صنعتی تر و پیشرفته تر جهان با سرسختی بسیار در برابر یورش های کوبنده علوم سرسختی می کنند اما بسیاری دیگر از روحانیان نواندیش و هوادار علم و دانش نو که می توانیم آنان را «روحانیان علم گرا» بنامیم حتی برخی از اصول اساسی دین یا مذهب خود را کنار گذاشته اند و خود را با نظریه های علمی سازش داده اند.

بسیاری از روحانیان علم گرای یهودی و مسیحی کتاب مقدس خود را کتاب آسمانی نمی دانند و آنها را تراوش مغز نویسندگانی می دانند که این کتاب ها را پدیده آورده اند. از دیدگاه این روحانیان وجود اشتباه های علمی و تناقض گویی هایی که در این کتاب ها دیده می شوند گواه بر این است که این کتاب ها بازتاب علم، دانش، محیط و آگاهی های دورانی است که آنها را نوشته اند. روحانیان هوادار علم دلایل باستانی- سنتی مربوط به اثبات وجود پروردگار را کنار گذاشته اند و می گویند تاریخ تمدن بشر ثابت می کند چنین تلاشی بیهوده بوده و بیهوده خواهد بود. برخی از این روحانیان چنین می اندیشند که وصف بزرگی و شگفتی های جهان هستی راه مناسبی برای اثبات وجود آفریننده آن نیست، زیرا

ادامه مطلب چرا مدیتیشن؟... از صفحه ۳۳

باید. یعنی تالاموس که سیگنال های حرکتی و حسی را به قشر مغز منتقل می کند، سرعت فعالیت خود را کاهش می دهد و ما را قادر به آرامش می کند. لوب های جداری (Parental Lobes) که اطلاعات حسی را در مورد دنیای اطراف پردازش می کند، در هنگام مراقبه فعالیت کم تری پیدا می کند و تالاموس با انتقال داده های حسی به اعماق مغز و متوقف کردن سیگنال های دیگر به تمرکز ما کمک می کند.

شاید زمانی که به کلمه مدیتیشن فکر می کنید، تنها تصور برای شما این باشد که در حالت سکوت، بنشینید و با تمرکز بر نفس های خود، ذهن و بدن خود را آرام کنید. بله این درست است و یکی از راه های موثر مراقبه بر امواج مغزی و آرامش

همچنین مدیتیشن می تواند امواج مغزی را از یک فرکانس بالاتر به یک فرکانس پائین تر منتقل کند و در نتیجه توانایی تغییر احساس در ما رخ می دهد و ما احساس آرامش بیشتری خواهیم کرد. از تاثیرات دیگر مدیتیشن بر روی مغز می توان به تاثیر آن بر قسمت های مختلف مغز اشاره کرد. لوب های فرونتال (Frontal Lobes) یا لوب پیشانی درست در پشت پیشانی ما قرار دارد و به عنوان تکمیل ترین قسمت مغز در نظر گرفته می شود که مسئول استدلال، برنامه ریزی، احساسات و آگاهی از خود است. در زمان مراقبه این قسمت از مغز تمایل به آفلاین شدن را دارد. در هنگام انجام مدیتیشن جریان اطلاعات ورودی به تالاموس کاهش می

ادامه مطلب جمهوری پیاز... از صفحه ۲۷

روسوس و دیکنز اندکی در خیابان ها گشتند و سرانجام در مقابل رستورانی در محله اعیان نشین شهر، نگاهی به هم انداخته و وارد شدند. فکر مشترکی داشتند. ناخودآگاه داشتند آینده درخشانی را که در انتظارشان بود، جشن می گرفتند. روسوس سکوت مطبوعی را که حاکم بود شکست: «میدونی دیکنز، ما می توانیم همین تجربه ای را که در مورد ناکجا آباد به دست آوردیم، به سادگی جاهای دیگر هم تکرار کنیم. همه شهرهای این منطقه مستعد مجسمه های مثل ابوالهولند. کار های بعدی خیلی ساده تر از این ها خواهد بود. کافی است به یارو تکنسین دستگاه پرس بگوئیم هر کدام از آهن قراضه ها را متفاوت تر از بقیه پرس کند. فکرش را بکن از محل فروش و ارائه خدمات بعد از فروش چه درآمدی خواهیم داشت. می توانیم حتی تعطیلات تابستانی برویم یونان.»

هم اکنون سال هاست که زندگی یکنواختی در همه شهرهای اطراف ناکجا آباد جریان دارد. همه دخترهای دم بخت بر مجسمه های ابوالهول که تعدادشان آنقدر زیاد شده که بیشتر با بارکد شناسایی می شوند تا اسامی خاص، دخیل های رنگی می بندند و صبح آخرین چهارشنبه سال، قبل از طلوع آفتاب از آب جاری می پرند و خود را به مجسمه رسانده و به نحوی خود را به آن می مالند و هنوز سالی نگذشته شوهر گیرشان می آید. شهرداران از محل توسعه توریسم و درآمدهای حاصله زندگی خوبی دارند و همگی در اوقات بیکاری تاتر لیرشاه را که با کیفیت بالا بر روی دی وی دی ضبط شده تماشا می کنند. دمیس روسوس و چالز دیکنز هم هر سال تابستان به یونان رفته و از اینکه راه ساده ای برای پولدار شدن یافته اند، از زندگی راضی بوده و بر خود می بالند. آنها خود را بیشتر هنرمند می دانند تا کاسبانی شاید. هر چی هست ساعت ها بر آب های کبود دریای اژه خیره می شوند و با خود می اندیشند که این عیش تا کی پایدار خواهد ماند.

که در اثر خرابی دستگاه پرس مثل مجسمه شده، حاضر شدند پول خوبی بپردازند. پولی که اصلا تصورش را هم نمی کردند. روسوس رو به دیکنز کرد و گفت: «چقدر هم پارچه رنگی بسته بودند.» قهوه چی بادقت به حرف های آنها گوش داد و در حالی که به بیرون از مغازه زل میزد گفت: «کسی حرف های شما را باور نخواهد کرد. برای دخترم سه روز بعد از آنکه به پیچ گوشتی مجسمه دخیل بست، شوهر پیدا شد. من هم با دخیلی که بستم، وامم جور شد و قرار است قهوه خانه ام را نوسازی کنم. واقعا اگر نیتت پاک باشد، ابوالهول دوم، ناامیدتان نمی کند. شما بهتر است این مزخرفاتی را که گفتید، جائی تکرار نکنید. سعی کنید احترام به اعتقادات دیگران را یاد بگیرید.» و بعد سرش را برگرداند به سمت تصویری بزرگ از ابوالهول دوم که بر دیوار قهوه خانه نصب شده بود. روسوس و شریکش به آرامی استکان های چائی را روی میز گذاشتند. اصلا باور نمی کردند مردم عکس آهن قراضه آنها را بر همه ادارات و مغازه ها بزنند. تلیت نخورده ته کاسه ماسید. نخود ها با سیب زمینی و گوجه فرنگی داخل دیزی پیچ می کردند. گوجه فرنگی آنقدر خندید که ترکید. حرف هائی را که می شنید باور نداشت. قهوه چی اصلا رویش را بر نگردانید تا آنها را ببیند. دمیس روسوس مشتی پول خرد و اسکناس روی پیشخوان گذاشت و همراه دیکنز از قهوه خانه بیرون رفت. قهوه چی پیر کشوی میزش را باز کرد و یک پیچگوشتی چهار سو از آن بیرون آورد و شروع کرد به سفت کردن پیچ های درپوش اجاق گازی که داخلش دیزی ها سیبل در سیبل نشسته و منتظر مشتریان گرسنه نهار بودند. همگی ساکت بودند. درپوش دیزی های گلی اندکی باز بودند تا مفری برای بخار آبگوشت باشد. انگار دهان شان از شنیدن حرف های دیزی های بغل دستی باز مانده بود. تصویر ابوالهول دوم زل زده بود به بیرون و با نگاهش روسوس و دیکنز را بدرقه می کرد.

نیمه گذشته بود که از خیابان اصلی شهر شما رد می شدیم. درست با همین جرثقیل. همین جا جرثقیل خراب شد. مجبور شدیم آهن قراضه را اینجا بذاریم و جرثقیل را ببریم تعمیرات. سه ماه علاف بودیم. حالا آمدیم ببریم. شما همه دیوانه اید. چرا اینقدر پارچه رنگی به آن بستید؟ این کار ها چیه؟»

شهردار زود موضوع را گرفت. سرش را آورد درست در گوش راننده و صاحب آهن قراضه و به طوری که کسی چیزی نشنود پرسید: «این به اصطلاح آهن قراضه را چند می فروشی؟ من ده برابرش را میدهم. فقط این لگنت را بردار و برو.» روسوس داد کشید: «شما واقعا دیوانه اید. پایتان را از اینجا بگذارید بیرون. آهن قراضه های بهتر از این می توانید گیر بیاورید. ارزانتر و به گفته شما زیباتر.» شهردار سریعا مبلغی را که کچل و دوستش خواستند روی چک نوشت و به دست شان داد و گفت: «جون هرکی که دوست دارید زود از اینجا بروید.» مرد کچل با ناباوری به مبلغ چک خیره ماند و گفت: «لااقل بگذارید پیچگوشتیم را بردارم.» یک دفعه جیغ همه دختران و زنان حاضر در محل بلند شد: «نه! نه!» شهردار لیخندی زد و با اشاره چشمانش به راننده و شریکش گفت که بهتره مجسمه را با همه ملحقاتش سرجایش بگذارند و بروند.

شهردار دستور داد که همه دخیل ها را باز کنند. بدنه لخت مجسمه در غروب آفتاب برق میزد. سر پیچگوشتی چهار سو با زاویه ای ۴۵ درجه به بالا متمایل بود و انکار جهت مشخصی را نشان می داد. دختران دم بخت و ترشیده به فکر تهیه دخیل های تازه ای بودند که می خواستند به سر پیچگوشتی ببندند. شهردار راضی و خوشحال سیگاری روشن و به تانی تا تاریک شدن هوا دودش کرد.

راننده جرثقیل و شریک چاقش فردا اول وقت به بانک رفته و چک را نقد کردند. حتی آن موقع هم باورشان نمی شد که این قدر پول گیرشان آمده باشد. دو نفری به اولین قهوه خانه رفته و با وجود آنکه تا ظهر دو ساعتی مانده بود سفارش آبگوشت دادند. وقتی داشتند با اشتها تلیت درست میکردند، از شادی در پوستشان ننگجیده و به قهوه چی پیر نقل می کردند که شهردار ناکجا آباد به خاطر مشتی آهن قراضه

همه چیز داشت خوب پیش می رفت که آن روز شوم برای مردم ناکجا آباد فرا رسید. حوالی ساعت سه بعد از ظهر بود. مردم آبادی غرق در رویای شیرین آینده بعد از صرف آبگوشت با سنکک خشخاشی و پیاز های تولیدی خود به خواب عمیقی رفته بودند. در خیابان های دلگیر، پرند پر نمی زد. یک جرثقیل سنگین و قدیمی که موتورش درست کار نمی کرد، با هن و هن وارد خیابان اصلی شهر شد و به هر زحمتی بود مقابل مجسمه ابوالهول ایستاد. مردی که کنار دست راننده نشسته و قیافه ای مثل دمیس روسوس خواننده یونانی دهه ۷۰ داشت، پیاده شد و با تعجب به مجسمه خیره ماند. آنقدر بر پیچگوشتی و همه اعضای مجسمه دخیل بسته بودند که دیگر بدنه اصلی دیده نمی شد. مرد در حالی که غرغر می کرد به راننده که قیافه ای مثل چارلز دیکنز داشت، اشاره کرد که فلاپ جرثقیل را پائین بیندازد. از تنه مجسمه بالا رفت تا حلقه زنجیر را بر گردن مجسمه ببندد و سرانجام با پاره کردن تعدادی از دخیل های بسته شده، موفق به انجام این کار گردید. با اشاره وی دیکنز راننده جرثقیل مجسمه را بالا برد تا در پشت جرثقیل که حالتی کفی داشت بخوابانند.

درست مثل ظهور مجسمه، این بار هم اولین کسی از اهالی ناکجا آباد که شاهد بلند کردن مجسمه بود زود به بقیه خبر داد. در طرفه العینی همه میدان پر شد. مجسمه بین هوا و زمین معلق بود. شهردار ناکجا آباد که در مدت حضور مجسمه پول خوبی از طریق مقاطعه کاری و اعطای امتیاز احداث هتل به جیب زده بود، وحشت زده از دمیس روسوس و چارلز دیکنز علت کارشان را پرسید. روسوس که عصبانی می نمود و پیشانی بازش به سرخی می زد، در حالی که به سر شهردار داد میزد طوری که همه اهالی بشنوند عریده کشید و گفت: «بابا! این آهن قراضه را من سه ماه پیش خریدم تا ببرم تحویل بدهم کارخانه ذوب آهن، ببینید این هم پیچگوشتی من که بر تنه آن جا مانده. بدشانسی پشت بد شانس. دستگاه پرس به علت خرابی نتوانست آن را خوب جمع و جور کند. قرار بود خیلی خوب و قشنگ به شکل مکعب مستطیل در آید، نشد. دستگاه خراب بود و من عجله داشتم. شب از

ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک، پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

ادامه مطلب بچه های طلاق... از صفحه ۴۴

جریان خواهیم گذاشت. ضمناً باید بدانی از بودن با تو ناراضی نیستیم و هرگز قصد نداریم تو را رها کنیم و همیشه تو را مثل سابق دوست خواهیم داشت. تا زمانی که من و پدر (مادر) تصمیم قطعی بگیریم تو با (کی) و در (کجا) زندگی خواهی کرد. البته هر کدام از ما دوست دارد با تو باشد و از این رو برنامه ای ترتیب داده ایم که تو هر ماه بدیدن او بروی و می توانی شب هم با او باشی. ضمناً هر وقت بخواهی می توانی تلفنی با او تماس بگیری.

مسئله این جدایی تغییرات زیادی در زندگی همه ما به وجود می آورد. در این مورد ممکن است پرسش های زیادی برایت پیش آید. اما اگر اکنون پرسشی به نظرت می رسد می توانی مطرح کنی. نمونه هایی که در بالا ارائه شد ممکن است مناسب با وضع خانوادگی شما نباشد. مثلاً بعضی از والدین آنچنان از دست همسر خود عصبانی و دلخور هستند که به هیچوجه حاضر نمی شوند بین آنها و فرزندشان پس از جدایی ملاقاتی صورت بگیرد. یا گاهی پدر یا مادر پس از طلاق تمایلی به برقراری رابطه با فرزند ندارند. این موارد خاص در ماه های بعد مورد بررسی قرار می گیرد، زیرا این گونه شرایط مسائل خاصی را برای کودک پدید می آورد. در حال حاضر، توجه ما روی توضیحات روشنی است که می تواند از طرف والدین ارائه شود تا کودک بهتر بتواند خود را با وضع جدید سازش دهد.

من باور دارم که همیشه کافی نیست که توسط دیگران بخشیده شویم، باید یاد بگیریم که خودمان هم خودمان را ببخشیم. «نلسون ماندلا»

درمان شد. ولی عمر دربارش کوتاه بود و همیشه از این دوره به عنوان یک تجربه تلخ صحبت می کرد. می گفت، «مرد باید تو زندگی همه کار بکنه تا سرد و گرم چشیده بشه. خود من دربونیم کردم تا به اینجا رسیدم.»

البته اگر پیشخدمت اطاق آقای وزیر آنطور ناگهان و بی مقدمه نمی مرد، (یا به زبان آده: به رحمت ایزدی زحمت نمی داد)، آده مدت ها دربار می ماند، ولی یکروز صبح آن پیشخدمت به جای اینکه به سر کار بیاید به سرای باقی شتافت و حسن آقای دربار، چون سر و وضعش خوب بود و لفظ قلم صحبت می کرد، جایش را گرفت.

به این ترتیب آده پیشخدمت اطاق وزیر فرهنگ شد و در نتیجه به چند قدمی مقام وزارت معارف رسید.

پس از جدایی، باید قرار ملاقات های منظم یا چند بار در هفته و مکالمات تلفنی روزانه بین مادر-پدر و فرزند گذاشته شود. ترس از دست دادن عشق پدر یا مادر که پس از جدایی شدیداً قوت می گیرد با برنامه ملاقات های منظم به حداقل می رسد زیرا کودک می فهمد کجا و چه موقع می تواند پدر یا مادر را ملاقات کند، اگرچه بچه ها اغلب با نگرانی عمیق به جدایی آزمایشی می اندیشند. با این حال، چنانچه ارتباط عاطفی آنها با والدین حفظ شود، به راحتی می توانند خود را با وضع جدید مطابقت دهند. با از دست دادن ارتباط حضوری یا عاطفی با یکی از طرفین، تشویش های دال بر از دست دادن عشق والدین به صورت مسئله ای برای کودک بروز خواهد کرد.

در مکالمه نمونه ای که در زیر آمده، ضمن اینکه والدین بچه را متوجه می کنند که چه پیشامدی در شرف انجام است و چرا، به او در زمینه های عاطفی اطمینان خاطر کافی می دهند:

پدر یا مادر: «من و پدر (مادر) از زندگی مشترک با هم خشنود نیستیم و تصمیم گرفته ایم موقتاً جدا از هم زندگی کنیم تا ببینیم می توانیم بار دیگر زندگی را ادامه دهیم یا ناگزیریم از هم جدا شویم. پدر (مادر) از امروز به خانه جدیدی نقل مکان می کند و تا مدتی از ما دور است. تا چند ماه دیگر معلوم خواهد شد که آیا می توانیم با یکدیگر زندگی کنیم یا نه، ولی به محض آنکه تصمیم مان روشن شد تو را در

هر کاری برایش پیدا می شد بهانه ای می گرفت و زیر بار نمی رفت. هفت هشت ماهی به این نحو گذشت تا بالأخره کار مورد نظرش را پیدا کرد. شغل دولتی برایش جور شد و به استخدام وزارت فرهنگ در آمد. شش ماه اول، در آبدارخانه وزارتخانه کار می کرد.

جمعه اولی که آده پس از شروع کار تازه به خانه ما آمد، به نظر ما بچه ها آمد که آدم خیلی مهمی شده است. می گفت: «خانوم جون، کارم پر مسئولیتیه (به قول خودش: پر مشغولیتیه)، باید دائم مواظب اموال دولت باشم. کسی دلسوز نیس. همه چی حیف و میل (یا به اصطلاح آده: حیف و میف) می شه.» و ظاهراً برای اینکه صرفه جویی کند، آنقدر روی تفاله جای آب بست و بخورد رؤسا و کارمندان داد تا از آبدارخانه برش داشتند و مدتی

ادامه مطلب آده... از صفحه ۲۸

و ناخن هایش را حنا می بست. خود آده زشت بود، رنگ تیره چرکی داشت، کوتاه و چهار شانه بود، موهایش زبر و درشت و مجزا از هم روی سرش راست ایستاده بود. کله اش شبیه بشقاب های گندمی بود که برای سفره هفت سین و سیزده عید سبز می کنند. سبیلی هم مثل مسواک دندان مستعملی بالای لبش داشت. دماغش زیاد پهن بود و زردی جرم سیگار روی لب و دندان هایش قهوه ای شده بود. سوای ابروهای پر و سیاهش، دو چین نزدیک به هم، دو جفت ابروی پیوسته روی پیشانی اش رسم کرده بود. فقط چشم های فندقی رنگ مهربانش به صورتش لطف و شخصیت داده بود. قشنگی زنش، به علت زشتی خودش، بیشتر نمایان بود.

ملکه، از وزیر معارف بودن شوهرش به اندازه خود آده شاد بود، و آده هم از سرخ و سفیدی و گوشتالودی زنش به اندازه جدی آده را وزیر معارف صدا می کرد، و هر بار چشم های فندقی آده از ذوق برق می زد، با این حال لبش را گاز می گرفت و با لحنی که هیچ اصرار یا کمترین امر و نهی در آن نبود می گفت، «آه، بازم که گفتی؟ دیگه نکو. اسم من حسنه، حسن - یا به قول خانوما، آده.»

اولین فرزند آده دختری بود که اسمش را منیژه گذاشت، او را منیجه صدا می کرد. منیژه یکسالش نشده بود که باز ملکه آبستن شد، ولی قبل از اینکه بچه دوم، که او هم دختر بود و ملیحه شد، به دنیا بیاید، آده در صد برآمد به خانه کوچکی که در شمس العماره در گذر حاجی ها از مادرش به او به ارث رسیده بود، برود و شغل دیگری بگیرد. (سه فرزند بعدی آده، هر سه پسر، در این خانه متولد شدند)

در یک بنگاه خصوصی برای رساندن نامه ها و حواله های بانکی به آده احتیاج داشتند. ولی آده گفت: «من اول جهالت پادویی مادرمو نکردم، حالا که داره موم سفید میشه، پادویی یه مشت غریبو بکنم؟ خدا نخواد!» به او پیشنهاد شد در باشگاهی که پدرم عضو بود پیشخدمت شود. باز آده گفت: «من نون عرق خوری و قمار بازی یه مشت نادون رو نمی خورم. دور از جناب آقای خودمون باشه، که آقاس و شیر پاک خورده، بقیه اونا واسه لای جرز (در لغت نامه آده: جرز) خونیا!» قرار شد با پول پس اندازش دکان سبزی فروشی برایش باز کنند. این بار آده گفت: «من بلد نیستم قسم دروغ بخورم. کاسبکار راستگو و رشکستگی روشاخشه.»

هر کدام از این برنامه ها هم تشریفات سربازخانه ای داشت. مثلاً موقع خواب، خواهرم را در تختش می گذاشت و خواهر منتظر می ماند تا آده بگوید: «با شماره یک، خانوم زیر لحاف بره. یکا!» و خواهرم تا خرخره زیر لحاف می چپید. بعد می گفت: «با شماره دو، خانوم دراز بکشه - دوا!» و خواهرم مثل مترسک سر خرمن دست و پایش را سیخ می کرد. «با شماره سه، خانوم چشاشو ببند - سه!» و پلک های خواهرم مثل عروسک روی هم می افتاد. وقتی آده به شماره هفت می رسید، خانم هفت پادشاه را هم خواب دیده بود. با تمام قیدی که به مقررات داشت، گاه عشقش به ما بچه ها سبب می شد که قوانین را فراموش کند. بعضی شب ها تا دیر وقت بیدار می نشست و بر ایمن به زبان ساده قصه می گفت، کلمات قلبیه را برای بزرگترها نگه میداشت، می دانست سواد ما بچه ها به آن قد نمی دهد. یکی از داستان هایش که به خاطرمانده، این است:

«یه بچه هندونه تیل میل و گرد و قلبیه ای توی یه جالیز گنده زندگی می کرد. روزا آب و آفتاب می خورد و شب تنگ دل مادرش می خوابید و واسه خودش خوش بود. خیلی کوچولو بود، سرد و گرم نجشیده بود و از غم دنیا خبر نداشت. تا اینکه یه روز، هندونه رو که هنوز کوچولوی کوچولو بود، از مامان و باباش جدا کردن، از خواهرها و برادرهای هم قدش سوا شد، توی این دنیای دون، بی یار و بی زبون بود، از تنهایی و بی کسی غصه می خورد و هیچکس نمی دونست توی دل هندونه چی می گذره. تا اینکه، خانوم که شما باشین، یه روز، همون دست بی رحمی که هندونه رو کنده بود و از پدر و مادر و خواهر و برادر جدا کرده بود، کارد به دلش گذاشت - اونوقت همه دیدن، هیهات! (به زبان آده: هیهات)، هندونه چه خونی به دل داره و چه آتشی به سر داره. اونوقت همه فهمیدن که این کوچولوی بی کس چه دردا کشیده و چه زجرا دیده. با همه این حرفا، خون دل و آتش سر هندونه رو خوردن که جیگر خودشونو خنک کن و از این غصه دل همه هندونه های عالم خون شد.» خواهرم سال ها بعد از شنیدن این قصه، هندوانه نمی خورد، و آده معتقد بود به همین دلیل در دوران کودکی هرگز جایش را خیس نکرد.

آده در خانه ما زن گرفت. زنش، ملکه، سرخ و سفید و گوشتالود بود با موهای بلند و قهوه ای. روی گونه ها و پشت دست ها و سرآرنج های ملکه چال داشت،

ادامه مطلب بر گرفته از کتاب... از صفحه ۷

کسروی، صادق هدایت و ذبیح بهروز می توان یاد کرد، در تاثیر احساسات پرشور «ایرانگری» بیزاری خود را به زبان و ادب عرب و فرهنگ و دین و آیین سامی نشان می دادند. صادق هدایت با حساسیتی که از عقب ماندگی ایران داشت برای گریز از احساس خشم و شرم خود به ایران پیش از اسلام پناه برده بود و آثاری چون نمایشنامه های پروین دختر ساسان و مازیار می نوشت که در آنها حمله عرب ها به ایران و شکست ساسانیان و چیرگی دین و آیین و زبان و کلام عرب بر ایرانیان به نمایش گذاشته شده بود.

- ۱- مجله موسیقی، سال ۲، شماره ۶-۷، صص ۲۰-۲۶، شماره ۸، صص ۳۱-۳۶، نوشته های پراکنده، همان، صص ۳۷۴-۳۸۰
- ۲- نوشته های پراکنده، همان، صص ۳۷۸-۳۸۰
- ۳- همان جا، صص ۳۷۹-۳۸۰ هدایت در مقاله ای دیگر در توضیح زبان فخرالدین گرگانی در «ویس و رامین» می نویسد «به نظر می آید که فخرگرگانی اطلاع دقیقی از لغات فارسی و معانی آن داشته است، زیرا شعرای قدیم تر از او هستند که یا لغات را مسخ کرده و یا به معنی مجازی به کار برده اند، نوشته های پراکنده، همان، صص ۴۹۵، نگاه کنید: «چند نکته درباره ویس و رامین» در این کتاب.
- ۴- سید حسن تقی زاده، «لزوم حفظ فارسی فصیح»، مجله یادگار، تهران، ۱۳۲۶، صص ۴۰-۱
- ۵- صادق هدایت، «درباره ایران و زبان فارسی»، ماهنامه سخن، بخش ۱، ش ۸-۹، تهران ۱۳۴۷، صص ۸۱۵-۸۲۵، بخش ۲، ش ۱۰، تهران، ۱۳۴۷، صص ۹۶۳-۹۶۹، بخش ۳، ش ۱۱-۱۲، تهران، ۱۳۴۸، صص ۱۱۲۷-۱۱۳۷.
- ۶- سخن، ش ۸-۹، صص ۸۱۵.

صادق هدایت صادقانه به وعده خود وفا کرد و از فردای آن روز به کار پرداخت. هر دو سه روز یادداشت هایی را که سودمند و لازم می دانست گرد می آورد و به من می داد. بعضی از آنها صورت مقاله ای داشت که می بایست در متن رساله بگنجد و بعضی دیگر سطرها و عبارات ها و نکته هایی بود که از کتاب های مختلف به زبان های انگلیسی و فرانسوی و عربی و فارسی نقل و رونویس کرده بود و من می بایست از آنها در تحریر و تنظیم رساله معهود استفاده کنم.^۶

یادداشت های هدایت پیش خانلری می ماند و او فرصت نوشتن رساله خود را براساس آنها پیدا نمی کند تا سرانجام پس از گذشت بیست سال یادداشت های از یاد رفته را می باید و در مجله سخن منتشر می کند.

پیش از آن که به مواردی بپردازیم که در خطابه تقی زاده مورد انتقاد هدایت قرار گرفته است، باید یادآور شویم که در ایران دوران رضا شاهی دو تمایل اصلی در میان اهل قلم و اندیشه آن عصر وجود داشت که با زبان و ادبیات فارسی و تاریخ و فرهنگ و ملیت ایرانی برخورد پیدا می کرد و از موضوعات مورد نزاع بود. جماعت اول، که سر حلقه ایشان محمد قزوینی و سید حسن تقی زاده بودند، سخت به سنت های ادبی و فرهنگ ایران اسلامی و عرب دلبسته بودند و هرگونه «تخطی به ناموس زبان فارسی» را بر نمی تافتند. گروه دوم که در میان ایشان از احمد

ادامه مطلب به ما مربوط نیست... از صفحه ۳۹

سختی اثبات خشونت خانگی

کتابیون می گوید اثبات خشونت خانگی ساده نیست: «دو راه وجود دارد. این که یا شاهد داشته باشید که گاهی البته همان شاهد هم کافی نیست و مرد ممکن است ادعای خودزنی زن را مطرح کند یا اینکه زن به پزشکی قانونی مراجعه کند و امیدوار باشد که جای زخم ها و اثر خشونت آنقدر حاد و آشکار باشد که بتواند طول درمان بگیرد.»

به گفته کتابیون مشکل اصلی در دشواری تماس با پلیس نیست، مشکل جای دیگری است، آنجا که قانون نه خودش حمایت می کند و نه به سازمان های مربوطه اجازه مداخله می دهد. یعنی دست اورژانس اجتماعی بهزیستی نیز بسته است.

«باید به ضرورت راه اندازی خانه های امن در شهرستان های دور و نزدیک توجه کنیم. گیرم که زنی خشونت دیده با ایما و اشاره و با گفتن چلوکباب یا پیتزا به نیروهای زبده و آموزش دیده آن سوی خط تلفن فهماند که در خطر است و آنها هم به موقع خودشان را رسانند. بعدش چه؟ اوضاع که آرام گرفت آن زن باید برگردد همان جا درست بغل دست همان فرد آزارگر.»

او معتقد است علاوه بر قوانین فاجعه آمیزی که اتفاقا خودشان مشوق و مروج خشونتند، نبود اماکن امن برای نگهداری زنان آسیب دیده، بزرگترین چالش مددکاران اجتماعی است.

«در گذشته وقتی با بهزیستی کار می کردم بارها شده بود که احساس حماقت می کردم. مددکاری بهزیستی هم همین وضعیت را دارند. تیم آنها هم برای آرام کردن فضای روانی خانه و دادن مشاوره هم به فرد آزارگر و هم فرد آسیب دیده اعزام می شوند و در مواردی که احساس کردند یک کودک یا زن در معرض خطر جدی است، فقط قادرند برای مراجع انتظامی گزارش بفرستند و آنها را در جریان بگذارند.»

مثلا باید آن کودک را از محل دور کنی اما تشخیص تو مهم نیست بلکه باید حکم قضایی داشته باشی و گرفتن حکم قضایی کار مددکار نیست. تا زمانی که من مددکار، توسط یک نیروی پلیس آموزش دیده حمایت نشوم و آن پلیس هم توسط قانون مورد حمایت قرار نگیرد این ماجرا ادامه خواهد داشت.»

کتابیون مرا به یکی از فعالان محلی به نام «شهین»، ۴۷ ساله معرفی می کند. شهین می گوید چند ماه پیش به پلیس زنگ زده تا ضرب و شتم یک زن را که در ساختمان آنها زندگی می کند گزارش کند. زن همسایه در شروع مشاجره به شهین تلفنی اطلاع داده و به تدریج که مشاجره بالا گرفته، صدای درگیری و کتک کاری هم اوج گرفته و پلیس هم سررسیده اما واکنش پلیس بسیار منفعلانه بوده است. پلیس به آنها گفته که اجازه ورود به خانه را ندارند و این جمله را در شرایطی گفته که صدای فریادهای فرد آزار دیده تا بیرون از خانه می آمده است.

«پلیس گفت شاید آن زن دارد بی خودی جیغ و داد می کند. من گفتم مگر مریض است که بی خود داد بزند. گفتند اصلا شاید این مرد است که دارد کتک می خورد. گفتم بهتر است در بزنید و وارد بشوید. گفتند چنین مجوزی نداریم و حق نداریم در بزنیم و کنجکاوی کنیم. گفتم من همسایه آنها هستم. او همیشه زنش را وحشیانه کتک می زند. اگر یک روز او را کشت چه؟ پلیس جواب داده در آن صورت اگر جرم مشهودی مثل قتل رخ داد به ما اطلاع بدهید تا به پرونده رسیدگی کنیم ولی قبل از آن حق مداخله نداریم.»

«شیم» که یک کاربر توئیتر است نیز تجربه مشابه دارد. او می گوید «صدای دعوا و کتک کاری همسایه را شنیدم. خانم همسایه از توی تراس از من درخواست کرد با ۱۱۰ تماس بگیرم اما در کمال ناباوری به من گفتند توی دعوی خانوادگی دخالت نمی کنیم.»

ادامه مطلب رسوم دیرینه... از صفحه ۳۸

دستان مشتاق هنگام در آغوش کشیدن نوزادهایمان برای اولین بار، به یاد سفرهای گروهی پر از خنده برای خرید جهیزیه و سیسمونی و به احترام آنانی که این سنتها را برای کمک به زیبا کردن زندگی آفریدند، رسوم دیرینه ایرانی را پاس بداریم.

Dukeanddapper.etsy.com

به یاد روزهای شاد سرشار از بوی سنبل و شب بو، رایحه گل مریم، طعم نقل بادام و صدای گرم محمد نوری که «گل و سکه و نقل و نبات، روسرش غوغا می کنه» می خواند ایرانی بودن خود را پاس بداریم و به یاد لحظات پر اضطراب انتظار پشت در اتاق زایمان دخترهایمان، عروس هایمان و خواهرهایمان و به یاد

نوشتن بر سنگ قبر
به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق
بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱(۰۸۴)

ماهنامه پژواک



ادامه مطلب پالتوی حنائیم... از صفحه ۱۴۱

ادامه مطلب تاریخ طنز در... از صفحه ۴

های افراد و بی‌رسمی‌های سیاسی و اجتماعی را به قصد اصلاح یا رفع آنها بر ملا می‌کند.» هو اضافه می‌کند: «لیکن در طول تاریخ نه تنها طنز همیشه بدین معنی به کار نرفته، بلکه نقش آن به عهده شیوه‌های دیگری چون هجو، هزل، مزاح، فکاهه و لطیفه نیز گذارده می‌شده است. حتی می‌توان گفت رسالتی که امروز طنز بر دوش می‌کشد، در گذشته توسط امثال هجو و فکاهه تحق می‌یافت.» در چند دهه گذشته، کلمه «طنز» اغلب به جای «ساتیر» فرنگی به کار برده شده و کم‌کم در فارسی مفهوم کلی آن را پیدا کرده است. مثلاً یحیی آرین پور در از صبا تا نیما فصلی به «طنز نویسی در دوره مشروطیت» اختصاص می‌دهد و آثاری چون نمونه‌های طنز معاصر از جواهری وجدی و طنزآوران امروز ایران از بیژن اسدی‌پور و عمران صلاحی مانند بسیاری از آثار منتشره اخیر فارسی، حکایت از این می‌کنند که دیگر کلمه «طنز» در مقابل «ساتیر» فرنگی به کار می‌رود و در این معنی عمومیت و رسمیت یافته است.

ادامه مطلب نامه‌های شگفت انگیز... از صفحه ۵

تعلق گیرد زیرا که وی و هم میهنان او بشدت در آرزوی آن بوده‌اند که ایشان را بسوی کشور خود جلب نمایند تا همه باهم به افتخار پای بوسی وی نائل آیند. نادرشاه از شنیدن این سخنان به خنده افتاد و سپس چشمان خود را به آصف جاه دوخت و چنین گفت: «پاسخهای شما درست و هوشیارانه است و موجب خوشحالی من شد ولی گوش کنید، من می‌خواهم جدی تر با شما حرف بزنم. به شما فرمان می‌دهم که بروید و به سرور خود بگوئید که فردا به دیدن من بیاید. نیمی از راه را من خواهم آمد و ما در فاصله میان دو سپاه همدیگر را ملاقات خواهیم کرد. من با کمال میل با تقاضای صلح او موافقت می‌کنم ولی اگر وی از کرم من چندان تاثیری حاصل نکرده باشد، وامی دارم تا سرش را ببرند.»

یک هستید، بفرمایید در چنین مواردی دادستانی و دادگاه چه کاری با مجرم می‌کنند؟» مجرمی جوابی نداشت، فقط با رنگی پریده به خوشمرام و دادستان نگاه می‌کرد. جای انکار نداشت و می‌دانست استادش هرگز سخن گزافی نمی‌گوید و همیشه با دست پر صحبت می‌کند. به التماس افتاد و با عجز و لابه خواست تا از خطاهای او با چشم پوشی بگذرند اما امکان نداشت.

**می‌جست از سحاب امل رحمتی ولی
جز دیده اش معاینه بیرون نداد نم
در نیل غم فتاد سپهرش به طنز گفت
الان قد ندمت و مایتنف الندم**

ولی شعرای دیگر بسیار از کلمه طنز استفاده کرده‌اند که مثال‌هایی از آنها قبلاً گذشت. به نظر می‌رسد که طنز به معنی شوخی، مزاح، سخریه و زخم زبان بیشتر به کار می‌رفت. مثلاً عطار می‌گوید:

**به پیش خلق مرا دی بزد به زخم زبان
که تا به طنز مرا خلق در زبان فکند
یا خاقانی می‌گوید:**

**زبون تر از زمه سی روزه ام مهی سی روز
مرا به طنز چو خورشید خواند آن جوزا**
در این مثال‌ها جنبه انتقادی و اجتماعی امروزی کلمه «طنز» ملحوظ نمی‌شده است. مجدالدین کیوانی در تعریفی که از طنز در دانشنامه زبان و ادب فارسی می‌کند، می‌گوید: «شیوه‌ای در ادب منظوم و منثور که با استفاده از شگردهایی چون طعنه، تمسخر ملایم و ظریف و بیانی خنده‌ناک اما انتقادی، معایب و کزروی

پنجم آنکه محمدشاه او را به زحمت افکنده است تا این راه بس دور را طی کند و خود احقاق حق کند.

آصف جاه به شاه ایران پاسخ داد که شکوه‌های وی بنظر او درست می‌رسند و او در این باره به امپراتور خواهد نوشت تا وی اشتباهات خود را فوراً و به بهترین طرز که امکان داشته باشد جبران کند و علاوه بر این وی از اعلیحضرت تقاضا می‌کند که موضوعاتی را که موجب ناراحتی وی شده‌اند به حساب وی نگذارد زیرا که مدت چندین سال است که وی از دربار دور بوده و در امور حکومت به هیچ وجه شرکت نداشته است و در مورد آخرین ماده از شکوه وی که ناظر بر رنجی است که به او داده شده که سفری چنین دراز را تحمل کند، بایستی خاطر ایشان بربخشایش آنان

در فساد زری را انکار کند که خوشمرام یکی از عکس‌های گرفته شده در باغ را بیرون آورد و گفت: «اگر همسر شما این عکس را ببیند، چه کاری علیه شما خواهد کرد؟ آیا به جرم خیانت به خانواده، شما را تحت تعقیب قرار نخواهد داد؟» مجرمی کاملاً بیچاره شده بود و نمی‌دانست چه باید بکند. به حالت استیصال پرسید: «حالا چه می‌خواهید بکنید؟» دادستان با لبخندی پرسید: «شما که وکیل پایه

و خیزران ناظم، ناظم‌بی شرفی که همیشه مثل معلمان سیرک، شلاق به دست داشت و فقط ما فقیران را می‌زد. من برای شرفم اسدالله را زدم و ناظم برای عرقی که با رئیس اجرا می‌خورد. نمی‌دانم چقدر طول کشید. فقط احساس کردم که فزاش‌ها مرا بلند کردند و به اطاق محبس مدرسه بردند. مدتی هوش نداشتم. خیزران به سرم زیاد خورده بود. وقتی هوش آمدم به تلخی و تندی گریه‌ام گرفت. از میان چشم اشک آلودم دیدم ناظم اسدالله خان را نوازش می‌کند و از او عذر می‌خواهد و بلند بلند می‌گوید که «این جانور وحشی را همین امروز بیرون می‌کنم.»

بعد فریاد گوش‌خراشی کشید و آقا محمد، فراش مدرسه، را صدا کرد و گفت: «جُل و پلاس این‌الاغ را به دستش بده و از مدرسه بیرونش کن.» چند دقیقه بعد در محبس مدرسه باز شد و آقا محمد فراش، پالتو و کتاب‌هایم را به دستم داد و مرا جلو انداخت و از مدرسه بیرون کرد.

دیگر جرأت نکردم پالتو را بپوشم. همان‌طور آن را گلوله کرده، زیر بغلم گذاشتم و کتاب‌هایم را رویش. با آن که سی‌قدم از مدرسه دور شده بودم، صدای نکره ناظم را می‌شنیدم که می‌گفت: «برو توی طوبله! جای تو این‌جا نیست.»

- ۱- چکه: شوخ، مسخره.
- ۲- طیلسان: ردا، جامه بلند و گشاد که به دوش اندازند.
- ۳- ارخلق: قبای کوتاه/جامه‌ای که طلبه علوم دینی و کسبه زیر قبا می‌پوشیدند.
- ۴- ردنکت: قسمی جامه مردانه مانند پالتو، طویل تر و عریض تر از بالاپوش معمولی.
- ۵- الزنه‌ای: در نهایت، بالاخره.
- ۶- می‌چلید: روان بود، می‌رفت.
- ۷- لباده: بارانی نمیدی.
- ۸- کنجه: تکه گوشت کوچک

ادامه مطلب عشق، هوس... از صفحه ۳۷

شما در دست من است و شما با تمسخر فرمودید پس بسم الله بفرمایید. بله آقای مجرمی، من در همان زمان که می‌خواستم خطاهای شما را پرده پوشی کنم به شما اخطار دادم و گوش ندادید. اینک برای هر کدام از این پرونده‌ها باید مجازات سنگینی را تحمل کنید.» مجرمی دست و پای خود را گم کرده بود و نمی‌توانست خود را کنترل کند. خوشمرام گفت: «و شما تنها نیستید که باید مجازات شوید. آن خانم که ظاهراً موکل شماست اما در اصل شریک جرایم و فساد شما و همکار شماست نیز می‌بایستی محاکمه و به مجازات برسد.» مجرمی خواست شراکت

به ناچار آن را تا در مدرسه می‌پوشیدم و همین که به در مدرسه می‌رسیدم، مثل جنس دزدی آن را در آورده، می‌پچیدم و گلوله می‌کردم زیر بغلم می‌گذاشتم و کتاب‌ها را رویش. بدین طریق کسی آن را نمی‌دید و از بالای نیشخند در امان بود. در مدرسه هم فوراً در ته خانه میزیم پنهان می‌شد. این کار ادامه داشت تا یک روز که مصیبت سنگین شد. زنگ تفریح بود. من به آبخوری مدرسه رفته بودم. هنوز حرفم با حسین، همشاگرد و رفیق عزیزم، شروع نشده بود که یکی از شاگردان آمد و گفت: «چه نشسته‌ای! اسدالله خان پالتوت را پوشیده، جلو بچه‌ها می‌رقصد و در آن‌قر می‌دهد و ادای شیخ صنعان را در می‌آورد.»

دنیا در چشم تیره شد. خون تند تند به قلبم ریخت. بی‌محابا و فرزند و چابک پریدم و مثل کسی که فاسق زنش را ببیند، خشمناک و درنده به اطاق کلاس رفتم.

اسدالله خان، پسر قرتی رئیس اجرا، که همیشه شیک می‌پوشید و پالتو ماهوت به بر می‌کرد و به همه کلاس تفرعن می‌فروخت و به ناظم و معلم آجیل می‌داد، دانسته بود که در خانه میز من پالتو لعنتی ام‌جا دارد. مدت‌ها انتظار کشید، همین که مرا دور دیده بود پالتو را در آورده، برای مسخره کردن من آن را پوشیده بود. وقتی من رسیدم، دیدم می‌رقصد و ادای شیخ صنعان را در می‌آورد و این شعر را می‌خواند:

ریش ریش می‌تراشم

از پس و پیش می‌تراشم

آه! چقدر به من برخورد. گویی کسی کارد برداشته گوشتم را کنجه کنجه، می‌کند. دیگر امانش ندام و رویش پریدم و ندانستم چطور زدمش. یک وقت دیدم او بی‌حال افتاده و من زیر دست و پا و لگد

محرمی به دلیل سکوت همکاران خلافتکارش، از همه جا بی‌خبر بود، خود را دست بالا گرفته بود و تمکین نمی‌کرد تا آنکه خوشمرام یکی یکی پرونده‌ها را با ذکر اسامی و تاریخ و موارد خلافشان در حضور دادستان خواند و در اینجا بود که مجرمی دستانش به لرزه افتادند و با لحنی خفه و گلویی گرفته که نیاز به نوشیدن آب داشت پرسید: «شما اینها را از کجا آورده‌اید؟» خوشمرام گفت: «حتماً یادت هست که از من پرسیدی (آیا) خیال می‌کنم که هنوز نمرات امتحانی تو در دست من است؟» و من به شما اطلاع دادم که بله هنوز هم نمرات امتحانی

Continued from Page 60
Some common...

How you get to and from the airport, such as with public transportation and ridesharing, can also increase your chances of being exposed to the virus.

Can the coronavirus disease spread through swimming pools?

There is no evidence that the virus that causes COVID19- can be spread to people through the water in pools, hot tubs, spas, or water play areas. Proper operation and maintenance (including disinfection with chlorine and bromine) of these facilities should inactivate the virus in the water.

Is it safe to give blood during the coronavirus pandemic?

Yes, those who are well can donate blood, according to the CDC. It is still important to practice social distancing and wash your hands. Contact your local blood donation sites for information about giving blood during COVID19-. Call ahead to the donation center to make an appointment, in case they are no longer taking walk-in donations.

Who is at higher risk to the coronavirus disease?

Older adults and people of any age who have serious underlying medical conditions may be at higher risk for more serious complications from COVID19-.

Can hot water kill the coronavirus disease?

Taking a hot bath will not prevent you from catching COVID19-. Your normal body temperature remains around °36.5C to °37C, regardless of the temperature of your bath or shower. Actually, taking a hot bath with extremely hot water can be harmful, as it can burn you.

Should I wash my hands after opening a package to avoid coronavirus disease?

Currently, there have been

no cases of COVID19- in the United States associated with imported goods. Still, to protect yourself, wash your hands after opening the package within the shipping box. Washing your hands regularly is one of the most effective ways to reduce the chances of contracting coronavirus.

How close are we to finding a cure for COVID-19?

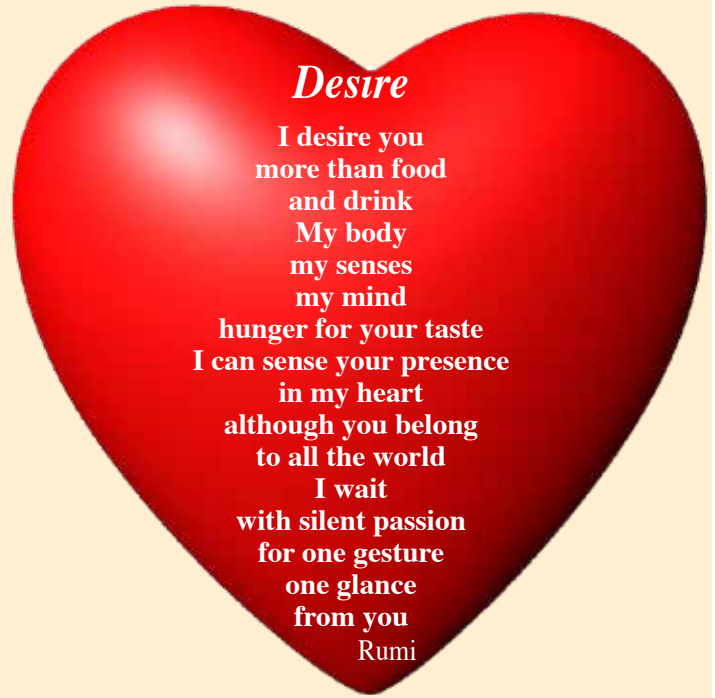
While there are vaccines now for COVID19-, there is no cure for the virus. The FDA has approved the antiviral medication remdesivir (Veklury) for treatment in hospitalized patients with COVID. It has been found to help in recovery of those severely affected by COVID19-. That said, remdesivir is not a cure.

Who should abide to social distancing rules during COVID-19?

Since people can spread the virus before they know they are sick, it is important to stay at least 6 feet away from others when possible, even if you—or they—do not have any symptoms. Social distancing is especially important for people who are at higher risk for severe illness from COVID19-.

Can COVID-19 spread through sexual intercourse?

Although COVID19- has been detected in semen and feces, currently we do not think that the virus is spread through the sexual act. But, given that the virus is spread through respiratory droplets—which are much more likely to be shared when in close contact with another person—many sexual acts will be considered high risk. So, as the New York City Department of Health details in its safer sex and COVID19- fact sheet, minimizing risks by exploring other avenues of meaningful interaction is suggested and recommended.



Some common questions about Corona Virus

Can someone vaccinated for coronavirus spread it?

Simply put, the vaccine does not kill or destroy the virus if you are exposed. It simply trains your body to successfully fight off the virus so you do not get sick. Goepfert says, with that being correct, it seems reasonable that a vaccinated person could continue to spread virus.

spreading to others. This is extra important because %45-30 of people with COVID19- do not have symptoms but can still spread the virus.

Do antibiotics work against the coronavirus?

No. Antibiotics do not work against viruses; they only work on bacterial infections. Antibiotics do not prevent or treat



Does flu vaccination protect against COVID-19?

Getting a flu vaccine will not protect against COVID19-, however flu vaccination has many other important benefits. Flu vaccines have been shown to reduce the risk of flu illness, hospitalization and death.

coronavirus disease (COVID19-), because COVID19- is caused by a virus, not bacteria.

Does drinking alcohol kill the coronavirus?

Drinking alcohol does not protect you against COVID19- and can be dangerous. Frequent or excessive alcohol consumption can increase your risk of health problems.

Can you contract the coronavirus disease from a package in the mail?

Coronaviruses are thought to be spread most often by respiratory droplets. Although the virus can survive for a short period on some surfaces, it is unlikely to be spread from domestic or international mail, products or packaging.

Can food products spread COVID-19?

There is no evidence to suggest that food produced in the United States or imported from countries affected by COVID19- can transmit COVID19-.

How long does COVID-19 recovery take?

Most people with mild cases appear to recover within one to two weeks. However, recent surveys conducted by the CDC found that recovery may take longer than previously thought, even for adults with milder cases who do not require

hospitalization.

Can the coronavirus disease spread through feces?

The virus that causes COVID19- has been found in the feces of some patients diagnosed with COVID19-. However, it is unclear whether the virus found in feces may be capable of causing COVID19-. There has not been any confirmed report of the virus spreading from feces to a person.

Should I use a surgical mask or N95 respirators to protect against COVID-19?

No. Surgical masks and N95s need to be reserved for use by health care workers, first responders, and other frontline workers whose jobs put them at much greater risk of acquiring COVID19-. The cloth face coverings recommended by CDC are not surgical masks or N95 respirators. Surgical masks and N95s are critical supplies that must continue to be reserved for health care workers and other medical first responders, as recommended by CDC.

How long does the coronavirus disease live on surfaces?

The virus is new, and much is being learned about it. Current evidence suggests that it may remain for hours to days on

surfaces made from a variety of materials. Cleaning of visibly dirty surfaces followed by disinfection with EPA-approved disinfectants is a best practice measure for prevention of COVID19- and other viral respiratory illnesses in households and community settings.

What percentage of alcohol in hand sanitizer is enough to kill COVID-19?

You can dilute alcohol with water (or aloe vera to make hand sanitizer) but be sure to keep an alcohol concentration of around %70 to kill coronaviruses, Duffy and Schaffner said. Solutions of %70 alcohol should be left on surfaces for 30 seconds (including cellphones) to ensure they will kill viruses.

Does air travel put me at risk for getting infected with COVID-19?

Air travel requires spending time in security lines and airport terminals, which can bring you in close contact with other people and frequently touched surfaces. Social distancing is difficult in busy airports and on crowded flights, and sitting within 6 feet of others, sometimes for hours, may increase your risk of getting COVID19-.

Continued on Page 59



The patio at this fabulous hotspot in DownTown Campbell is large with plenty of seating and the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen.

Beautiful Outdoor Patio, Take-Out & Doordash pickup



با مدیریت ایرانی آماده پذیرایی از شما عزیزان!

www.watertowerkitchen.com

(408) 502-9550

201 Orchard City Drive, Campbell



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112